

۹. فروپاشی طبقه
احمد تقیب‌زاده

۸. امیدواریم
گفت‌وگو با الیاس حضرتی

۴۰. عدالت و مالکیت
مقاله‌ای از دیوید هیوم

۴۱. چپ مردم‌سالار
علیرضا علوی تبار

۴۲. روشنفکر معتدل
درباره‌ی پرویز ناتل خانلری

۳۳. مغز ترامپ رفت
درباره‌ی نظریه پرداز رئیس‌جمهور آمریکا



اختصاصی سازندگی
راه را گم کردند...

زندگینامه خودنوشت
اکبر هاشمی رفسنجانی
در نخستین زادروز بدون آیت‌الله

• صفحه ۲

هفته‌نامه‌ی سازندگی بررسی می‌کند:
**فرماندهی اقتصادی
دولت کیست؟**

• صفحات ۱۵ و ۳۲

تقدم استراتژی بر ایدئولوژی

چرا از اتحاد روحانی - لاریجانی حمایت می‌کنیم؟

• صفحه ۳

پس از ریاست جمهوری در سمت ریاست مجمع تشخیص مصلحت به خدمت ادامه دادم و با انتخاباتی سالم و آزاد جریان اصلاح طلب دولت را گرفتم. متأسفانه با نمک‌شناسی راه را گم کرد.

اختصاصی سازندگی

راه را گم کردند...

زندگینامه خودنوشت اکبر هاشمی رفسنجانی / درنخستین زادروز بدون آیت‌الله

آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، در طی سال‌های اخیر و به مناسبت‌های مختلف چند زندگینامه خودنوشت، داشته‌اند و بنا بر ضرورت‌ها، در هر زندگینامه، بر نکته یا نکات خاصی تأکید می‌نموده‌اند. به همین دلیل و برای تهیه زندگینامه‌ای که بتوان در کتاب حاضر از آن استفاده کرد، زندگینامه منتشر نشده‌ای که ایشان در سال ۱۳۸۴ به مناسبت نامزدی در نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، نوشته بودند با آخرین زندگینامه‌ای که ایشان در سال ۱۳۹۲، نوشته‌اند، ترکیب و متن پیش رو حاصل شده است. این زندگینامه به لطف دفتر نشر معارف انقلاب، مهتدس محسن هاشمی و بی‌گیری خانم زینب صفری به‌مناسبت سوم شهریورماه اولین زادروز بدون حضور آیت‌الله به صورت اختصاصی در اختیار هفته‌نامه‌ی سازندگی قرار گرفته است.

بسم الله الرحمن الرحيم

در سوم شهریور سال ۱۳۱۳ در روستای کوچکی به نام بهرمان در جلگه نوق رفسنجان در خانواده‌ای مرکب از ۹ فرزند با پدری آشنا به معارف و اسلام و مؤدب به آداب دینی و مادری فرزند شهید، به دنیا آمدم.

معاش خانواده از کشاورزی در ملکی که ۱۲ درصد از آب و زمین روستا خلاصه می‌شد تأمین می‌گردید.

در ۵ سالگی وارد مکتب‌خانه روستا شدم و خواندن و نوشتن آموختم. تحصیل را در روستا و تا سطح کلاس شش آن زمان و در مکتب‌خانه ادامه دادم و تا سن ۱۴ سالگی از روستا بیرون نرفتم.

در سال ۱۳۲۷ شمسی، در حالی که ۱۴ سال بیشتر نداشتم با تشویق پدر برای تحصیل علوم دینی، به قم رفتم. در منزل آیات اخوان مرعشی که از علمای قم بودند به خاطر خویشاوندی مستقر شدم و تحصیل علوم دینی را از جامع‌المقدمات که متن ابتدایی تحصیل بود شروع نمودم.

در اواخر تربیت در خانواده و سپس در فضای حوزه علمیه قم و بهره‌مندی از سرپرستی آیتین اخوان مرعشی، هدفم علوم دینی و خدمت به مردم و کشور بود.

آن زمان هفت سالی از شهریور ۲۰ می‌گذشت و دوران خفقان رضاخان برای نسل ما به فراموشی سپرده می‌شد و جریان‌های سیاسی در کشور شکل گرفته بود. در قم جبهه ملی و فدائیان اسلام و توده‌ای‌ها فعال بودند و تبلیغات انتخابات فضا را پر کرده بود شاه جوان محمدرضا، هنوز بعد از عزل و تبعید پدرش به خاطر حضور مؤثر کشورهای پیروز جنگ جهانی دوم، قدرت ادامه خفقان رضاخان را نداشت.

پس از رحلت مرجع عام‌التقلید آیت‌الله اصفهانی و استقبال از آیت‌الله بروجردی در قم، حوزه علمیه به سرعت رشد کرد و آیت‌الله بروجردی قدرت بسیار زیادی همراه با تقدس روزافزونی، پیدا کردند و در سراسر کشور مساجد و حسینیه‌ها و مراسم دینی با نشاط زیادی که پس از نجات از دوره خفقان رضاشاه تحمل کرده بودند، فعال شده و رو به توسعه بودند.

سه سال با این شرایط مناسب یک سوره به تحصیل پرداختم و در حاشیه با جریان‌های سیاسی و علمی آشنا شدم. جامع‌المقدمات سیوطی ملاعبده‌الله در منطق و مغنی و معالم در اصول فرهنگی جز معالم در ادبیات است و معالم هم در

اصول و به شرح لمعه و قوانین و فقه و اصول فقه که وارد شدم، احساس کردم از مقدمات به متن رسیده‌ام و ضمناً گاهی خود به جدیدالورودها درس می‌دادم، تابستان و زمستان و تعطیلی و... فرقی نمی‌کرد.

در این ایام جبهه ملی به حکومت رسید آیت‌الله کاشانی که از زندان و تبعید انگلیس‌ها رها شدند، با محبوبیت زیاد توده مردم اسلامی را با جبهه اسلامی همراه کرده و فدائیان اسلام که روح شهادت و شجاعت را به جوانان هدیه کرده بودند هم راه صاف کن بودند و حوزه را هم متمایل به سیاست کرده بودند البته آیت‌الله بروجردی که اولویت را تقویت حوزه و جبران کمبود آموزش‌های دینی عصر پهلوی می‌دیدند، موافق اقدامات سیاسی در حوزه نبودند.

پس از سه سال تحصیل مداوم، تابستان به بهرمان برگشتم و مردم را روشن‌تر از گذشته یافتم وعظ و خطابه را آغاز کردم. دریافتم که سفرهای تبلیغی طلاب، هم مردم را می‌سازد و هم خود آنان را در متن جامعه می‌برد و در مراجعت روی حوزه اثر می‌گذارد.

در این مدت با آیت‌الله خمینی که منزلشان رویه‌روی مسکن ما بود به خوبی آشنا شدم و روح جدیدی در کالبد خود احساس کردم. همسایه شدن با امام (ره) بسیار شیرین بود و بعدها وقتی شاگرد ایشان شدم، تأثیرات فراوانی در نوع نگاه به مسائل سیاسی، فرهنگی و اجتماعی و علمی در من ایجاد کرد.

کمی بعد آیات اخوان مرعشی به نجف و من به حجره مدارس نقل مکان کردم.

احساس شد که جامعه نیاز به نشریات عمیق دینی و اجتماعی دارد و لازم است شبهه‌های زیادی که به جوانان تزریق می‌شود، پاک شود. با همکاری شهید باهنر و... انتشارات مکتب تشیع را تأسیس و اداره کردیم که برای خودمان و خواننده‌هایمان سازنده و از درس‌های خارج امام خیلی آموختم.

دولت مصدق در اثر تفرقه از کانتش و رفتار نامناسب با آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام، پشتوانه مردمی را از دست داد و در ۲۸ مرداد سال ۱۳۲۸ سقوط کرد و دربار با کمک غرب سلطه خود را بسط داد و به سیاست سرکوب روی آورد و بعد از رحلت آیت‌الله بروجردی به فکر تضعیف حوزه قم و ملوک‌الطوایفی کردن مرجعیت افتاد که نتیجه آن قیام امام خمینی و جذب مردم سراسر کشور و طلوع گروه جدیدی از شاگردان ایشان و آغازی بر نهضت روحانیت شد که خود من و جمعی از دوستان صمیمی‌ام در این حرکت نقش اساسی داشتیم و تا امروز ادامه دادم.

در آن مدت دریافتیم که عامل اساسی فلاکت و عقب‌ماندگی کشورهای اسلامی استبداد و استعمار است که مکمل و نگهدار یکدیگرند و مثل دو لبه پیچی، منافع مردم و کشور به نفع این دو جرتومه شوم، پیچی می‌شود.

برای بیداری مردم کتاب‌القبضیه‌الفلستینیه اکرم زعتر را به نام سرگذشت فلسطین یا کارنامه سیاه استعمار ترجمه کردم و یک مقدمه جانانه‌ای در توضیح آن نوشتم.

چون در آن هر خواننده‌ای نقش مخرب آن دو عامل را بالعیان می‌دید و در همان شرایط خفقان، خود مردم ده‌ها بار آن را

مخفیانه چاپ و منتشر کردند و خوراک بحث‌های جلسات مبارزان شد. به‌خاطر آن، مصائب زندان و شکنجه‌های غیرقابل توصیف را، توسط استبداد و به فرمان استعمار، تحمل کردم و آبدیده‌تر شدم. پس از آزادی کتاب امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار را نوشتم که درست در جهت اثبات دریافتم بود و چون استبداد قاجاریه در آن افشا شده بود رژیم پهلوی مشکلی با آن نداشت و زهر آن را هم تحمل می‌کرد و آن هم با چاپ‌های بی‌شمار هدفم را خوب منتشر کرد و در میدان مبارزه با تبعیض امام و خلأ رهبری مبارزه با جمع همفکران نگذاشتیم که مشعل مبارزه با استعمار و استبداد و راه روشن شده خاموش شود.

در مجموع نشریه‌های سالانه و سه ماهه مکتب تشیع، نوشتن کتاب امیرکبیر و ترجمه سرگذشت فلسطین از مواردی بود که در این ایام با همفکری طلبه‌های جوان حوزه و راهنمایی‌های امام در زمینه‌های دینی، تاریخی، اجتماعی و جهان اسلام نوشتیم.

در دوران مبارزه، بارها به زندان رفتم و شکنجه شدم و تقریباً نیمی از دوران زندگی‌ام در زندان‌ها و آوارگی گذشت. آخرین باری که به زندان افتادم در سال

۵۵ بود که پس از دستگیری، محکوم به سه سال حبس شدم. در این دوران خداوند، بهترین توفیق تمام عمرم را عطا فرمود به طوری که با استفاده از این فرصت طرحی را که از قبل در ذهن داشتم، اجرایی کردم و شروع به فیش‌برداری برای مجموعه‌ای تحت عنوان «کلید قرآن کریم» کردم که اکنون با نام‌های «تفسیر راهنما» در ۲۰ جلد و «فرهنگ قرآن» در ۳۳ جلد منتشر شده است و به دنبال آن تفسیر موضوعی قرآن و بانک جامع اطلاعات قرآنی و دایره‌المعارف قرآن به وجود خواهد آمد. این آثار اکنون در لبنان و پاکستان در حال ترجمه به عربی و اردو است و چند جلدی از آن‌ها هم منتشر شده است.

سه ماه مانده به پیروزی انقلاب زندانم تمام شد و وارد اقیانوس مردم مصمم به ریشه کن کردن استبداد و استعمار شدم. چند ماه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی به پیشنهاد امام (ره) عضو شورای انقلاب و کمیته حل مشکل سوخت مردم در زمستان سرد ۱۳۵۷ شدم.

انقلاب در ۲۲ بهمن ماه ۵۷ پیروز شد و من در شورای انقلاب با همکاری متفکران موفق به تثبیت انقلاب شدیم. همزمان با عضویت در شورای انقلاب و بر اساس دستور امام، سرپرستی وزارت

کشور را به عهده گرفتم و اولین انتخابات ریاست جمهوری را برگزار کردم و حزب جمهوری اسلامی و سپس در وزارت کشور و در سمت ریاست مجلس و فرماندهی ادامه جنگ و نهایتاً جانشین فرماندهی نیروهای مسلح انجام وظیفه کردم و صدام به فلاکت افتاد و از گور خود ساخته بیرون کشیده شد و به سرداب رفت و من در سمت ریاست جمهوری، با کسب اجازه از امام (ره) به کمک دوستانی چون شهید مظلوم دکتر بهشتی و آیت‌الله خامنه‌ی و آیت‌الله موسوی اردبیلی و شهید دکتر باهنر حزب جمهوری را تأسیس کردیم و در سه دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی با رأی مردم شریف تهران به مجلس رفتم و مسئولیت ریاست آن را بر عهده گرفتم. با شروع جنگ به عنوان نماینده امام و سخنگوی شورای عالی دفاع در جریان مسایل ریز جنگ بودم. در سال ۶۲ با حکمی از امام راحل برای فرماندهی جنگ به جبهه رفتم و امام با عنایت ویژه خویش در سال ۱۳۶۷ مرا به عنوان جانشینی فرماندهی کل قوا انتخاب کردند و برای خاتمه جنگ و اثبات متجاوز بودن بعث عراق در جنگ در سازمان ملل تلاش موفق داشتم و با تدبیر، جنگ را با اصلاح قطعنامه ۵۹۸ و پذیرش آن تمام کردیم. به طوری که در شورای امنیت سازمان ملل، صدایمان را با حکم دریافت صد میلیارد دلار خسارت محکوم کردیم و با تدبیر اسرایمان و اسرای عراقی را آزاد کردیم.

پس از رحلت امام راحل نقش اساسی در مجلس خبرگان برای ادامه راه امام در حفظ جایگاه ولایت فقیه ایفا کردم...

پس از رحلت امام و پایان افتخارآمیز جنگ، به پیشنهاد بسیاری از دوستان و بزرگان در شرایط حساس نامزد انتخابات ریاست جمهوری شدم و دولت سازندگی را تشکیل دادم و در سایه کار و تلاش مدیران دلسوز خدمات و کارهای بزرگ زیربنایی انجام شد. خرابی‌های جنگ را ترمیم و ساختار دولت را در جهت کم کردن تصدی‌گری دولت تا حدودی اصلاح کردیم که منجر به قطع حلقه‌های وابستگی کشورمان به بیگانگان در بسیاری از زمینه‌ها شد و زیربنای کشور را در دوره ریاست جمهوری نسبتاً ساختیم.

و پس از ریاست جمهوری در سمت ریاست مجمع تشخیص مصلحت خدمت ادامه دادم و با انتخاباتی سالم و آزاد جریان اصلاح طلب دولت را گرفتم. متأسفانه با نمک‌شناسی راه را گم کرد.

پس از اینکه امانت مسئولیت اجرایی را در انتخاباتی سالم و آزاد و با حضور بیش از ۳۰ میلیون رأی مردم به منتخب مردم سپردم، در سمت ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام و نایب اول ریاست خبرگان و چند سالی در سمت ریاست آن به خدمت ادامه دادم.

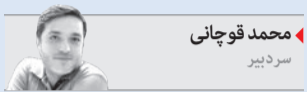
در طی دو دهه گذشته و در دوران مسئولیت ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام، به‌همراه جمعی از چهره‌های مجرب و دلسوز نظام از طیف‌های مختلف و در فضایی کاملاً صمیمی و کارشناسانه، به تدوین سیاست‌های کلی نظام پرداختیم که ضمن حل برخی اختلافات شورای نگهبان و مجلس شورای اسلامی، تدوین برخی سیاست‌ها و تصویب سند چشم‌انداز ۲۰ ساله نظام نیز از دستاوردهای این دوره است.

اکبر هاشمی رفسنجانی



تقدم استراتژی بر ایدئولوژی

چرا از اتحاد «روحانی - لاریجانی» حمایت می‌کنیم؟



با رای بالای مجلس دهم به ریاست علی لاریجانی به دولت دوازدهم به ریاست حسن روحانی روشن شد که زیر پوست دو جبهه‌ی اصلی کشور، دو جناح سیاسی جدید در حال تکوین است؛ اکنون نه تنها اصلاح‌طلبان رادیکال معتقدند روحانی در حال عبور از اصلاح‌طلبان است بلکه نباید فراموش کرد که لاریجانی در حال عبور از اصول‌گرایان (رادیکال) بلکه اصول‌گرایان است و این واقعیتی مهم‌تر از گزاره اول است.

میان اصول‌گرایان به این دریافت و رهیافت رسیدند که روحانی جز آنان کسی را ندارد و ناگزیر است که به ایشان تکیه کند. پیروزی‌های نسبی اصلاح‌طلبان در انتخابات مجلس دهم و شوراها شهر نیز بر این «تکبر سیاسی» برخی اصلاح‌طلبان افزوده است و متأسفانه سراز نامیون رادیکالیسم دوباره کوک شده است.

اکنون اصلاح‌طلبان که یک بار دیگر در پناه یک دولت معتدل (مانند دولت‌های هاشمی و خاتمی) در تعیین دولت و مجلس و شورا و شهرداری نقش آفرین شده‌اند فهرستی از مطالبات حداکثری خود را ردیف کرده‌اند: حاکمیت یکپارچه اصلاح‌طلبان، در اختیار گرفتن همه‌ی پست‌های دولتی، راه ندادن حتی یک اصولگرا به شورای شهر، تأکید بر مطالبه‌ی بر حق اما ناپهنگام وزارت زنان، راندن همه‌ی اصولگرایان از کابینه و...

نتیجه این تکبر سیاسی بدون شک، شکست است. در دامن زدن به این تکبر می‌توان ردپای رسانه‌های خارجی را به خوبی دید: گروهی از اصلاح‌طلبان سابق که جلای وطن کرده و «دور کاری سیاسی» می‌کنند آواری از مطالبات و خرواری از انتظارات را بر سر دولت دوازدهم می‌ریزند. انتشار اخبار کذب از طریق شبکه‌های ماهواره‌ای و اجتماعی و تخریب دولت تنها راه ادامه حیات این اصلاح‌طلبان سابق است که از دور دستی بر آتش دارند و در عمل آب به آسیاب اصولگرایان می‌ریزند. این دوستان سابق فراموش کرده‌اند که تا اطلاع ثانوی مسئله‌ی اصلی در ایران نه مطالبات اجتماعی که معادلات سیاسی است. نهاد دولت در ایران از مشکلاتی مانند تنازع قوا، حاکمیت موازی، کارشکنی نهادی و نبرد درون دستگاهی رنج می‌برد و قبل از هر اصلاح اجتماعی باید این بحران سیاسی را اصلاح کند. ایران در شرایطی قرار ندارد که توان ملی خود را در نزاع‌های سیاسی فرسوده سازد. اگر در زمان انتخابات پاره‌ای نزاع‌های سیاسی برای ایجاد نشاط انتخاباتی و فهم ضرورت مشارکت سیاسی ضروری بود؛ اگر برای دفع خطر می‌شد آستانه تحریک جامعه را به حرکت واداشت؛ اگر برای انتخاب رئیس‌جمهور به یک رای بسالاد در یک رقابت واقعی نیازی وجود داشت در زمان تشکیل دولت هر نوع نزاع سیاسی، مبارزه انتخاباتی و رقابت هیجانی غیرضروری بلکه مضر است. معنای این حرف استفاده ابزاری از مردم نیست. واقعا خطر نزدیک بود و ضرورت داشت که یک نیروی اجتماعی پشت سر دولت قرار گیرد. ضمن آنکه منازعه انتخاباتی را حسن روحانی شروع نکرد و این به طور مشخص محمدباقر قالیباف و نیز سیدابراهیم رئیسی بودند که حسن روحانی و اسحاق جهانگیری را به واکنش‌های صریح برانگیختند. اما انتخابات تمام شده و اتفاقا اصلاحات پیروز شده است. جناح پیروز اکنون باید آرام‌تر از جناح شکست‌خورده باشد. پیش از این نیز گفته‌ایم که جز با جپ نمی‌توان تحول ایجاد کرد و جز با راست نمی‌توان ثبات آفرید. با جپ باید برخاست و با راست باید نشست. با جپ می‌توان انقلاب کرد و با راست می‌توان حکومت کرد و این همان کاری است که روحانی می‌کند:

ائتلاف تاکتیکی روحانی با لاریجانی نمادی از همین قاعده است و هر حکومتی و هر دولتی برای تاسیس خویش نیازمند رای و اقبال مردم است اما برای تثبیت خود باید از عناصر دیگری در عرصه‌ی سیاسی بهره بگیرد که به رای مردم و سرمایه‌ی اجتماعی

برآمده از آن قدرت حرکت می‌دهد. این قاعده نه تنها در ایران که در همه جای جهان مرسوم است. بیرون از قواعد دموکراسی افسرد و ارکانی از قدرت وجود دارند که قدرت خود را از رابطه‌ی اکثریت/اقلیت نمی‌گیرند. اتحادیه‌های صنفی، انجمن‌های روشنفکری، لابی‌های سیاسی، نهادهای جنسیتی، نیروهای مذهبی و هویت‌های قوم‌ی بخشی از این قدرت‌های عمومی هستند که تکلیف آنها در پای صندوق رای مشخص نمی‌شود. اتحادیه‌های کارگری در انگلیس، فارغ‌التحصیلان سربون در فرانسه، گروه تی‌پارتنی در آمریکا، پاپ و کاردینال‌ها در ایتالیا و یهودیان در سراسر اروپا و آمریکا نمونه‌ای از این قسوی موازی یا قدرت‌های افقی هستند که در برابر قدرت‌های عمودی احزاب سیاسی یا قوای حکومتی قرار دارند. به عنوان نمونه - و جدیدترین نمونه - رای منفی مجلس دهم به حبیب‌الله بی‌طرف آمیزهای از ائتلاف این قدرت‌های عمودی و افقی بود. فراکسیون زاگرس‌نشینان و اتحاد نمایندگان جنوبی علیه نمایندگان مرکزی ایران و احزاب سیاسی برآمده از آنان مانع از رای اعتماد به وزیر پیشنهادی نیرو شد.

در چنین شرایطی روحانی راهی جز توافق با قدرت‌های افقی و عمودی پیرامون خود ندارد که روشن‌ترین آنسان جناح علی لاریجانی است. لاریجانی نماینده‌ی اصول‌گرایان معتدل است که درست برعکس اصلاح‌طلبان در همان نقطه‌ای قرار گرفته‌اند که اصلاح‌طلبان در سال ۱۳۹۲ قرار گرفتند؛ پراگماتیسم.

علی لاریجانی نماد عبور از اصولگرایی و گذار به عمل‌گرایی است. لاریجانی به عنوان سیاستمداری حرفه‌ای از خاستگاه راست سنتی برخاست و چندی با راست رادیکال همراهی کرد. اما با گذر زمان و همنشینی با ریش‌سفیدان محافظه‌کار مانند علی‌اکبر ناطق نوری دریافت که هر گونه تفسیر ایدئولوژیک از راست‌گرایی

و تبدیل محافظه‌کاری (بسه عنوان پیش سیاسی انسان‌های عاقل و معتدل) به نوعی از بنیادگرایی هلاک‌کننده یک سیاستمدار واقعی است. لاریجانی در گذار از دو شکل پوپولیستی (محمود احمدی‌نژاد) و رادیکالیستی (سعید جلیلی) محافظه‌کاری و راست‌روی اکنون منجی واقعی میانه‌روی و واقع‌گرایی در جناح راست است که در غیاب بسزرگان محافظه‌کار (مانند ناطق نوری و عسگر اولادی) به سرعت در حال رادیکالیزه شدن است. بلایی که بر سر محمدباقر قالیباف آمد و او را از تکنوکراتی اصولگرا به اصول‌گرایی رادیکال بدل کرد پیش روی علی لاریجانی است. علی لاریجانی به فراست دریافته است که خیرالامور اوسطها... و البته هم لاریجانی و هم روحانی دریافته‌اند که به جای سودای راه سوم و ایجاد یک جناح جدید باید در درون همان «نظم دوجناحی» موجود و ممکن در همه‌ی جهان سیاست بازی کنند. لاریجانی از اصول‌گرایان و روحانی از اصلاح‌طلبان نیرو می‌گیرد و هژمونی خود را در این دو جناح اصلی ایجاد می‌کند همان‌طور که در روزگاری ناطق نوری در میان محافظه‌کاران و سیدمحمد خاتمی در میان اصلاح‌طلبان چنین می‌کردند:

رای اعتماد به دولت دوازدهم برگ برنده لاریجانی در تعامل سیاسی با روحانی بود. روحانی به خوبی اهمیت قدرت استدلال لاریجانی در اعلام نتایج انتخابات سال ۱۳۹۲ را می‌دانست آن‌جا که لاریجانی از تفسیر اکثریت آرای مردم به ۵۰ درصد به اضافه حتی یک تک رای دفاع کرد و راه را برای به رسمیت شناختن پیروزی روحانی گشود و این یک رای لاریجانی در درون حاکمیت با آن ۱۸ میلیون رای مسردم به روحانی نه از نظر حقوقی که از نظر حقیقی و تاریخی هم‌داستان شد.

روحانی به خوبی اهمیت دفاع لاریجانی از برجام و ابغای نقش او در تصویب توافق



هسته‌ای را می‌داند تا جایی که امروزه نیز در برابر تمدید تحریم‌های تکراری آمریکا علیه ایران این تنها علی لاریجانی است که ضمن تقبیح رفتار زشت «آمریکای ترامپ» در برابر موج‌سازی از این تحریم‌های تکراری و خیرآفرینی در صداسیما هشدار می‌دهد و آن را تعدیل می‌کند.

روحانی به خوبی اهمیت نقش لاریجانی در شکست ائتلاف اصولگرایان و سکوت همراه با همدلی او در کنار حسن روحانی در انتخابات اخیر را درک می‌کند. آنجا که لاریجانی وعده قالیباف - رئیسی در افزایش میزان پارانه‌ها را زیر سوال برد و آن را ناممکن دانست و تأکید کرد که نامزدها وعده‌های خیال‌پردازانه ندهند.

روحانی به خوبی اهمیت برنامه لاریجانی برای برگزاری مراسم باشکوه تحلیف با حضور مقامات خارجی و بین‌المللی را درک می‌کند. شاید اصول‌گرایان و برخی اصلاح‌طلبان (متأسفانه بیش از حد شوخ) نام برخی سران کشورهای حاضر در مراسم تحلیف را اسباب مطایبه کنند اما تنها حضور خاتم موگرینی به عنوان ضامن برجام در برابر رقص عریسی ترامپ در حجاز ارزش آن را دارد که به این ابتکار ملی احترام بگذاریم و از کنار سخنرانی فلان مقام یا عدم دعوت از مولوی عبدالحمید یا عدم حضور رئیس دولت اصلاحات عبور کنیم و فراموش نکنیم که یک بی‌سلیقه‌گی سیاسی از سوی چند نماینده مجلس اسباب چه مضحکه سیاسی برای زیر سوال بردن این گردهمایی ملی شد.

روحانی به خوبی اهمیت نقش علی لاریجانی در رای اعتماد بسلا به دولت دوازدهم را می‌داند. در حالی که محمدرضا عارف نتوانست برای یک «وزیر اصلاح‌طلب همشهری خویش» رای جمع کند. ما همان گونه که گفتیم دولت دوازدهم را دولتی معتدل و مصلح می‌دانیم و فکر می‌کنیم افرادی مانند وزیر کشور، وزیر فرهنگ و وزیر اطلاعات این دولت (که از میان اصولگرایان معتدل هستند) «خیرالموجودین» بلکه از برخی اصلاح‌طلبان همتای خود بهتر هستند و نیز اگر رئیس‌جمهور موفق شود میان معاون اول، معاون اقتصادی، دستیار اقتصادی، وزیر اقتصاد و صنعت و راه در کابینه دوازدهم «هماهنگی» ایجاد کند می‌توان به چشم‌انداز اقتصادی کابینه نیز امیدوار بود.

کابینه دوازدهم محصول پیوند دو جریان پراگماتیست در دولت و مجلس است. هم لاریجانی از اصول‌گرایی ایدئولوژیک فاصله گرفته است و هم روحانی نسبتی با اصلاح‌طلبی ایدئولوژیک ندارد. از نظر آنان اصول‌گرایی و اصلاح‌طلبی مفاهیمی گفتمانی و برنامه‌هایی سیاسی‌اند که در نهایت می‌توانند به صورت استراتژی‌هایی برای اداره کشور در آیند. آنان اصلاح‌طلبی و اصول‌گرایی را ایدئولوژی‌های بسست‌های نمی‌دانند که برای اجرای آنها نیاز به استخدام ایدئولوگ‌های حرفه‌ای باشند. می‌توان یک شخصیت اصول‌گرا را به اجرای برنامه‌های اصلاح‌طلبانه گماشت (آن‌گونه که روحانی با وزیر کشور یا اطلاعات می‌کند) و می‌توان یک چهره اصلاح‌طلب را به رفتاری اصول‌گرایانه وادار کرد (کاری که لاریجانی با برخی اعضای فراکسیون امید می‌کند!) روحانی هرگز اصول‌گرا نبوده است. با وجود عضویت او در شورای مرکزی جامعه روحانیت مبارز (به عنوان پندر معنوی اصول‌گرایان) و حضور در فهرست‌های انتخاباتی این تشکیلات روحانی، همیشه سیاستمداری میانه و معتدل بود که سرانجام با غلبه میانه‌روی و اعتدال‌گرایی در

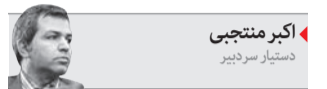
جبهه مقابل، متحد این جناح شد. لاریجانی نیز گرچه در مقطعی اصول‌گرا بوده است اما از زمانی که ریاست مجلس را از غلامعلی حدادعادل گرفت به سرعت به سوی عمل‌گرایی پیش رفته است. اکنون این دو سیاستمدار حرفه‌ای از دو جناح، راست و چپ حاکمیت ایران را پراگماتیزه می‌کنند. دیگر دگم‌های ایدئولوژیک و سابقه‌ی تشکیلاتی افراد مهم نیست. مهم این است که چگونه می‌توان یک برنامه معتدل و معقول در اداره کشور را پیش برد. روحانی که در دهه‌ی ۶۰ لیدر مجمع عقلائی مجلس از هر دو جناح راست و چپ بود اکنون در دولت نیز چنین کرده است. مجمع عقلا حزبی است که به قدرت رسیده است اتحاد

روحانی - لاریجانی البته اتحادی در «روش» یعنی تکنیکی و تاکتیکی است. چراکه لاریجانی عملاً تولید گفتمان نمی‌کند و بیشتر به کار سیاسی می‌پردازد. در حالی که اتحاد روحانی - خاتمی اتحادی در «بیش» یعنی گفتمانی و استراتژیک است. روحانی با وجود عمل‌گرایی به عنوان نماد «راست‌مدرن» از مبانی اندیشه‌ی آزادخواهی، توسعه‌گرایی و فن‌سالاری در ایران دفاع می‌کند همچنان که سیدمحمد خاتمی از مبانی اندیشه مردم‌سالاری، عدالت‌طلبی و روشنفکری به عنوان نماد «چپ مدرن» دفاع می‌کند. این دو متحد طبیعی یکدیگرند. اگر اصلاح‌طلبان بخواهند استراتژی را فدای تاکتیک کنند و گفتمان را در برابر تکنیک واگذارند و بر سر یکی - دو وزیر چانه‌زنی کنند و سهم‌خواهی؛ بازی را برای همیشه به لاریجانی واگذار می‌کنند. بی‌هیچ تردیدی در این کابینه وزرایی وجود دارند که نه تنها از دولت سابق که از دولت اسبق هم لایق‌ترند و بی‌هیچ تردیدی امکان این وجود داشت که از کابینه روحانی بهتر در کابینه استفاده شود. اما این کابینه روحانی با توجه به شرایط سال ۱۳۹۶ است. وزارتخانه‌ها در ایران تابع برنامه رئیس‌جمهورند و برنامه رئیس‌جمهور امروز ایران اصلاح‌طلبانه است. به جای مجادله بر سر سهم اصلاحات و جنگ قدرت محل اصلی منازعه را کشف کنیم و اصلاحات را به جنگ‌های تکنیکی و تاکتیکی فرو نزنیم. «تکبر سیاسی» چیزی است که یک پار ما را در سال‌های ۸۴-۱۳۷۶ فرا گرفت و در نهایت با وجود آنکه فکر می‌کردیم اصلاحات برگشت‌ناپذیر است؛ محافظه‌کاران با چهره اصول‌گرایانه بازگشتند. معلوم نیست سال ۱۴۰۰ آنان در چه چهره‌ای مقابل اصلاح‌طلبان بازگردند.

ما اما فکر می‌کنیم تنها به‌دلیل واقعی در برابر اصول‌گرایی (و هر نوع ناب‌گرایی ایدئولوژیک از جمله اصلاح‌طلبی پراگماتیسم به عنوان جلوه‌ای از رئالیسم سیاسی در برابر هر نوع ایده‌آلیسم سیاسی دارد و اساس آن بر این نکته استوار است که «حقیقت در عمل کشف می‌شود و در راه به دست می‌آید نه در مبدأ و نه در مقصد» حقیقت آن چیزی است که آن را تجربه می‌کنیم و با کاستی‌های خود در دستبایی به آن آشنا می‌شویم. اگر در دهه‌ی ۶۰ چپ‌روی و تفریط‌گشاندن ناشی از همین ایده‌آلیسم سیاسی بود و اکنون که در سیاست خارجی به رئالیسم سیاسی روی آورده‌ایم دریغ است که در سیاست داخلی دوباره رو به رادیکالیسم آوریم. ایران ۱۴۰۰ از آن عمل‌گرایان خواهد بود نه اصول‌گرایان راست یا چپ. ما از ایدئولوژی عبور کرده‌ایم اکنون زمانه‌ی استراتژی است.

عصر میانه‌روها

کابینه دوازدهم در دست میانه‌روها قرار گرفت



اکبر منتجبی
دستیار سر‌دبیر

بودند. کارگزاران صدای میانه‌ای بود که ابتدای دولت اصلاحات شنیده نمی‌شد. حتی عطاءالله مهاجرانی عضو ارشد حزب کارگزاران سازندگی ایران که سخنگوی دولت سیدمحمد خاتمی بود، در یک جلسه رسمی اعلام کرد من در دولت سخنگوی دولت هستم نه سخنگوی کارگزاران. علت البته روشن و مشخص بود. جبهه مشارکت با مطالبات سیاسی تند و تیز تاسیس شده بود و رئیس‌جمهور را به دنبال خود می‌کشید. تئوری‌های مختلفی مانند فشار از پایین، چانه‌زنی در بالا، آرامش فعال و... از سوی تئوریسین‌های اصلاحات مطرح می‌شد و جامعه سیاسی و جامعه دانشگاهی تلاش می‌کردند بسا طرح مطالبات دیگر، خواسته‌های خود را دنبال کنند.

در این میان حمله به هاشمی‌رفسنجانی، البته در اولویت اول اصلاح‌طلبان جوان بود. سال ۷۸ رسیده بود و تب تند انتخابات آغاز شده بود. کارگزاران یکه و تنها افتاده بود و صدایش شنیده نمی‌شد. دبیر کل آن، غلامحسین کرباسچی به علت حمایت از سیدمحمد خاتمی در زندان تاوان پس می‌داد و دیگر اعضای بلندپایه آن مانند فائزه هاشمی با بدقابالی رویه‌رو بودند. حتی اعضای این حزب در مجلس پنجم جنب و جوش سابق را نداشتند.

در همین حال و هوا بود که برخی از چهره‌های راست میانه یا محافظه‌کاران میانه‌رو که برخی از آنها مانند محمدباقر نوبخت نماینده مجلس بودند، به دیدار هاشمی‌رفسنجانی که زیر نقد تند اصلاح‌طلبان قرار داشت، رفتند. آنها کسانی مانند محمدباقر نوبخت، محمدرضا نعمت‌زاده، اکبر ترکان، فاطمه هاشمی‌رفسنجانی، محمود واعظی، حسین موسویان و چند چهره دیگر بودند. در آن ایام جز یکی دو نفر، بقیه ناشناس یا چندان معروف نبودند اگرچه همه آنها در این سال‌ها از چهره‌ها و سلبریتی‌های سیاسی ایران شده‌اند، در آن مقطع کسی آنها را چندان به‌جا نمی‌آورد. در آن دیدار آنها به هاشمی‌رفسنجانی اعلام کردند می‌خواهند حزب جدیدی را راه‌اندازی کنند. هاشمی از این امر استقبال کرد و حسن روحانی را پیشنهاد داد که این حزب تحت رهبری او فعالیت خود را پیش بگیرد. چنین نیز شد. حزب اعتدال و توسعه، کار خود را آغاز کرد. اکنون دختران هاشمی‌رفسنجانی در دو حزب قرار داشتند؛ فائزه در حزب کارگزاران و فاطمه در حزب اعتدال و توسعه.

امید فاطمه هاشمی‌رفسنجانی این بود که در زمان افول خواهرش و حزب متبوع او، بدرخشند و حزبش پروبال بگیرد. از حزب اعتدال و توسعه به عنوان شاخه راست کارگزاران نام می‌بردند. اما همان کارگزاران نحیف در سال‌های اولیه دولت اصلاحات، از حزب تازه‌تاسیس و تازه‌نفس اعتدال و توسعه برنده‌تر و پرنفوذتر بود. آنها آمده بودند تا در رقابت‌های انتخابات مجلس ششم، سهمی از دریای سیاست ایران بردارند. خاستگاه آنها راست سنتی بود. اما تکنوکرات‌تر از راست‌ها به «توسعه» پای‌بند بودند و آن را سرمشق حزب خود می‌دانستند اما دولت اصلاحات و افراد به قدرت رسیده، چپ‌تر از آن بودند که در آن سال‌ها اهل توسعه باشند یا به چنین چیزی بیندیشند. اصلاح‌طلبان که عموماً چپ‌های اسلامی بودند، آمده بودند تا موتور توسعه هاشمی را خاموش کنند نه آن که بر آن بمانند.

بدین ترتیب، اعتدال و توسعه در انتخابات مجلس ششم، با راست سنتی پیمان بست و بیعت کرد و نهایتاً نیز شکست سنگینی خورد. آنها نه در دولت اول خاتمی سهمی دریافت کردند و نه توانستند در دولت دوم، یکی از وزارتخانه‌ها را دریافت کنند. عموماً در حاشیه قرار گرفتند ولی به زبست سیاسی خود در مرکز تحقیقات استراتژیک که زیر نظر حسن روحانی بود ادامه دادند. بعدتر که پرونده هسته‌ای ایران شکل گرفت و حسن روحانی مسئول آن شد، حسین موسویان به عنوان یکی از اعضای بلندپایه تیم مذاکره‌کننده هسته‌ای انتخاب شد.

دولت خاتمی که به اتمام رسید و دولت احمدی‌نژاد سر کار آمد، اعتدال و توسعه چندان مجال کار نداشت. آنها همچنان در مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام ماندند تا دو دولت احمدی‌نژاد به پایان برسد. سال ۹۲، سال آنها بود. حسن روحانی رئیس‌جمهور ایران شد و حزب اعتدال و توسعه بخت آن را یافت که به جای یک وزیر در یک دولت غیرخودی، چندین وزیر در دولت خودی داشته باشند. ضمن آن که آنها در ۸ سال ریاست‌جمهوری احمدی‌نژاد، توانسته بودند مرکز تحقیقات استراتژیک را به پایگاه

اصلاح‌طلبان و دولتمردان میانه‌روی که احمدی‌نژاد آنها را بیکار کرده بود، تبدیل کنند

اما داستان یک بال دیگر نیز داشت؛ به موازات تلاش‌های حزب اعتدال و توسعه برای ورود به قدرت، در سال ۷۸ یک حزب دیگر نیز که تازه تاسیس شده بود، به راحتی، اغلب مناصب سیاسی را از آن خود کرد. حزب مشارکت ایران اسلامی، یک سال پس از خرداد ۷۶ تاسیس شد و یک سال بعد نیز اغلب کرسی‌های مجلس ششم را از آن خود کرد.

اگر اعتدال و توسعه برای ورود به باشگاه سیاستمداران و قدرتمندان ناتوان بود، حزب مشارکت به اعتبار سیدمحمدرضا خاتمی که برادر رئیس‌جمهور وقت و دبیرکل حزب مشارکت بود، توانست نه تنها برخی از پست‌های کابینه، بلکه اغلب کرسی‌های مجلس را از آن خود کند و مهمترین و بزرگترین فراکسیون مجلس ششم را در دست بگیرد.

هشت سال ریاست‌جمهوری سیدمحمد خاتمی، برابر با ۸ سال نفوذ و قدرت مشارکت بود. آنها خط مشی دولت را مشخص می‌کردند، طرح‌های مجلس را اگر می‌خواستند مصوب می‌کردند و اگر نمی‌خواستند به آن رای نمی‌دادند. مهمترین روزنامه‌ها و تریبون‌های سیاسی از آن آنها بود. شخصیت‌های سیاسی و اعضای حزب آنها بیشترین نفوذ را در بدنه اجتماعی دوم خرداد و اصلاحات داشتند. هرچه مشارکت پرفروغ بود، اعتدال و توسعه کم‌فروغ و بلکه خاموش بود. هر چه آن می‌درخشید، این یکی کم‌سوتر و بی‌رنگ‌تر می‌شد.

اما پایان دولت اصلاحات، بی این که آنها بدانند، پایان قدرت مشارکت بود. چهار سال اول ریاست‌جمهوری احمدی‌نژاد درهای تمام مناصب قدرت به روی مشارکت بسته شد. اگرچه اعتدال و توسعه همچنان در مرکز تحقیقات استراتژیک کورسوار به حیات خود ادامه می‌داد. هر چه می‌گذشت نیروی اعتدال و توسعه بیشتر می‌شد و قدرت مشارکت کمتر می‌شد. سال ۸۸ که رسید، در واقع انتخابات

اعضای حزبی کابینه یا افرادی که نزدیک به احزاب هستند			
حزب کار	حزب اتحاد ایران اسلامی	اعتدال و توسعه	کارگزاران
علی ربیعی	محمود حجتی معصومه‌ابتکار شهبندخت مولاوردی	محمود واعظی محمدباقر نوبخت مسعودسلطانی‌فر	اسحاق جهانگیری

ریاست‌جمهوری مهر پایانی بر فعالیت‌های حزب مشارکت بود. درهای حزب بسته و پلمب شد و اعضای رده اول آن یک‌به‌یک بازداشت شدند. مشارکت تاوان سیاست‌های اشتباه خود را می‌پرداخت. تاوان یک‌تازی‌ها و گردن کلفتی. تاوان این که خود را برتر از دیگر احزاب اصلاح‌طلب دید و حاضر به اجماع سر یک کاندیدا در سال ۸۴ و سپس ۸۸ نشد. تاوان بی‌مهری به دیگر شخصیت‌های ذی‌نفوذ و استخوان‌دار دوم خرداد را می‌دید.

از سال ۸۸ به بعد، حزب مشارکت عملاً دیگر وجود خارجی نداشت اگر چه شعله حزب با پلمب و تهدید خاموش نشد و اعضای آن به محوریت محمد نعیمی‌پور جلسات خود را پی گرفتند اما فروغ‌شان بسیار کم شده بود و ناامیدتر از همیشه بودند.

برعکس آنان این حزب اعتدال و توسعه بود که پس از وقایع سال ۸۸ اغلب اعضای آن از تیر غیب زندان و محرومیت‌ها سالم مانده بودند.

پس هر چه به ۹۲ نزدیک‌تر شدیم، این بانشاط‌تر و فعال‌تر و آن یک که مشارکت باشد محتاط‌تر قدم برداشت. در مقطعی حتی محمد موسوی‌خوئینی پدر معنوی حزب مشارکت اعلام کرد که ممکن است ما در انتخابات ریاست‌جمهوری شرکت نکنیم. اما هاشمی‌رفسنجانی که ردصلاحت شد و اقبال عمومی به سمت روحانی و عارف سرازیر شد، اعضای مشارکت نیز پذیرفتند که عصر جدید، عصر روحانی میانه‌رو است؛ نه محمدرضا عارف. پس آنها نیز به کمک آمدند تا عارف با نفع حسن روحانی کناره‌گیری کند.

روحانی که رئیس‌جمهور شد، هم اعتدال و توسعه و هم مشارکت و نیز کارگزاران تمام تلاش خود را به کار بستند افرادی را به روحانی معرفی کنند که نه تنها مشکلی نداشته باشند، بلکه بتوانند عصای دست رئیس‌جمهور نیز باشند.

حسن روحانی در مدت زمانی که در مرکز تحقیقات استراتژیک به سر می‌برد، نه تنها اعضای حزب اعتدال و توسعه را از گزند اتفاقات ۸۸ در امان نگه داشته بود، بلکه توانسته بود مدیران و چهره‌های میانه‌رو را نیز جذب کند. چنین بود که علاوه بر افرادی مانند نوبخت و واعظی، کسانی مانند علی جنتی و محمدجواد ظریف نیز در مرکز تحقیقات دفتر و دستک داشتند و برنامه‌های خود را آنجا پیش می‌بردند.

بدین ترتیب دولت اول روحانی با ترکیب افرادی مانند نعمت‌زاده، محمدباقر نوبخت، محمود واعظی، اکبر ترکان، مرتضی بانسک که از اعضای شورای مرکزی اعتدال و توسعه بودند، بسته شد و کنارش افرادی مانند بیژن زنگنه، محمدجواد ظریف، علی ربیعی، علی جنتی و... نیز به آن پیوستند.

دولت اول که به پایان رسید، بیشترین تلاش اصولگرایان بر این نقطه متمرکز شد تا حسن روحانی مجدداً رئیس‌جمهور ایران نشود، اما خواسته اصولگرایان و مخالفان دولت به بار نشست. روحانی با آرای بالاتری رئیس‌جمهور دوره دوم شد و اکنون دولت خود را که اغلب اعضای آن از دو حزب «اعتدال و توسعه» و «اتحاد ایران اسلامی» هستند، تشکیل داده است.

اگر از لیست حسن روحانی که به مجلس معرفی شد، بگذریم، حتی بین معاونان نیز سهم حزب اعتدال و توسعه بیش از احزاب دیگر است. حزب کارگزاران تقریباً هیچ سهمی بین وزرا ندارد؛ جز اسحاق جهانگیری که معاون اول رئیس‌جمهوری است.

با این حال نیم‌نگاهی به لیست وزرا، معاونان و مشاوران ارشد رئیس‌جمهوری نشان می‌دهد که میانه‌روهای اصولگرا نسبت به اصلاح‌طلبان اکثریت کابینه را تشکیل داده و عضوی که چهره‌های میانه‌رو نباشد، در دولت دوازدهم به چشم نمی‌آید. میانه‌روهای اصلاح‌طلب را افرادی چون اسحاق جهانگیری، محمدجواد ظریف، قاضی‌زاده هاشمی، مسعود سلطانی‌فر، علی ربیعی، بیژن زنگنه، محمود حجتی، عیسی کلانتری، معصومه ابتکار، شهبندخت مولاوردی و مسعود نیلی تشکیل داده‌اند.

دیگر چهره‌های میانه‌روی کابینه که خاستگاه اصلی آنها اصولگرایی است عبارتند از: محمود علوی، محمد نهاوندیان، رحمانی‌فضلی، عباس آخوندی، محمد شریعتمداری، آذری جهرمی، مسعود کرباسیان، علیرضا آوایی، سیدعباس صالحی، سیدمحمد بطحایی، علیرضا مؤمنان، محمدباقر نوبخت و محمود واعظی. بدین ترتیب گویی کابینه به دو نیمه مساوی بین میانه‌روهای اصلاح‌طلب و اصولگرا تقسیم شده است. اگرچه در این میان سهم احزاب مختلف است. مثلاً حزب اسلامی کار و حزب کارگزاران تنها با یک وزیر و دو حزب اعتدال و توسعه و اتحاد ایران اسلامی با چند وزیر و معاون در کابینه حاضرند.

باری اعتماد مجلس به وزرای پیشنهادی حسن روحانی، دولت دوازدهم رسماً کار خود را آغاز کرد. وزرای که سر کار بودند، همان خط را ادامه می‌دهند و وزرای جدید نیز با اتخاذ یک برنامه چهارساله، به پیش خواهند رفت. بعید است با این مجلس و این نمایندگان، مشکلی پیش روی آنها باشد. از ابتدا نیز قابل پیش‌بینی بود که اعضای دولت به راحتی از پیچ بهارستان بگذرند. حتی حواشی پیش‌آمده درباره آذری‌جهرمی و علی ربیعی نیز لابی آنها حل شد. این اتفاق نشان داد که بین نمایندگان مجلس و مردمی که به آنها رای داده‌اند، کم و بیش فاصله‌ای جدی افتاده است. بیشترین مخالفت‌ها با جهرمی و علی ربیعی و سپس حبیب‌الله بی‌طرف بود. مصلحت‌گرایی نمایندگان از یک سو و لابی پر قدرت جهرمی و ربیعی از دیگر سو، آن دو را ماندگار کرد. افتادن حبیب‌الله بی‌طرف بیشتر از آن که کاری از فراکسیون امید یا فراکسیون ولایی باشد، رفتار قومیتی نمایندگان جنوب در اعتراض جهرمی و علی ربیعی بی‌طرف بود و اصلاً یک کار تشکیلاتی سیاسی نبود. در جریان بررسی صلاحیت وزرا، نمایندگان گانی را دیدم که مخالف ثبت‌نام کردند اما به جای مخالفت با وزیر پیشنهادی، در موافقت با آنها سخن گفتند.

نهایتاً نیز وکیل و وزیر به یکدیگر که می‌رسیدند، یکدیگر را در آغوش می‌گرفتند که یعنی نه تو آن سخنان را باور کن و نه من مخالفت تو را جدی گرفته‌ام. بحث سر این مجلس و آنچه کردند، گزارش و مطلب دیگری است. اما ابتدا باید دانست که حسن روحانی چه کسانی را به مجلس معرفی کرد و آنها از چه جایگاه و خاستگاهی به دولت آمده‌اند. شاید برای بررسی این موضوع لازم باشد کمی به عقب برگردیم؛ از روزی که حسن روحانی زعامت یک حزب سیاسی را پذیرفت تا زمانی که زیر‌عبای او افرادی به نام «اعتدال و توسعه» گرد هم آمدند.

حزب کارگزاران سازندگی ایران، پس از انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۷۶، اگرچه بسیار موثر بود، هر چه از عمر دولت اول اصلاحات گذشت، ضعیف و ضعیف‌تر شد. با این حال اعضای حزب نه تنها در مجلس پنجم حاضر بودند، در دولت و حتی اولین شورای شهر نیز حاضر



احترام به رای تهران

محسن هاشمی رفسنجانی از سوی اعضای پنجمین دوره شورای شهر تهران به عنوان رئیس انتخاب شد

مرجان زهرانی
خبرنگار سیاسی سازندگی

روز شنبه، ۲۸ مرداد گرچه هنوز زمان تا رسمیت یافتن شورای شهر پنجم تهران باقی بود اما رئیس شورا مشخص شد. کمتر از یک هفته تا آغاز فعالیت رسمی پنجمین دوره شورای شهر تهران، اکثریت مطلق شورا سر انتخاب محسن هاشمی به عنوان رئیس شورا توافق کردند.

پسر ارشد آیت‌الله هاشمی رفسنجانی البته در این انتخاب بدون رقیب نبود. از مرتضی الویسی و احمد مسجد جامعی به عنوان رقبای محسن هاشمی برای کرسی ریاست بر پارلمان شهری نام می‌بردند، دو چهره‌ای که سابقه عضویت در شورا را دارند اما هر دو به نفع نفر اول تهران که موفق شده بود یک میلیون و ۷۵۰ هزار رای تهرانی‌ها را به خود اختصاص دهد کنار کشیده و برای حفظ این وحدت باز یافته در شورای شهر از کاندیداتوری انصراف دادند.

از محسن هاشمی به واسطه سال‌ها حضور در شهرداری ابتدا به عنوان گزینه ریاست بر این نهاد مدیریتی شهری یاد می‌شد. با این حال پس از انتخابات، منتخبان مدعی شدند که یکی از شروط قرار گرفتن در لیست امید شورا امضای میثاق‌نامه بوده است. در این میثاق‌نامه ذکر شده بود که اعضای منتخب شورای شهر حق ندارند مسئولیتی خارج از شورا را برعهده بگیرند. با این که از گوشه و کنار صحبت از این بود که محسن هاشمی از ابتدا هم حاضر به امضای میثاق‌نامه نشده اما کم کم تب درخواست از حضور او بر مسند ریاست شهرداری تهران فروکش کرد و محسن هاشمی هم با سکوت به شهرداری شدن محمدعلی نجفی رای داد.

حضور هاشمی در شهرداری با آغاز فعالیت غلامحسین کرباسچی در تهران همراه بود. او در دوران ریاست کرباسچی بر تهران به عنوان مدیرعامل شرکت مترو انتخاب شد و حتی در دوره اول ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد هم در این سمت ابقا شد اما سال ۸۹ استعفا داد و از این سمت کنار رفت.

انتخاب محسن هاشمی به عنوان عضو از حزب کارگزاران سازندگی برای ریاست پارلمان شهری به ریاست ۱۴ ساله اصولگرایان بر هیات رئیسه پایان داد، گرچه در شورای شهر چهارم تنها یک سال احمد مسجدجامعی برای این سمت انتخاب شد، بالاخره مهدی چمران که از شورای شهر دوم تا چهارم رئیس بلامنسازع این پارلمان بود، با صندلی ریاست خداحافظی کرد تا شهرومراه محسن هاشمی بر آن تکیه زند. پیش از محسن هاشمی هم محمدعلی نجفی با وجود حضور رقبای دیگری چون حسین مرعشی و الهه کولایی رای قاطع منتخبان شورای پنجم را برای شهرداری تهران به دست آورده بود.

شاید برای اولین بار است که پیش از رسمیت یافتن شورای شهر هیات رئیسه آن مشخص می‌شود. چرا که شورای پنجم به جز انتخاب محسن هاشمی به عنوان رئیس این دوره، ابراهیم امینی را به عنوان نایب رئیس، علی اعطا سخنگو و بهاره آروین و زهرا نژادبهرام را به عنوان منشی اول و دوم نیز انتخاب کرده است.

● **انتخاب آرام، رهاوردی از شورای اول**
بر اساس فصل هفتم قانون اساسی که شامل اصل ۱۰۰ تا ۱۰۶ می‌شود، «برای پیشبرد سریع برنامه‌های اجتماعی، اقتصادی،

عمرانی، بهداشتی، فرهنگی، آموزشی و سایر امور رفاهی از طریق همکاری مردم با توجه به مقتضیات مجلسی، اداره امور هر روستا، بخش، شهر، شهرستان یا استان با نظارت شورایی به نام شورای ده، بخش، شهر، شهرستان یا استان صورت می‌گیرد که اعضای آن را مردم همان محل انتخاب می‌کنند...» این مهم اما سال‌ها بعد از تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی و حتی اصلاح آن در دولت اصلاحات محقق شد.

اولین انتخابات شوراهای شهر و روستا ۷ اسفند ۷۷ برگزار شد تا با این انتخابات تازه از راه رسیده، «توسعه سیاسی» که سیدمحمد خاتمی بر آن تاکید و اصرار داشت، تکمیل شود و به قول سعید حجاریان سنگ بنای جمهوریت نظام باشد.

در نهایت حدود ۷۵۰ شورای شهر و بیش از ۳۲ هزار شورای روستایی در ایران تشکیل شد و با شروع به کار حدود ۵ هزار نفر نماینده شورای شهر و ۱۰۷ هزار نفر اعضای شوراهای روستایی مردم تجربه مشارکت برای مدیریت محلی را تجربه کردند؛ دستاوردی مهم برای دولت دوم خرداد که توسعه دموکراتیک را دنبال می‌کرد و در پی تغییر بلنمدت بود؛ تغییری که در نگرش مردم نسبت به نقش خود در اداره جامعه محلی موثر بود.

شورای شهر پایتخت متاثر از فضای اصلاح‌طلبانه کشتور و پیروزی سیدمحمد خاتمی با جوی پرهیجان و اجتماعی یک‌دست اصلاح‌طلب شد. اولین تجربه انتخابات شوراهای شهر و روستا در مرکز سیاسی ایران چندان سرانجام خوشی نداشت. در واقع اولین تجربه اصلاح‌طلبان را در ارتباط با دولت و تعریف و تبیین حقوق و وظایف با سردرگمی مواجه کرد. این سردرگمی به چالشی سیاسی تبدیل شد و در نهایت به انحلال شورای شهر اول انجامید.

شورای شهر اول از ۹ اردیبهشت سال ۷۸ رسمیت یافت. عبدالله نوری ریاست پارلمان شهری را برعهده گرفت و سعید حجاریان نایب او در شورا شد. انتخابی که چندان بی‌دردسر و بدون مخالفت نبود و طیفی از اصلاح‌طلبان در شورای اول با ریاست نوری مخالف بودند.

این اختلافات دامن‌دار شد و به انتخاب شهردار هم رسید. قاعدتا اولین دستور کار شورای شهر پس از رسمیت یافتن، انتخاب شهردار برای پایتخت بود. اعضای شورا برای طی شدن روندی دموکراتیک فراخوان دادند تا مردم اسامی کسانی که می‌توانند مسئولیت کلان‌شهر تهران را برعهده بگیرند به شورا معرفی کنند. در نهایت شورا به نام ۷۴ نفر رسید و قرار شد که هر نامزدی که بتواند در رای گیری مقدماتی ۵ رای بیاورد، در فهرست نهایی قرار گیرد و با این سازوکار ۹ نفر به لیست نهایی راه یافتند.

فخرالدین دانش‌آشتیانی از گزینه‌هایی بود که رای بالایی داشت اما به دلیل اختلاف دیدگاه دو طیف از اصلاح‌طلبان در مورد ریاست تهران عبدالله نوری استعفا داد. پس از این اختلافات افراد دیگری چون بهزاد نبوی به فهرست ۹ نفره اضافه شدند و انتخاب شهردار مدتی به تعویق افتاد. بهزاد نبوی این مسئولیت را پذیرفت و

در عوض مرتضی الویری انتخاب شد، انتخابی که با اختلاف همراه بود. اختلافات پس از آغاز به کار اولین شهردار منتخب شورای شهر روزبه‌روز بیشتر شد، بحث استیضاح شهردار به میان آمد و حتی تا پای عزل شهردار پیش رفت. آن زمان برخی از اعضای شورای شهر مدعی بودند که دولت در ارتباط شورا و شهرداری دخالت می‌کند. پس از گذران روزهای شورا با همه اختلافات الویری استعفا داد و محمدحسن ملک‌مدنی به جای او نشست. با این حال ارتباط ملک‌مدنی و شورا هم چندان خوب پیش نرفت. اختلاف سر فروش تراکم بالا گرفت تا به هیات حل اختلاف استان و پس از آن به هیات حل اختلاف مرکزی رسید. چند ماه مانده به انتخابات دومین دوره شوراهای شهر و روستا، اعضا تصمیم گرفتند برای جلوگیری از انحلال رایزنی کنند. در نهایت این اختلافات که گاهی رنگ و بوی سیاسی می‌داد با رای هیات حل اختلاف منحل شد.

اولین تجربه شورا با حضور قاطع اصلاح‌طلبان چندان مطلوب نبود. از همین روی در دوره دوم بسا برنامه‌ریزی ائتلاف آبادگران شورا در اختیار اصولگرایان قرار گرفت. این روند در دوره سوم هم تکرار شد. دوره چهارم شورا همزمان با برگزاری انتخابات ۹۲ تغییرات محسوسی در ترکیب شورای شهر تهران ایجاد شد و اصلاح‌طلبان حضور پررنگ‌تری داشتند تا جایی که تک

رای الهه راستگو حضور قالیباف در شهرداری را تمدید کرد. تجربه تلخ شورای اول، از دست دادن شوراهای دوم و سوم و رفتار غیرتشکیلاتی برخی اعضای شورای چهارم اما یک خروجی مهم داشت؛ شورای پنجم، دستاورد مهم همه این سال‌های اصلاح‌طلبان در شوراهای شهر و روستا بود که آنان را به این نهاد مدنی و نظارتی شهری بازگرداند.

منتخبان شوراهای شهر و روستا پیش از رسمیت یافتن کار را آغاز کردند. آنها انتخاب شهردار را در دستور کار قرار دادند و با روندی دموکراتیک حکومت ۱۲ ساله قالیباف را پایان دادند.

همین روند در انتخاب هیات رئیسه شورای شهر تهران تکرار شد. اعضا پس از رایزنی‌های مختلف محسن هاشمی را برای ریاست شورای شهر تهران برگزیدند. حال این سوالات مطرح است که روند انتخاب رئیس شورای شهر به چه شکل بوده است؟ آیا وعده اصلاح‌طلبان در مورد شیشه‌های بودن شورا در روند انتخاب رئیس محقق شده است؟ و اما سوال دیگر این که چرا از میان همه گزینه‌های موجود محسن هاشمی برای ریاست شورا انتخاب شد؟ آیا بازماندن او از شهرداری تنها دلیل این انتخاب است یا خیر. از سویی با توجه به تجربه شورای اول آیا این موضوع در فضای شورای پنجم تکرار شدنی است و موفقیت شورای جدید

چقدر در اعتماد مردم به جریان اصلاحات موثر خواهد بود؟

● **انتخاب رئیس در اتاق شیشه‌ای**
پس از انتخاب محسن هاشمی به عنوان رئیس شورای شهر این سوال مطرح شد که انتخاب رئیس شورا با چه سازو کاری رخ داده است و آیا همان شیوه دموکراتیک انتخاب شهردار در انتخاب رئیس شورا هم به کار گرفته شده است یا خیر؟

محمود میرلوحی، منتخب شورای پنجم معتقد است روند انتخاب ریاست شورای شهر همچون انتخاب شهردار تهران کاملا شفاف است. او به سازندگی گفت ساختار شورای پنجم بسیار هماهنگ است. از سویی میثاق‌نامه‌ای که اعضا امضا کرده و قول‌هایی که اعضا در مقابل مردم متعهد به انجام شده‌اند در شیوه تصمیم‌گیری هم موثر بوده است. از همین روی تمام تصمیم‌گیری‌ها با گفت‌وگو، تفاهم و مبتنی بر خرد جمعی انجام می‌شود. او حتی معتقد است که شورای پنجم در تصمیم‌گیری‌ها چنان به اجماع رسیده است که یک پله فراتر از دموکراسی و اعمال نظر اکثریت بر اقلیت است چرا که گزینه شهرداری و ریاست شورای شهر با اجماع کامل انتخاب شده است.

میرلوحی توضیح داد که منتخبان شورای پنجم گفت‌وگو و مذاکرات زیادی با یکدیگر داشتند، اولویت‌های شورای پنجم را بررسی کردند و مصر بودند در تمام تصمیم‌گیری‌ها مصالح شهروندان، شهر و جبهه پشتیبان شورا در نظر گرفته شود. در نهایت به این جمع‌بندی رسیدند که مناصب شورا کاملا توزیع شود و همه اعضا مشارکت فعال داشته باشند. در واقع اعضا موافق نبودند الگوی شوراهای قبلی با ریاست چمران و ایفای نقش اصولگرایان تکرار شود.

این منتخب شورای شهر پنجم معتقد است که آسیب شناسی چهار دوره شورای شهر توسط منتخبان، به عنوان الگوی مناسب اداره شورا طراحی و ۱۸ جایگاه در شورا مشخص شد. بر این اساس هر کدام از اعضا علاوه بر حضور در هیات رئیسه در مناصب چون ریاست کمیسیون‌ها، نمایندگی شورا در شورای عالی استان‌ها، سمن‌ها، شورایی‌ها و... هم حضور فعال خواهند داشت.

میرلوحی همچنین تاکید دارد که روند انتخاب هیات رئیسه هم شفاف و کاملا مبتنی بر خرد جمعی بوده و البته حضور و کارآمدی صددرصدی هم در نظر گرفته شده است.

این منتخب شورای شهر توضیح می‌دهد که برای ریاست شورای شهر پس از بحث و بررسی‌های انجام‌شده، با توجه به چارچوب‌ها و ویژگی‌های لازم و بر اساس نظر منتخبان شورا، سه نفر در نظر گرفته شدند. مرتضی الویری، احمد مسجدجامعی و محسن هاشمی، سه گزینه ریاست بودند که البته مسجدجامعی اعلام انصراف کرد. پس از آن اعضا با رای قاطع محسن هاشمی را انتخاب کردند. همین رای قاطع نشان داد که اجماع میان اعضا وجود دارد. میرلوحی معتقد است که روند انتخاب کاملا شفاف و مبتنی بر اتاق شیشه‌ای بوده است که اصلاح‌طلبان وعده داده بودند؛ از همین روی اگر تمام مذاکرات اعضا

امینی می‌گوید اگر شورای شهر پنجم و شهردار تهران بتوانند به مطالبات مردم پاسخ دهند و از حاشیه‌ها به دور بمانند، مورد اقبال قرار خواهند گرفت که البته اعضای شورای شهر هم به این موضوع واقف هستند و در تمام تصمیم‌گیری‌ها به این نکته توجه دارند.

از رسانه ملی هم پخش می‌شد، همین روند طی شده نشان داده می‌شد و منتج به همین نتیجه می‌شد.

● **محسن هاشمی؛ احترام به رای مردم**
اما سوال بعدی این است که چرا محسن هاشمی؟ آیا بازماندن او از شهرداری تنها دلیل این انتخاب است یا سابقه مدیریتی او؟ از سویی همچنان این دغدغه وجود دارد که تکرار تجربه شورای اول چقدر محتمل است. مجید فراهانی منتخب شورای شهر پنجم در مورد روند انتخاب رئیس شورای شهر تهران به سازندگی گفت تا به حال سابقه نداشته که پیش از رسمیت یافتن شورای شهر، شهردار و هیات رئیسه شورا مشخص شود اما برای نقل و انتقالات سریع میان شورای چهارم و پنجم و همچنین تسریع اقدامات چنین تصمیمی گرفته شد.

فراهانی همچنین در مورد احتمال تکرار اتفاقات شورای اول می‌گوید که فضای شورای پنجم بسیار همدلانه‌تر از شورای اول است و مصادیق آن را انتخاب همراه با اجماع شهردار و هیات رئیسه شورای شهر می‌داند. همچنین معتقد است چهار دوره فعالیت شوراهای این نهاد نظارتی شهری را به سطحی از بالندگی رسانده که مشکلات شورای اول دوباره تکرار نشود.

این عضو شورای شهر انتخاب محسن هاشمی به عنوان رئیس شورای شهر تهران را احترام به رای مردم می‌داند. او معتقد است که محسن هاشمی از محبوبیت ویژه‌ای میان شهروندان تهرانی برخوردار است و ریاست او بر شورا کاملا طبیعی و بسرای احترام به رای مردم و پیگیری خواست و مطالبه آنها بوده است. از سویی فراهانی رئیس جدید شورا وارث روحیه مدیریتی آیت‌الله هاشمی رفسنجانی و حضور محسن هاشمی در قامت رئیس را یادآور آیت‌الله می‌داند.

این منتخب شورای شهر سابقه مدیریتی هاشمی در شهرداری و شرکت متروی تهران را یکی دیگر از عواملی دانست که در انتخاب هاشمی به عنوان رئیس شورا از سوی اعضا دخیل بود. چهره‌ای نسبتا جوان که با انگیزه متعهد شده است تمام وقت در اختیار شورا باشد.

● **عملکرد شورای پنجم و نتیجه انتخابات پیش رو**

برخی معتقدند که عملکرد شورای پنجم که تماما در اختیار اصلاح‌طلبان قرار گرفت و همچنین شهردار اصلاح‌طلب تهران، در سید رای آنان برای انتخابات مجلس و ریاست جمهوری تاثیر به‌سزایی دارد.

امینی می‌گوید اگر شورای شهر پنجم و شهردار تهران بتوانند به مطالبات مردم پاسخ دهند و از حاشیه‌ها به دور بمانند، مورد اقبال قرار خواهند گرفت که البته اعضای شورای شهر هم به این موضوع واقف هستند و در تمام تصمیم‌گیری‌ها به این نکته توجه دارند. این منتخب شورای شهر وفاق و اجماع را مهم‌ترین رویکرد شورای پنجم می‌داند و معتقد است اعضا نباید دچار انشقاق و جبهه‌بندی داخلی شوند چرا که این موضوع در افکار عمومی تاثیر به‌سزایی دارد.



خامسی: تقاضا برای سرمایه‌گذاری در شهر مشهد زیاد است؛ ما باید تسهیل‌گر باشیم. در حال حاضر شهرداری مانع‌تراش است، اگر بانک ایده راه‌اندازی شود قطعا نیازها مشخص خواهد شد. ما باید از طریق فضای مجازی ارتباط نزدیک با مردم داشته باشیم و مردم را در جریان امور قرار دهیم؛ نباید فضای مجازی را فراموش کرد، قطعا ما از این فضا برای ارتباط با مردم استفاده خواهیم کرد.

مشهد شهر امید شد

قاسم تقی‌زاده خامسی از سوی اعضای پنجمین دوره شورای شهر مشهد به‌عنوان شهردار این شهر انتخاب شد

فریبارحمانی

خبرنگار سیاسی سازندگی

لیست امید شورای شهر در مشهد هم رای دهندگان را سربلند کرد. اعضای پنجمین دوره شورای شهر مشهد که هر پانزده نفر از لیست امید بودند، ۲۴ مرداد قاسم تقی‌زاده خامسی را به عنوان پنجاه و هشتمین شهردار پایتخت مذهبی کشور انتخاب کردند. شهری که بعد از تهران یکی از مهم‌ترین کلانشهرهای است که مدیریتش مهم و البته پردردسر است. مشهد علاوه بر مسائل و مشکلاتی که همه کلانشهرها با آن دست و پنجه نرم می‌کنند، به واسطه وجود حرم علی‌بن موسی الرضا(ع)، سالانه پذیرای بیش از ۲۷ میلیون زائر از داخل و دو میلیون زائر از خارج از کشور است. افزایش روزافزون حاشیه‌نشینی و همین‌طور چالش‌های موزون که در گذشته سبب شهرفروشی و فقدان درآمدزایی پایدار برای مشهد شده است، تنها بخشی از مصائب پیش‌روی تقی‌زاده خامسی است.

از صولت مرتضوی تا تقی‌زاده خامسی

مشهد از سال ۱۳۹۲ تا چند روز پیش، از نظر مدیریت و خاستگاه سیاسی تقریبا چیزی شبیه تهران بود، مدیریتی اصول‌گرا و مهرای برای بازی‌های سیاسی با مدیریت سیدصولت مرتضوی. فردی که رابطه خوبی با خویشاوندی با مشهدداشت و زاده چهارمحل و بختیاری بود. او معاون سیاسی وزارت کشور در دوران ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد و تا همین چند ماه پیش هم یکی از اعضای اصلی ستاد انتخاباتی ابراهیم رئیسی تولیت آستان قدس رضوی و کاندیدای دوازدهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری بود. شاید به همین دلیل است که مرتضوی را سیاسی‌ترین شهردار مشهد می‌نامند. رویه مدیریتی او بر این کلانشهر ادامه داشت تا اینکه ۲۹ اردیبهشت رای مردم مشهد همگان را شگفت‌زده کرد. هر پانزده منتخب شورای این شهر از لیست امید هستند و باید در نخستین اقدام و تصمیم مهم شورای پنجم پاسخ رای قاطع مردم مشهد را می‌دادند. آنان پس از بررسی و پایلوت تعداد زیادی گزینه برای انتخاب شهردار در نهایت به ۶ گزینه رسیدند. حسین انصاری، غلامرضا انصاری، وحید قربانی، قاسم تقی‌زاده خامسی، محمدرضا کلایی و حمیدرضا مسعودی، شش نفری بودند که به مرحله ماقبل پایانی انتخاب شهردار مشهد راه یافتند. از این میان غلامرضا انصاری و قاسم تقی‌زاده خامسی به مرحله نهایی رسیدند. در نشست تعیین شهردار در شورای شهر مشهد، انصاری از ادامه رقابت انصراف داد و در نهایت تقی‌زاده توانست با پانزده رای اعضای پنجم شورای شهر، شهرداری مشهد را از آن خود کند.

اما در نشست انتخاب شهردار در مشهد چه گذشت؟ غلامرضا انصاری به سود اجماع اصلاح‌طلبان کنار کشید. او در آن نشست از انتظارات مردم مشهد و همین‌طور راه دشوار پیش‌روی شهردار آینده سخن گفت. انصاری پیش از اعلام انصراف بیان کرد که «روشی که شورای پنجم مشهد انجام داد مردم‌سالاری را به صورت واقعی محقق کرد، برنامه‌ها و اهداف خوبی از سوی همه کاندیداها مطرح شد و شهردار آینده باید از برنامه همه افراد استفاده

کند. قطعا شهرداری تحت نظر این شورا و اصلاح‌طلبان باید نهادی شود پاسخگو و عاری از فساد همچین باید در خدمت به مردم پیشگام باشد.»

قاسم تقی‌زاده خامسی، هم در آخرین نشست شورای شهر مشهد برای انتخاب شهردار، از برنامه‌هایش رونمایی و از آنها دفاع کرد. او گفت که «۱۲ سال است که هیچ پست دولتی نداشته‌ام و به خاطر دفاع از حقوق مردم از آخرین پست خود استعفا داده‌ام، اما در همه این سال‌ها بیکار نبوده‌ام و مشغول به فعالیت اقتصادی هستم.»

خامسی وعده داد که «برای اولین بار پارک لوجستیک را راه‌اندازی خواهیم کرد و ایده راه‌اندازی این پارک را به دولت ارائه کرده‌ام.»

تقی‌زاده خامسی این را هم گفت که «انسان شفافیتی هستم و تمام فعالیت‌ها و عملکرد من روشن است، من تابع قانون هستم و می‌خواهم به شهرم خدمت کنم، از همه مردم، جوانان و زنان استفاده کنم از نیروهای لایق و جناح‌های مختلف بر اساس شایسته‌سالاری در شهرداری استفاده خواهد شد.»

او با بیان اینکه از اداره شهر شناخت کامل دارم، توضیح داد: «از موضع اصلاح‌طلبی می‌گویم که شهرداری جای فعالیت سیاسی نیست، شهردار باید فقط دغدغه حل مشکلات مردم و پیشرفت شهر را داشته باشد. با راه‌اندازی بانک ایده در سه ماه اول و دسته‌بندی آنها شورا و شهرداری می‌تواند از نظرات کارشناسان استفاده کند.» خامسی بیان کرد که «تقاضا برای سرمایه‌گذاری در شهر مشهد زیاد است؛ ما باید تسهیل‌گر باشیم. در حال حاضر شهرداری مانع‌تراش است، اگر بانک ایده راه‌اندازی شود قطعا نیازها مشخص خواهد شد. ما باید از طریق فضای مجازی ارتباط نزدیک با مردم داشته باشیم و مردم را در جریان امور قرار دهیم؛ نباید فضای مجازی را فراموش کرد، قطعا ما از این فضا برای ارتباط با مردم استفاده خواهیم کرد.»

او با بیان اینکه شهرداری‌ها شفافیت درستی ندارند و مردم عموما ناراضی هستند، گفت که «شهرداری عاری از فساد باید تمامی قراردادهای و مناقصات را به صورت مکتوب از طریق سایت‌ها به اطلاع مردم برساند. در حال حاضر موضوع هنر در مشهد مغفول مانده و باید به هنرمندان توجه شود.» تقی‌زاده خامسی این وعده را هم داد که «من شهرآرا را تعطیل می‌کنم، با روزنامه مشکلی ندارم، اما با روزنامه‌ای که از پول بیت‌المال به نفع جریانی خاص استفاده کند مشکل دارم، این روزنامه در این مدت هیچ‌وقت اخبار منتخبان شورا را پوشش نداد است و باید همچنین روزنامه‌ای را تعطیل کرد.»

«شهرآرا» روزنامه‌ای است که مدت‌هاست محل مناقشه بوده است. این روزنامه در گذشته از سال ۱۳۷۶ به صورت هفته‌نامه و به طور رایگان با تیراژ ۴۰۰ هزار نسخه برای شهروندان مشهدی منتشر می‌شد اما در ۳ خرداد ۱۳۸۸ و همزمان با بیست و هفتمین سالروز آزادسازی خرمشهر انتشار آن به صورت روزنامه و با قیمت ۱۰۰ تومان آغاز شد و از تاریخ اردیبهشت ۱۳۹۲ قیمت روزنامه به ۲۰۰ تومان افزایش یافت. مسئولان این روزنامه، رسالت آن را اطلاع‌رسانی مناسب شهرداری در مشهد و احیای فرهنگ اصیل شهری عنوان کردند و معتقدند سعی دارند دستگاه تبلیغاتی شهرداری مشهد نباشند.



عکس: رضا مطهریان

است. فروشگاه‌های زنجیره‌ای شهروند در دوران کرباسچی تأسیس شدند و موسس «شهروند»، معاون او یعنی تقی‌زاده خامسی بوده است. علاوه بر این تقی‌زاده، از سال ۸۲ تا ۸۳ به عنوان مدیر فرهنگی و هنری منطقه تهران و رئیس فرهنگسرای خاوران مشغول به کار بود. طرح اجرایی برج میلاد نیز از سوی او در سال ۱۳۷۰ ارائه شده است. او پس از سال ۷۹ و در زمان شهرداری ملک مدنی، به وزارت نیرو رفت و مدیر کل سازمان آب و فاضلاب استان تهران شد. سمتی که تقی‌زاده‌خامسی تا پایان دولت اصلاحات در آن باقی ماند و پس از آن دوران در سمت مشاور اتاق بازرگانی تهران فعالیت کرد. او با اینکه سمت‌های زیادی در تهران داشت؛ سال‌هاست که در جلسات منظم خراسانی‌های مقیم تهران رفت‌وآمد دارد و با اصلاح‌طلبان تهران نیز رابطه نزدیکی دارد. در انتخابات سوم شوراها به عنوان نامزد اصلاح‌طلبان حضور یافت که البته لیست چمران برنده شد و خامسی موفق به حضور در شورای شهر نشد.

واکنش‌ها نسبت به یک انتخاب

انتخاب تقی‌زاده خامسی از سوی منتخبان شورای شهر مشهد، بی‌حاشیه هم نبود. آن هم در شهری که پس از سال‌ها سلطه اصولگرایی در مدیریت شهری حالا با نامی روبه‌رو شده‌اند که بیشتر با عنوان معاون کرباسچی شناخته می‌شود. همزمان با این انتخاب در یک کانال تلگرامی با عنوان کمپین پوشش نه به دروغ‌گویی و زان‌خواری عده‌ای که خود را اصلاح‌طلبان مستقل معرفی کردند با اعتراض نسبت به عملکرد و فعالیت‌های اقتصادی خامسی در طول این سال‌ها نسبت به انتخاب او به عنوان شهردار مشهد مخالفت کردند. کسانی که هیچ نام و نشانی از آنها نیستند و فقط خود را اصلاح‌طلب مستقل معرفی کردند. این در شرایطی است که روز شنبه ۲۸ مرداد، اصلاح‌طلبان خراسان رضوی با اعلام بیانیه‌ای حمایت خود را از این انتخاب

اعلام کردند.

در بخشی از این بیانیه آمده است: «به منظور آماده‌سازی بستر خدمت و سکنداری پایتخت فرهنگی و معنوی ایران و جهان اسلام، توسط آقای مهندس تقی‌زاده، مدیری کارآزموده، متخصص و صاحب ایده‌های جدید بر اساس شهروندمحوری و توانمندسازی شهروندان، از همه گروه‌های اجتماعی، سرمایه‌گذاران، انجمن‌های صنفی و تخصصی مرتبط با مدیریت و عمران شهری، احزاب سیاسی، سازمان‌های غیر دولتی و سایر اقشار فرهنگی، نهادهای تأثیرگذار بر توسعه پایدار شهر، تقاضا داریم تا در حمایت عملی از شهردار منتخب شورا به میدان آمده و شهر دلپذیر و سرفراز مشهد را یاری نمایند.» آستان قدس رضوی که یکی از مهم‌ترین نهادها در مشهد محسوب می‌شود؛ اما تاکنون واکنشی به این انتخاب نداشته است. از آنجایی که مدیریت شهر مشهد مهم و استراتژیک است، تجربه سال‌های اخیر نشان داده که فقط شهردار نبوده که مسئولیت اداره شهر را بر عهده داشته و برخی نهادها هم به مسائل مدیریت شهری ورود کرده‌اند. نمونه بسارزش هم ماجرای پاک کردن نقاشی‌های دیواری بلوار فردوسی مشهد بود که به محل اختلاف میان آستان قدس رضوی و شهرداری وقت که در آن زمان بر عهده محمد پژمان بود، تبدیل شد. در نهایت اما، حاصل ساعت‌ها نقاشی هنرمندان خراسانی به فاصله یک شب تا صبح با رنگ سفید پوشانده شد.

چالش‌های آقای شهردار

تقریبا آخرین مصاحبه مطبوعاتی تقی‌زاده خامسی به سال ۱۳۸۵ باز می‌گردد. بررسی اظهارات او درباره نحوه چگونگی اداره شهر گواه این موضوع است که مشهد در آغاز راه تحولی تازه قرار گرفته است. آنجا که او در آن گفت‌وگو تأکید کرده بود: «ما به هیچ وجه دنبال فعالیت سیاسی نیستیم. تجربه نشان داده که من ۲۵ سال مدیر عالی‌رتبه

جمهوری اسلامی بودم. با اینکه من جزء موسسین روزنامه همشهری و روزنامه‌نگارم و عضو هیئت منصفه بودم ولی شما هیچ وقت از من مقاله سیاسی ندیدید. تمام مقالاتم در مورد شهر و آب و آبدانی بوده چون معتقدم دموکراسی از اینجاها شروع می‌شود. ما اول باید مسائل مردم را حل کنیم بعد خود مردم به دنبال دموکراسی خواهند رفت.»

شهردار جدید مشهد به اجازه ورود بخش خصوصی به طرح‌ها و پروژه‌های عمرانی هم اشاره کرده بود، چراکه به عقیده او «شهر الکترونیک در کشور ما یک شعار است، از نظر سخت‌افزاری کشور ما هیچ چیزی کم ندارد، همه مدیران کامپیوتر و نوت بوک دارند ولی وقتی به استفاده آنها از این وسایل دقت می‌کنیم می‌بینیم استفاده درستی از آنها انجام نمی‌دهند و استفاده مدیریتی از این وسایل صورت نمی‌گیرد، این کار باید توسط بخش خصوصی صورت بگیرد، این کارها کار شهرداری نیست؛ باید بخش خصوصی این کار را با حمایت دولت انجام دهد.»

اما حالا بیش از ۱۰ سال از آن زمان گذشته است. گرچه اظهارات او درباره اداره شهر، در بسیاری از کلانشهرها به آمل و آرزو بدل شده؛ مشکلات جدیدی هم به معضلات گذشته افزوده شده است. افزایش حاشیه‌نشینی در مشهد، وجود بافت‌های فرسوده در اطراف حرم مطهر رضوی که به همین حاشیه‌نشینی دامن زده است، حمل و نقل و ترافیک، نبود درآمدهای پایدار برای اجرای طرح‌های توسعه‌ای، فقدان شفافیت مالی و بدی ۴ هزار و ۲۰۰ میلیارد تومانی که ارثیه مدیران قبلی است و همین‌طور رسیدگی به مسائل فرهنگی شهر مشهد در کنار مشکلات گذشته، پیش‌روی تقی‌زاده خامسی قرار دارد. بررسی سابق و شیوه مدیریتی شهردار جدید مشهد، نشان می‌دهد، پایتخت مذهبی کشور در آستانه تحولی تازه قرار خواهد گرفت.

فصل تازه اعتماد ملی

حزب اعتماد ملی دوازده سال از عمرش گذشت

بهاران آزادی
خبرنگار سازندگی

«پاسدار قانون اساسی باشید و از آزادی و حرمت اشخاص و حقوقی که قانون اساسی برای ملت شناخته است، حمایت کنید.» حزب اعتمادملی در نامه‌ای کتبی به حسن روحانی، رئیس‌جمهوری کشور خواستار پیگیری و حل پرونده حصر شد. اعتمادملی از حسن روحانی یک درخواست دارد؛ درخواست پیگیری وضعیت دبیرکل محصورش که چندی است به دلیل عارضه قلبی در بیمارستان بستری و تحت مراقبت است. کمتر از یک دهه از عمر سیاسی حزب اعتمادملی می‌گذرد و اگرچه این حزب همانند دیگر احزاب اصلاح‌طلب متحمل سختی‌های بسیار شده است، به رغم موانع بسیار همچون تعطیلی دفتر این حزب و بازداشت گسترده اعضا، توانسته در نبود دبیرکل آهسته و پیوسته به حیات سیاسی‌اش ادامه داده و در فضای سیاسی نسبتاً آزاد دولت تدبیر و امید به توفیقاتی دست یابد. حزب اعتمادملی اگرچه با ریزش نیرو و اختلافات درونی روبه‌رو بود، از ایدئولوژی‌هایش عقب‌نشینی نکرد. اکنون پایبندی اعتمادملی‌ها به اصولشان ثمره داده است؛ رسانه غیرمستقیم و نمایندگان در مجلس شورای اسلامی دارند و توانسته‌اند در نهادهای همچون شورای شهر که بیش از یک دهه در اختیار اصولگرایان بود، موفق ظاهر شوند.

تولد اعتمادملی

سال ۱۳۸۴ برای سیاستمدارانی که بعدها توانستند حزب اعتمادملی را تأسیس کنند، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۸۴ و تحولاتی که در عرصه سیاسی کشور رخ داد، زمینه را برای شکل‌گیری حزب اعتمادملی فراهم کرد. نهمین دوره انتخابات ریاست‌جمهوری در حالی برگزار شد که هر دو جناح قدرتمند کشور با سه کاندیدا به میدان آمدند و آیت‌الله هاشمی رفسنجانی نیز مستقل به این کارزار قدم گذاشت. مهدی کروبی، رئیس مجمع روحانیون مبارز به عنوان کاندیدای ریاست‌جمهوری و با تکیه بر حمایت اصلاح‌طلبان وارد میدان رقابت شد اما تعداد کاندیداهای و انشقاق در هر دو جناح در نهایت به شکست اصلاح‌طلبان و پیروزی اصولگرایان در مرحله دوم ختم شد. از سوی دیگر اصلاح‌طلبان در هفتمین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی و سومین دوره از شورای شهر با رخصت‌های گسترده از سوی شورای نگهبان روبه‌رو شده و قافیه را به حریف باختند. تمامی این رخدادها نشان از آن داشت که جریان اصلاح‌طلبی نیازمند نوعی انسجام میان رهبران سیاسی و احزاب اصلاح‌طلب است تا بتواند با تکیه بر وحدت، جایگاه از دست رفته‌اش را احیا کند. پس از رخصت‌های گسترده سران اصلاحات، جریان اصلاح‌طلبی دیگر قادر به پیروی از سیاست‌های پیشین‌اش نبود و برای بازگشتن

به دنیای سیاست به استراتژی و تاکتیک جدیدی نیاز داشت. با وجود چندصدایی و فضای چندقطبی حاکم بر جامعه و بروز اختلافات درون‌حزبی، در نهایت مهدی کروبی با شکست در انتخابات بر آن شد تا با همکاری اعضای ستاد انتخاباتی‌اش و بعضی دیگر از سیاسیون حزب اعتمادملی را بنا گذارد؛ حزب سراسری اعتمادملی با ۱۴ عضو، تابستان ۸۴ مجوزش را کسب کرد. به باور هسته اصلی حزب و ستاد اعتمادملی براساس بحث انتقال قدرت کروبی صلاحیت سکنداری کشور را داشت اما بازی سیاست به گونه دیگری رقم خورد و محمود احمدی‌نژاد توانست در قامت ریاست‌جمهوری راهی

پاستور شود. شورای مرکزی حزب اعتمادملی معتقد است که اصلاح‌طلبان در انتخابات سال ۸۴ تحلیل مناسبی از امور نداشتند و همین امر موجب شکست‌شان شده است. اگرچه این حزب در آن دوران نتوانست به رویای سیاسی‌اش جامه عمل بپوشاند، اوضاع سیاسی سال ۸۴ آغازی بود بر فعالیت حزبی که کماکان در عرصه سیاسی کشور نقش آفرینی می‌کند و تاکنون توانسته به سطوح بالای مدیریتی دست یابد. پس از تأسیس حزب اعتمادملی در سال ۸۴ دفتر استانی، کمیته‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن در کمتر از یک سال در سراسر کشور راه‌اندازی شد. روزنامه اعتماد، از دستاوردهای حزب اعتماد ملی و ارگان آن است که اگرچه فرازنشیب‌های بسیاری را از سر گذرانده، همچنان منتشر می‌شود.

بازی سیاست

پس از انتخابات ۸۸ ورق برگشت و فعالیت‌های این حزب با چالش‌هایی جدی مواجه شد. بسیاری از رویدادهای آن زمان به اختلافات داخلی نیز منتهی شد. از جمله این اختلافات می‌توان به حضور کروبی در کارزار انتخاباتی، تداوم سیاست‌های حزبی و قائم‌مقامی حزب اشاره کرد. نتیجه انتخابات سال ۸۸ و حوادث پس از آن گریبان حزب و رسانه‌اش را گرفت؛ فعالیت‌های حزب برای مدت زمانی طولانی متوقف و روزنامه اعتمادملی توقیف شد. مهدی کروبی، نامزد اصلاح‌طلب انتخابات ریاست‌جمهوری و دبیرکل حزب اعتمادملی از سال ۸۸ تاکنون در حصر به‌سر می‌برد و اگرچه در غیاب دبیرکل، رسول منتجب‌نیا به عنوان قائم‌مقام سکان امور را به دست دارد، فضای داخلی حزب دوقطبی شده است. بسیاری از سیاسیون نیز عضویت‌شان را منحل کرده و از فعالیت‌های حزبی کناره‌گیری کرده‌اند؛ با این وجود اعتمادملی دست به عصا توانست سازوکارهایش را سروسامان دهد. انتخابات سال ۸۸ و رخدادهای پسا آن از آن زنگ خطری برای اصلاح‌طلبان بود تا با تغییر تاکتیک‌های‌شان رویای وحدت را به حقیقت بدل کرده و بستر را برای انتخابات بعدی فراهم کنند؛ از همین رو شورایی عالی سیاستگذاری اصلاح‌طلبان راه‌اندازی شد. بسیاری از احزاب اصلاح‌طلب به این شورا پیوستند اما حزب



اعتمادملی از این امر سر باز زد و تمایلی به همکاری با سایر جریان‌های اصلاح‌طلب از خود نشان نداد. برخی علت مسئله را در سبب تاریخی این حزب و تجربیات گذشته رهبران‌ش جست‌وجو می‌کنند اما شورای مرکزی حزب اعتمادملی اختلاف سر سازوکارها و معادلات جدید اصلاح‌طلبی را عامل اصلی عنوان کرده است؛ این در حالی است که حزب اعتمادملی در سال ۹۲ با دعوت شورای هماهنگی جبهه اصلاحات به این نهاد پیوست تا گامی در راستای وحدت میان اصلاح‌طلبان برداشته باشد.

فصلی تازه در فعالیت‌های حزبی اعتمادملی

احزاب سیاسی اصلاح‌طلب در برهه‌ای از زمان با بی‌مهری بسیار مواجه شدند؛ حزب اعتمادملی هم از این قاعده مستثنی نبود و اگرچه پس از حوادث سال ۸۸ تا حدودی به حاشیه رانده شد، توانست از سال ۹۲ فعالیت‌هایش را از سر بگیرد و دفاتر استانی و کمیته‌ها را بازگشایی کند. در این میان بحث استعفای مهدی کروبی از دبیرکلی حزب اعتمادملی نیز مطرح شد اما شورای مرکزی حزب با آن مخالفت کرد و تصمیم بر آن شد که حزب اعتمادملی کماکان به فعالیت‌هایش در غیاب دبیرکل ادامه دهد. سر کار آمدن دولت تدبیر و امید و تکیه زدن حسن روحانی بر مسند قدرت، بارقه‌امیدی در دل اعضای حزب بود تا با فراغ‌بال بیشتری به فعالیت‌های سیاسی‌شان بپردازند. دانه امیدی که ریشه دواند و به باری آن حزب اعتمادملی توانست در انتخابات‌های مختلف، از قوه مجریه گرفته تا قوه مقننه و شوروی شهر خودی نشان داده و توفیقاتی کسب کند؛ حضور مسعود سلطانی‌فر در کابینه دولت یازدهم، پیروزی لیست امید مجلس در سال ۹۴ و به تبع آن ورود الیاس حضرتی و احمد مازنی به عسوان نمایندگان مردم تهران در مجلس شورای اسلامی و در نهایت پیروزی سه تن دیگر از اعضای این حزب در پنجمین دوره از شورای شهر تهران از جمله این دستاوردهاست. پیروزی اصلاح‌طلبان در پنجمین دوره از انتخابات شوراهای شهر و روستا اهمیت انتخاب شهردار را پس از یک دهه فرمانداری محمدباقر قالیباف بر شهرداری تهران دوچندان کرده است؛ نام محمدعلی افشانی، استاندار سابق فارس و از اعضای مرکزی حزب اعتمادملی نیز در لیست کاندیداهای شهرداری تهران به چشم می‌خورد. او معاون وزیر آموزش و پرورش، ریاست سازمان نوسازی، توسعه و تجهیز مدارس کشور، معاونت استانداری استان‌های کهگیلویه و بویراحمد، خوزستان و سمنان را در کارنامه دارد و از نمایندگان دوره ششم مجلس شورای اسلامی است؛ همان دوره‌ای که مهدی کروبی ریاست آن را برعهده داشت. با این حال محمدعلی افشانی از کاندیداتوری شهرداری تهران انصراف داده است.

کمتر از یک دهه است که حزب اعتمادملی تلاش می‌کند در نبود مهدی کروبی، دبیرکل این حزب به فعالیت‌هایش ادامه دهد؛ فعالیت‌های این حزب پس از حوادث سال ۸۸ با کندی پیش رفت و حزب در عرصه سیاست کم‌رنگ ظاهر شده؛ در دولت یازدهم اما گام را فراتر گذاشت و جانی دوباره گرفت؛ اکنون در دولت دوازدهم حزب اعتماد ملی خواهان مطالبات‌اش از حسن روحانی، رئیس‌جمهوری است. آخرین نامه شوروی مرکزی حزب اعتمادملی به رئیس دولت دوازدهم را می‌توان بارزترین اکت سیاسی این حزب در دفاع از دبیرکل محصورش و فصلی تازه در حیات سیاسی اعتمادملی نام گذاشت.

الیاس حضرتی، در گفت‌وگو با سازندگی:

امیدواریم



حزب اعتمادملی همچون دیگر احزاب اصلاح‌طلب فعال در کشور پس از حوادث سال ۸۸ دچار خسارت‌های بسیار شد؛ از حصر مهدی کروبی، دبیرکلش گرفته تا توقیف روزنامه و بازداشت اعضای شورای مرکزی آن و نهایت پلمپ دفتر حزب اعتماد ملی. به رغم چالش‌های بسیار اما این حزب برخلاف بسیاری از احزاب سیاسی کشور تلاش کرد در غیاب دبیرکل نه تنها به حیات سیاسی خود ادامه دهد بلکه با گذشت کمتر از یک دهه از شکل‌گیری حزب اعتمادملی، به سطح بالای مدیریتی راه یافته و در بسیاری از نهادهای دولتی و مدنی نقش آفرینی کند؛ از قوه مجریه و مقننه گرفته تا شوراهای شهر و روستا. شورای مرکزی حزب اعتمادملی طی سال‌های اخیر علاوه بر پیگیری فعالیت‌های معمول حزب در استان‌های مختلف تلاش کرد با ایزنی با سران اصلاح‌طلب و نامه‌نگاری با مقامات مسئول راه‌حلی برای رفع حصر یابد. اخیراً وخامت وضعیت جسمی مهدی کروبی، شورای مرکزی حزب اعتمادملی را بر آن داشت تا با ارسال نامه‌ای به حسن روحانی، رئیس‌جمهور کشور خواستار پیگیری پرونده حصر از جانب او شوند. این نخستین بار نیست که اعضای حزب اعتمادملی در نامه‌ای کتبی به مقامات کشور خواستار رسیدگی به پرونده سال ۸۸ می‌شوند؛ با این حال اقدام اخیرشان را می‌توان بارزترین حرکت سیاسی این حزب و فصلی تازه در حیات سیاسی‌اش دانست.

حزب اعتمادملی بیش از هشت سال است که در حصر به‌سر می‌برد. کروبی چه نقشی در حصر برعهده داشت و چه جایگاهی دارد؟

مهدی کروبی پس از شکست در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۸۴ و اعتراض به نتیجه آن سه پروژه را دنبال کرد؛ تأسیس حزب، روزنامه و شبکه‌ای تلویزیونی. در آن زمان دبیرکل می‌خواست نام حزب را آرمان اسلامی بگذارد اما بنده نام اعتمادملی را پیشنهاد دادم که در شورای مرکزی تصویب شد. پس از آن روزنامه اعتمادملی منتشر شد؛ ابتدا آقای شکوری و بعد از آن محمد قوچانی سردبیری روزنامه را برعهده داشتند. سومین گام راه‌اندازی شبکه تلویزیونی بود که متأسفانه به اتمام نرسید. محوریت مهدی کروبی به عنوان دبیرکل در حزب کاملاً مشخص بود و تمامی اعضای اعتمادملی به او علاقه ویژه، اعتماد و باور داشتند. پس از حوادث سال ۸۸ و مسئله حصر خلأ سنگینی در غیاب او ایجاد شد اما گروه تلاش کرد نه تنها حزبی فعال بلکه تأثیرگذار باشد. در آن زمان مخالف رخدادهای سال ۸۸ بودم و تصور می‌کردم آقای کروبی باید با بیانیه‌ای این مسئله را حل کند چون نتیجه‌ای جز خسارت و کدورت در مملکت نداشت و شکاف، منافع ملی را به خطر می‌انداخت اما مجموعه‌ای از عوامل دست به دست هم دادند تا حوادث سال ۸۸ رقم خورد. با این حال از همان ابتدا چه به صورت جداگانه و چه در قالب فعالیت حزبی پیگیر رفع حصر بودیم و کماکان نیز این اقدامات ادامه دارد. با وجود اینکه در برهه‌ای از زمان حزب با فراز و نشیب‌هایی همراه بود اما با بسیاری از مقامات مسئول مکاتبه کرده و خواستار رسیدگی به پرونده حصر شدیم. علاوه بر اعضای حزب، بسیاری از چهره‌های سیاسی در اردوگاه اصلاح‌طلبی و اصولگرایی خواهان رفع محترمانه و آبرومندانه حصر هستند.

حزب اعتمادملی سال ۹۴ با برگزاری همایشی تحت عنوان اعتماد فعالیت‌هایش را از سر گرفت و تاکنون توانسته توفیقات بسیاری کسب کند. آیا برنامه‌های برای برگزاری کنگره‌های سراسری ندارد؟
خیر. تا زمانی که آقای کروبی در حصر باشند، قادر به برگزاری کنگره نیستیم.

اعضای شورای مرکزی حزب، تصمیم بر آن شد تا جلسات با وجود چالش‌های بسیار ولو در خانه اعضای حزب اعتماد ملی برگزار شده و فعالیت‌ها ادامه یابد. تا مدت‌های بسیاری جلسات حزب در خانه رسول منتجب‌نیا، قائم‌مقام اعتمادملی برگزار و طی آن رفع حصر و فعالیت‌های حزبی پیگیری می‌شد. اعتمادملی تلاش کرد در غیاب دبیرکل در انتخابات‌ها با تمام قوا وارد شده و حضور جدی داشته باشد؛ در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۹۲، تعداد بسیاری از افراد فعال در ستاد انتخاباتی حسن روحانی از اعضای حزب اعتمادملی بودند و در انتخابات شوراهای شهر و روستا در همان سال توانستند توفیقات بسیاری را در سطح کشور به دست آورند؛ اسماعیل دوستی و مسعود سلطانی‌فر از اعضای حزب اعتمادملی به شورای شهر تهران راه یافتند. این روال ادامه داشت تا اینکه در سال ۱۳۹۴ و در پی دهمین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی، حزب اعتمادملی به شورایی عالی سیاستگذاری اصلاح‌طلبان پیوست و نقش بسزایی در بسیج مردمی برعهده گرفت. در مجلس دهم بیش از ۱۵ نماینده فراکسیون امید به نوعی منتسب به حزب اعتمادملی هستند. حزب اعتمادملی تلاش کرد در تعامل با دیگر گروه‌های اصلاح‌طلبی گام بردارد و تکروری نداشته باشد. در دوره اول ریاست‌جمهوری حسن روحانی حزب اعتمادملی در قالب مقاله، مناظرات تلویزیونی و بسیاری برنامه‌های دیگر از رئیس دولت و کابینه تدبیر و امید دفاع کرد و در این زمینه پیش‌تاز بود. در دوازدهمین دوره انتخابات ریاست‌جمهوری نیز در پوشش شورایی عالی سیاستگذاری اصلاح‌طلبان گام برداشت و در انتخابات شوراها هم به صورت فردی فعالیت نکرد تا در کنار دیگر گروه‌های اصلاح‌طلب به اتحاد میان جریان اصلاح‌طلبی کمک کرده باشد. حزب اعتمادملی در انتخابات پنجمین دوره شورای شهر تهران توانست کنار دیگر احزاب اصلاح‌طلب سه سهمیه را از آن خود کند. در مجلس دهم شورای اسلامی و شورای شهر فراکسیون جداگانه تشکیل ندادیم و در هر دو نهاد در قالب فراکسیون امید به فعالیت پرداختیم، چرا که به مدارک را نیز با خود بردند که تاکنون موفق نشده‌ایم آنها را پس بگیریم.

باجود مشکلات بسیاری که حزب اعتمادملی پس از انتخابات سال ۸۸ با آن دست و پنجه نرم می‌کرد، اعضای حزب توانستند به فعالیت‌های سیاسی‌شان ادامه دهند. شرایط در آن زمان به چه شکل بود و در غیاب دبیرکل حزب، اعتمادملی چگونه توانست به جایگاه فعلی دست یابد؟
حزب اعتمادملی سال ۸۴ تأسیس شد و در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۸۸ کاندیدای ویژه‌ای داشت که شخص دبیرکل بود. با این حال شرایط به گونه دیگری رقم خورد و حوادث سال ۸۸ موجب شد تا بسیاری از احزاب و گروه‌های سیاسی و به تبع کشور دچار خسارت شوند. از ابتدا تا انتها خسارت بود و کماکان هم ادامه دارد. از جمله احزاب خسارت‌دیده، حزب اعتمادملی بود تا آنجا که دبیرکل به حصر رفت، اعضای شورای مرکزی دستگیر شدند و ساختمان حزب پلمپ شد و تمامی مدارک را نیز با خود بردند که تاکنون موفق نشده‌ایم آنها را پس بگیریم. پس از این رخدادها در جلسهای با حضور

فروپاشی طبقه

احزاب سیاسی در دنیای امروز در پاتوق‌ها و باشگاه‌ها شکل می‌گیرد



احمد نقیب‌زاده

استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران
عضو شورای مرکزی حزب کارگزاران

طبقه از نظر مارکس عبارت است از گروهی که در فرآیند تولید در موقعیت یکسانی قرار دارد یعنی یا مالک ابزار تولید است و یا مالک نیروی کار. طبیعی بود که این گروه‌ها در عصر تحزب و عصر همبستگی‌های اجتماعی و دفاع از منافع گروهی، در یک حزب گنجانده می‌شدند تا بتوانند از منافع خود دفاع کنند. حزب سیاسی هم در تعریف مارکسیست‌ها عبارت بود از بیان سیاسی خواسته‌ها و مواضع یک طبقه. پس تا اینجا بعد از عقیده به دومین ملات حزبی می‌رسیم که عبارت است از طبقه. پیش از آنکه این مسئله را بشکافیم به سومین ملات حزبی اشاره می‌کنیم که جامعه‌شناسانی مانند ربرت میخلز و ماکس وبر به آن توجه کرده‌اند و آن عبارت است از سازمان. یعنی سازمان حزب هم به تنهایی می‌تواند عامل همبستگی گروهی باشد، بدون آنکه باورهای متفاوت یا طبقه اجتماعی ناهمسان‌انگیز در این همگرایی یا واگرایی دخل و تصرفی داشته باشد. وقتی به حزب محافظه‌کار انگلستان توجه می‌کنیم و می‌بینیم ۴۰ درصد اعضای آن را کارگران تشکیل می‌دهند و به همین میزان اعضای حزب کارگر انگلستان از بورژواها هستند شاید درستی نظریه آنها ثابت شود. پیش از بررسی تناسب حزب و طبقه باید دید چه رابطه‌ای بین ایدئولوژی و طبقه برقرار است؟ در ترمینولوژی مارکسیستی طبقه و ایدئولوژی هر دو به روینا تعلق دارند و در نتیجه باید برآیندی از زیرینا باشند که همان شیوه تولید است و در شیوه تولید هم چنانکه اشاره کردیم گروهی مالک ابزار تولید و گروهی مالک نیروی کار هستند. اما ایدئولوژی تعریف روشنی در مکتب مارکسیسم ندارد. زیرا مارکس در «ایدئولوژی آلمانی» آن را چیزی شبیه توهمات طبقه سرمایه‌دار تعریف می‌کند، در حالی که در بحث‌های لنین در مورد حزب کمونیست شوروی مشاهده می‌کنیم که او ایدئولوژی را راهنمای عمل طبقه کارگر توصیف می‌کند که به‌وسیله پیشگامان این طبقه تدوین می‌شود. اما تعریف جامع‌تر آن را باید در آموزه‌های آنتونیو گرامشی جست‌وجو کرد. گرامشی به درستی رابطه بین ایدئولوژی و روشنفکران را توضیح داده و نقش روشنفکران را تدوین ایدئولوژی برای نفوذ در جامعه مدنی تعریف می‌کند که در خدمت به طبقه مسلط انجام می‌شود. ایدئولوژی چنان خواسته‌ها و ارزش‌های طبقه مسلط را در ذهن

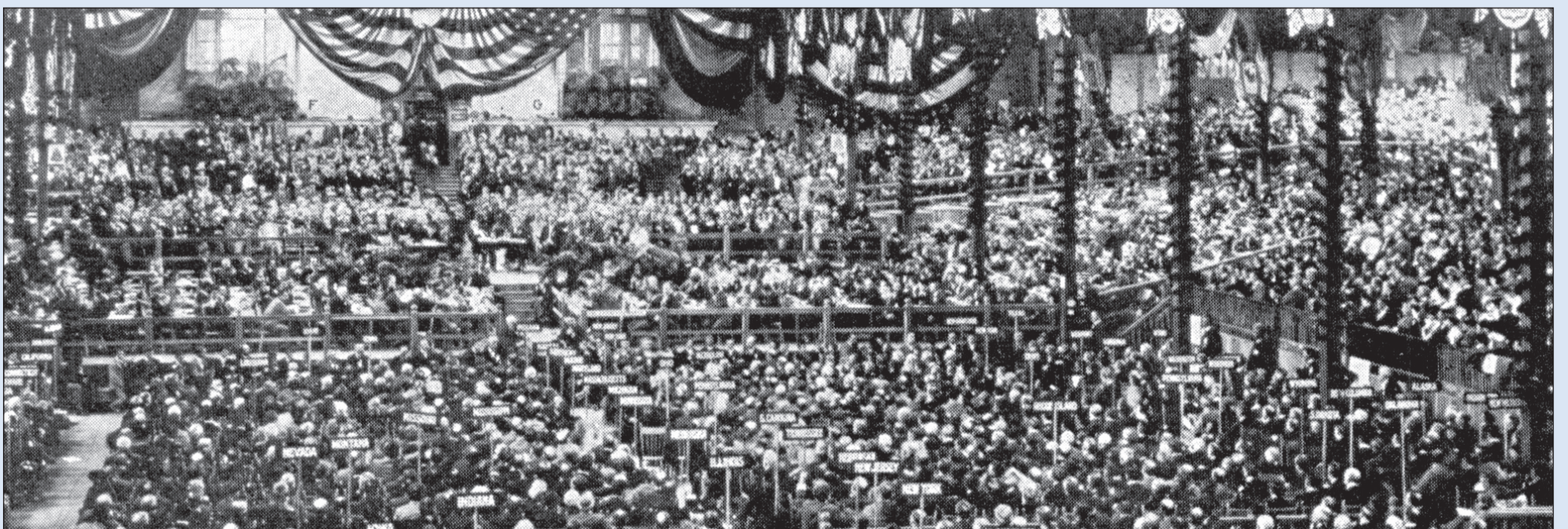
توده‌های مردم جا می‌اندازد که سلطه طبقه مسلط را بدون کاربست خشونت می‌پذیرند. نتیجه آنکه از یک سو روشنفکران فراکسیون فرهیخته طبقه مسلط محسوب می‌شوند و از سوی دیگر کار اساسی آنها تدوین ایدئولوژی است و این رابطه تنگاتنگ بین روشنفکر و ایدئولوژی تا امروز مورد چالش قرار نگرفته است. آنچه مسلم است این است که روشنفکران همیشه در خدمت طبقه مسلط نبوده‌اند بلکه گاه بنا به وظیفه انقلابی خود، کار تدوین ایدئولوژی‌های چپ را نیز در دفاع از طبقات زیر سلطه برعهده گرفته‌اند. در قرن بیستم توجه جامعه‌شناسان چپ به این نکته معطوف شد که طبقه مسلط یک طبقه منسجم و یکپارچه نیست بلکه خود از فراکسیون‌های متعددی تشکیل شده است. نیکوس پولاتزاس که یکی از بهترین شارحان تقسیم‌بندی‌های دورنی طبقه مسلط است توانست توضیح دهد که چرا فاشیست‌ها که خود از طبقه مسلط هستند کمر به انهدام سرمایه‌داران بستند. زیرا آنها خرده‌بورژواهایی بودند که با فراکسیون سرمایه‌داران بزرگ دارای تضاد منافع بودند و چون دولت که یکی از کارهای اساسی آن جلوگیری از تقابل فراکسیون‌های طبقه مسلط است تماما در دست خرده‌بورژواها قرار گرفته بود دیگر مانی در راه تقابل و رقابت‌های بنیان‌برانداز فراکسیون‌های طبقه مسلط وجود نداشت. اما انگاره بی‌پیر بردیو از انسجام و کمال‌یشتی برخوردار است. زیرا این فراکسیون‌ها را از طریق سرمایه‌های که در اختیار دارند بازشناسی و رابطه آنها با سایر فراکسیون‌ها را تشریح می‌کند. روشنفکران که خود به‌خود جزو طبقه مسلط محسوب می‌شوند دارای سرمایه فرهنگی بالایی هستند، در حالی که کارخانه‌داران و تجار بزرگ دارای سرمایه اقتصادی هستند و صاحبان هنر از سرمایه اجتماعی بالایی برخوردارند. در اینجا هم کار مهم روشنفکران در ارتباط با سایر فراکسیون‌ها تدوین ایدئولوژی و در واقع ایجاد نمادهای برتر و غالب است. زیرا از نظر بردیو سرمایه نمادین حرف آخر را می‌زند. زیرا اگر نمادهای یک طبقه مورد پذیرش جامعه قرار گرفت سلطه‌اش تضمین می‌شود. این همان چیزی است که او از آن به خشونت نمادین یاد می‌کند. نتیجه کلی‌ای که از این بحث می‌گیریم این است که ایدئولوژی و طبقه

که از هم فروپاشیده بلکه سرمایه‌داران و صاحبان صنایع هم دیگر یک گروه منسجم را به نمایش نمی‌گذارند. اما یک پدیده نوظهور هم در راه بود که حکایت از دگرگونی در قرن بیستم تحولاتی رخ داد که در تاریخ بشر بی‌سابقه بود. نخست آنکه انقلاب دوم صنعتی که در دهه ۱۹۲۰ در آمریکا به وقوع پیوست و در دهه‌های بعد گام‌های بلندی برداشت آثار عظیم اجتماعی و اقتصادی و به تبع آن آثار سیاسی مهمی برجای گذاشت. در درجه اول کار طاقت‌فرسای کارگران بر عهده ماشین‌های پیچیده و هوشمند گذاشته شد. در عوض کارگران هم به جای تکیه بر نیروی فیزیکی خود می‌باید آموزش‌های علمی نوینی برای کار با ماشین‌آلات جدید بیاموزند و این امر خود باعث می‌شد کارگران از یک قشر ناآگاه و بی‌سواد به یک قشر تحصیل کرده تبدیل شوند. از سوی دیگر تولید صنایع جدید بسیار مرغوب‌تر و بیشتر از صنایع قدیمی بود و خود این امر به فقرزدایی کمک می‌کرد. نتیجه این شد که وقتی به دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ رسیدیم اول آنکه فاصله بین فقیر و غنی کاهش یافت و دیگر اینکه خشونت طبقه کارگر در مبارزه برای استیفاء حقوق خود کاهش چشمگیری یافت و سپس از بین رفت. توالی این تحولات خودبه‌خود به بی‌اعتباری ایدئولوژی‌های متصلب منجر شد و منازعات سیاسی تلافی و به مبارزات سیاسی و حزبی و سندیکایی کاهش یافت. خودبه‌خود کارگران هم دیگر یک طبقه منسجم و متحدالشکلی را به نمایش نمی‌گذاشتند. زیرا هر کدام در بخشی از صنایع یا خدمات یا تجارت مشغول به کار بودند که اطلاق یک طبقه به آنها را مشکل می‌کرد. در حوزه کارفرمایی هم تحولاتی در شرف تکوین بود که نقش و حضور سرمایه‌داران را در عرصه اجتماعی و اقتصادی کاهش می‌داد. جیمز بورنهام از اولین کسانی بود که نگاهش به این تحول جلب شد و ملاحظه کرد که در مؤسسات اقتصادی و کارخانه‌ها دیگر کسی به سراغ سرمایه‌دار یا صاحب کارخانه نمی‌رود بلکه سراغ مدیرعامل را می‌گیرد. مدیرعاملی که هیچ سهمی در مالکیت کارخانه ندارد ولی اداره مؤسسه و سیاست‌گذاری‌های آن را بر عهده دارد. کارگران هم اگر بخواهند کسی را به گروگان بگیرند به سراغ صاحبان صنایع نمی‌روند بلکه همین مدیرعاملان را مخاطب قرار می‌دهند. پس تنها طبقه کارگر نیست

می‌آیند و یک چند به نمایش سیاسی می‌پردازند و سپس تغییر حالت می‌دهند. پایگاه آنها دیگر کارخانه‌ها یا مؤسسات اقتصادی نیست بلکه هرچایی است که عده‌ای دور هم جمع می‌شوند، مانند دانشگاه‌ها یا باشگاه‌ها. یکی از مثال‌های بارز این وضعیت ظهور نومحافظه‌کاران موسوم به «تئوکن‌ها» در آمریکا است. در دهه ۱۹۶۰ عده‌ای از دانشجویان دست راستی در دانشگاه‌های مهم آمریکا مانند هاروارد یا کالیفرنیا و کلمبیا در کافه‌های این دانشگاه‌ها گرد هم جمع می‌شدند تا علیه دانشجویان چپ به‌ویژه تروتسکیست‌ها که در گوشه دیگر کافه جمع شده بودند مبارزه کنند. چپ‌ها در روزنامه‌نویسی‌های دیواری بسیار فعال و صاحب سبک بودند در حالی که دست راستی‌ها هنر چندانی نداشتند. کار مهمی که صورت گرفت این بود که دانشجویان راستگرا به چپ‌ها نزدیک شدند تا از تجربه آنها استفاده کنند. یک چیز بین آنها مشترک بود و آن افراط‌گرایی بود. دانشجویان چپ که اغلب از خانواده‌های فقیر مهاجر بودند این همکاری را پذیرفتند و پس از چندی وحدتی بین آنها به‌وجود آمد که بیشتر ابتکارات از سوی چپ‌ها بود. برای مثال یکی از تروتسکیست‌های دوآتشه که به نومحافظه‌کاران پیوست و لیستر بود که بعدها طرح سلاح‌های هوشمند را ارائه داد. این گروه‌ها از اشتباهات دولت‌های دموکرات برای تبلیغات به نفع خود استفاده می‌کردند و وقتی در دهه ۱۹۸۰ ریگان پیروز شد فرصتی برای ورود به دستگاه سیاسی هم پیدا کردند. نتیجه چنانکه می‌دانیم روی کار آمدن جرج بوش در سال‌های بعد بود. نتیجه‌ای که از کل این تجربیات و مشاهدات به دست می‌آید این است که پیوندهای بین طبقه و حزب روزه‌روز گسیخته‌تر و سست‌تر می‌شود. تأثیر این گسیختگی هم روی احزاب تزلزل آنها در پایگاه اجتماعی و مواضع اصولی است و بر عکس احزاب را به سوی عملگرایی و برنامه‌های گذرا سوق می‌دهد. در دنیایی که به‌سر می‌بریم هیچ چیز ثابتی برای ماندگاری یا تکیه بر آن وجود ندارد. در این میان نقش فضای مجازی بسیار زیاد می‌شود. زیرا انسان‌ها در این فضا با هم آشنا شده، پیوند برقرار می‌کنند، تبادل نظر می‌کنند و دست به عمل می‌زنند. به همین دلیل است که گروه‌های تورویستی برای فضای مجازی اهمیت زیادی قائلند.

هر هفته در این صفحه دکتر احمد نقیب‌زاده استاد علوم سیاسی و عضو شورای مرکزی حزب کارگزاران سازندگی ایران در مجموعه مقالاتی آموزشی به مبانی تحزب خواهند پرداخت.

می‌آیند و یک چند به نمایش سیاسی می‌پردازند و سپس تغییر حالت می‌دهند. پایگاه آنها دیگر کارخانه‌ها یا مؤسسات اقتصادی نیست بلکه هرچایی است که عده‌ای دور هم جمع می‌شوند، مانند دانشگاه‌ها یا باشگاه‌ها. یکی از مثال‌های بارز این وضعیت ظهور نومحافظه‌کاران موسوم به «تئوکن‌ها» در آمریکا است. در دهه ۱۹۶۰ عده‌ای از دانشجویان دست راستی در دانشگاه‌های مهم آمریکا مانند هاروارد یا کالیفرنیا و کلمبیا در کافه‌های این دانشگاه‌ها گرد هم جمع می‌شدند تا علیه دانشجویان چپ به‌ویژه تروتسکیست‌ها که در گوشه دیگر کافه جمع شده بودند مبارزه کنند. چپ‌ها در روزنامه‌نویسی‌های دیواری بسیار فعال و صاحب سبک بودند در حالی که دست راستی‌ها هنر چندانی نداشتند. کار مهمی که صورت گرفت این بود که دانشجویان راستگرا به چپ‌ها نزدیک شدند تا از تجربه آنها استفاده کنند. یک چیز بین آنها مشترک بود و آن افراط‌گرایی بود. دانشجویان چپ که اغلب از خانواده‌های فقیر مهاجر بودند این همکاری را پذیرفتند و پس از چندی وحدتی بین آنها به‌وجود آمد که بیشتر ابتکارات از سوی چپ‌ها بود. برای مثال یکی از تروتسکیست‌های دوآتشه که به نومحافظه‌کاران پیوست و لیستر بود که بعدها طرح سلاح‌های هوشمند را ارائه داد. این گروه‌ها از اشتباهات دولت‌های دموکرات برای تبلیغات به نفع خود استفاده می‌کردند و وقتی در دهه ۱۹۸۰ ریگان پیروز شد فرصتی برای ورود به دستگاه سیاسی هم پیدا کردند. نتیجه چنانکه می‌دانیم روی کار آمدن جرج بوش در سال‌های بعد بود. نتیجه‌ای که از کل این تجربیات و مشاهدات به دست می‌آید این است که پیوندهای بین طبقه و حزب روزه‌روز گسیخته‌تر و سست‌تر می‌شود. تأثیر این گسیختگی هم روی احزاب تزلزل آنها در پایگاه اجتماعی و مواضع اصولی است و بر عکس احزاب را به سوی عملگرایی و برنامه‌های گذرا سوق می‌دهد. در دنیایی که به‌سر می‌بریم هیچ چیز ثابتی برای ماندگاری یا تکیه بر آن وجود ندارد. در این میان نقش فضای مجازی بسیار زیاد می‌شود. زیرا انسان‌ها در این فضا با هم آشنا شده، پیوند برقرار می‌کنند، تبادل نظر می‌کنند و دست به عمل می‌زنند. به همین دلیل است که گروه‌های تورویستی برای فضای مجازی اهمیت زیادی قائلند.



کنوانسیون حزب جمهوری‌خواه در سال ۱۹۱۲

پلیتیک دیوانه کاخ سفید

گزارش ماه اکتبر وزارت خارجه آمریکا الزاما مقدمه چینی برای خروج آمریکا از برجام نیست بلکه تلاش برای اجرای سخت گیرانه تر برجام است

رحمن قهرمان پور
پژوهشگر مسائل بین الملل

نحوه برخورد ترامپ با توافق جامع هسته‌ای ایران و گروه ۵+۱ موسوم به برجام نه فقط برای ما بلکه برای خیلی‌ها در داخل آمریکا هم چندان قابل پیش‌بینی نیست. دونالد ترامپ هم چنان بر فضیلت پیش‌بینی‌ناپذیر بودن در عالم سیاست باور دارد و این اصل بنیادین فکری را از عالم تجارت با خود آورده است. او باور دارد که اصول موفقیت در تجارت و کسب و کار و سیاست تا حد بسیار زیادی مشابه‌اند و لذا تا زمانی که در عالم سیاست در قامت یک تاجر موفق عمل می‌کند باید منتظر اقدامات پیش‌بینی‌نشده از جانب وی بود.

نحوه برخورد دولت ترامپ با برجام نیز مستثنی از این قاعده کلی نیست. برخی روزنامه‌های آمریکایی اطلاعاتی را درز داده‌اند که نشان می‌دهد دولت ترامپ و مشخصا وزارت خارجه آمریکا در گزارش سه ماهه بعدی خود به کنگره در ماه اکتبر پای‌بندی ایران به برجام را تایید نخواهد کرد. ولی هنوز درباره گام بعدی اطلاعاتی به جراید درز پیدا نکرده است. به عبارت دیگر هنوز معلوم نیست این کار مقدمه خروج آمریکا از برجام است یا تلاش برای اجرای سخت‌گیرانه تر آن که می‌تواند به معنای بازدید از برخی مراکز نظامی یا سخت‌گیری در اقدامات پادمانی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی باشد. برداشت شخصی من که در نوشته‌های پیشین توضیح دادم این است که دولت ترامپ دنبال خروج از برجام نیست بلکه برای اجرای سخت‌گیرانه تر آن و دادن امتیازات حداقلی به ایران تاکید دارد. گزارش ماه اکتبر وزارت خارجه آمریکا الزاما مقدمه چینی برای خروج آمریکا از برجام نیست بلکه تلاش برای اجرای سخت‌گیرانه تر برجام است. ولی در مراحل بعد و در صورتی که دو طرف نتوانند درباره نحوه اجرای سخت‌گیرانه آن به توافق برسند، این احتمال وجود دارد که ایران یا آمریکا هر دو از برجام خارج شوند. دلایل متعددی در دفاع از این ادعا می‌توان

اقامه کرد. نخست اینکه دولت ترامپ نمی‌خواهد در شرایط فعلی هزینه خروج از برجام را در سطح بین‌المللی بپردازد و اعتبار بین‌المللی خود را بیشتر از این کاهش دهد. خاصه اینکه اتحادیه اروپا و روسیه و حتی چین مخالفت صریح خود را با نقض آشکار برجام از طرف آمریکا اعلام کرده‌اند. دوم اینکه برجام برگ برنده مهمی برای ترامپ در سیاست داخلی نیست. مجلس نمایندگان و حتی مجلس سنا کم و بیش موافق سخت‌گیری در اجرای برجام هستند. یعنی متأسفانه در این مورد در داخل آمریکا نوعی اجماع‌نظر وجود دارد و لذا ترامپ نمی‌تواند از برگ برنده برجام برای مقابله با دموکرات‌ها یا جمهوری خواهان مخالف خود استفاده کند. صدای موافقان برجام در واشنگتن بلند و قوی نیست و روز به روز ضعیف‌تر می‌شود و لذا معامله بر سر برجام در واشنگتن چندان موضوعیت ندارد. برجام یکی از انبوه وعده‌های جنجالی ترامپ در ایام کمپین انتخاباتی بود و فعلا جزو اولویت‌های اصلی ترامپ نیست تا بخواهد هر چه سریع‌تر به آن بپردازد.

البته این گفته بدان معنا نیست که ترامپ تمایلی به خروج از برجام ندارد. من هم موافقم که ترامپ طرفدار خروج از برجام است اما بنا بر مضمون تجاری خود می‌خواهد این کار را با کمترین هزینه انجام دهد. همانطوری که آقای خرم و برخی‌های دیگر به درستی تاکید دارند رویکرد ترامپ ممکن است خشمگین کردن ایران برای خروج یک طرفه از برجام باشد. در این صورت آمریکا کمترین هزینه را بابت این کار خواهد پرداخت. اما در عین حال معتقدم دولت ترامپ فعلا دنبال اجرای سخت‌گیرانه تر برجام است تا خروج از آن و اگر ایران نتواند اجرای سخت‌گیرانه تر برجام را مدیریت کند در آن صورت دولت ترامپ در ورود به فاز خروج از برجام یا عصبانی کردن ایران برای خروج از برجام احتیاط خواهد کرد.

این حرف نیاز به قدری توضیح فنی دارد. حتی مخالفان برجام در آمریکا مدعی نیستند که ایران به صورت عمده و آشکارا برجام را نقض کرده است. جز عمده معدودی که خواهان

کنار گذاشتن کامل برجام هستند، بقیه مخالفان می‌گویند که برجام فوایدی هم برای آمریکا دارد و در صورت اجرای سخت‌گیرانه تر این فواید بیشتر خواهد شد. آنها می‌گویند دولت اوپاما به دلیل عجله کردن در تنظیم متن برجام، راه‌های دررو یا نقض ضعیف برجام را باز گذاشته است و ایران می‌تواند با استفاده از این راه‌های دررو در بلندمدت توانایی فنی خود در زمینه تولید سلاح هسته‌ای را افزایش دهد. توافق ایران با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و گروه ۵+۱ در عین نکرده نتایج برخی بازدهی‌های بازرسان آژانس و نیز اشاره نکردن به برخی جزئیات در گزارش‌های پادمانی آژانس بهانه دیگر این عده از منتقدان برجام است. آنها می‌گویند اشاره نکردن آژانس یا کمیسیون مشترک اجرایی برجام به برخی تخلفات جزئی در اجرای برجام می‌تواند به نفع ایران باشد و در بلندمدت برجام را از هدف اصلی خود که همانا مهار توان فنی هسته‌ای ایران بود دور کند. در مقابل، ایران بر چارچوب حقوقی مورد توافق و حل و فصل اختلافات در چارچوب سازوکارهای تعبیه شده در برجام و در راس آنها کمیسیون مشترک اجرایی تاکید دارد و می‌گوید هر نوع اعتراض نسبت به نحوه اجرای برجام باید با سازوکار مورد توافق بررسی شود. ایران تا الان هیچ گونه انعطافی در قبال تجدیدنظر در اجرای برجام از خود نشان نداده و با انجام هر نوع مذاکره مجدد درباره برجام صراحتا مخالفت کرده است. از طرف دیگر ایران هم چنان با زورسسی از مراکز نظامی از خط قرمز خود تعریف کرده است.

حال تا توصیف شرایط فوق می‌توان پرسید که اگر در ماه اکتبر ۲۰۱۷ دولت ترامپ پای‌بندی ایران به برجام را تایید نکند چه اتفاقی خواهد افتاد؟ در چارچوب برجام آمریکا باید این عدم پای‌بندی را همراه با مدارک و مستندات به کمیسیون اجرایی مشترک ببرد و در آنجا ثابت کند که ایران برجام را به صورت عمده نقض کرده است. ایران هم عضو این کمیسیون است و قاعدتا در رد ادعای آمریکا استدلال‌های خود را عرضه خواهد کرد. اگر آمریکا از تصمیم کمیسیون مشترک در رفع اختلاف راضی نشد می‌تواند موضوع را به سطح

وزرای خارجه بکشاند. یعنی اگر کمیسیون شکایت آمریکا را وارد ندانست واشنگتن می‌تواند موضوع را به سطح وزرای خارجه بکشاند و اگر در این سطح هم نتیجه مطلوب را نگرفت می‌تواند به ایفای تعهدات خود براساس برجام خاتمه داده و هم‌زمان یا مقدم بر آن موضوع را به شورای امنیت اطلاع دهد.

بعد از آن شورای امنیت قطعنامه‌ای را درباره ادامه روند لغو تحریم‌های مرتبط با فعالیت‌های هسته‌ای ایران به رای می‌گذارد و اگر طی ۳۰ روز این قطعنامه تصویب نشود، تحریم‌های فوق دوباره اعمال می‌شوند و این یعنی پایان برجام. اما چون قطعنامه شورای امنیت درباره استمرار یا تاووم لغو تحریم‌هاست، لذا آمریکا به دلیل داشتن حق وتو می‌تواند قطعنامه را وتو کرده و به توقف لغو تحریم‌ها یا بازگشت تحریم‌های هسته‌ای رای دهد. در این حالت ایران هم تعهدی حقوقی برای اجرای برجام و اعمال محدودیت بر برنامه هسته‌ای خود نخواهد داشت. دکتر علومی یزدی استاد حقوق بر این باور است که برجام درباره مرجع تشخیص نقض آشکار یا عدم اجرای عمده و اساسی برجام ابهام دارد و این امر کارآمدی سازوکار حل اختلافات در برجام را تضعیف می‌کند.

واضح است که دانشت حق وتوی پنج عضو دائمی شورای امنیت از جمله آمریکا باعث می‌شود روند حل و فصل اختلافات در برجام ناعادلانه باشد. یعنی در حالی که در سطح کمیسیون و وزرای خارجه نظر ایران مهم است در سطح سوم یعنی در شورای امنیت ایران عملا نقشی ندارد. پس باز هم نقش اراده سیاسی در اینجا مهم‌تر از چارچوب حقوقی است.

البته طی این سه مرحله حل و فصل دعوا آنگونه که ممکن است در ابتدا به نظر برسد ساده و آسان نیست. مخصوصا اگر آمریکا قطعنامه استمرار لغو تحریم‌ها را در شورای امنیت وتو کند، از نظر افکار عمومی بین‌المللی ناقص اصلی برجام شناخته خواهد شد و دست ایران باز تر خواهد بود. از این رو به نظر می‌رسد که ایران برای جلوگیری از ورود دولت ترامپ به فزاینده خروج برجام (یا وادار کردن ایران به خروج از برجام پیش از خروج

آمریکا از آن) باید بر اراده سیاسی تکیه کند تا سازوکار حقوقی. این همان نکته‌ای است که در نوشتار پیشین هم بر آن تاکید کردیم. بکشاند و اگر در این سطح هم نتیجه مطلوب را نگرفت می‌تواند به ایفای تعهدات خود براساس برجام خاتمه داده و هم‌زمان یا مقدم بر آن موضوع را به شورای امنیت اطلاع دهد. بعد از آن شورای امنیت قطعنامه‌ای را درباره ادامه روند لغو تحریم‌های مرتبط با فعالیت‌های هسته‌ای ایران به رای می‌گذارد و اگر طی ۳۰ روز این قطعنامه تصویب نشود، تحریم‌های فوق دوباره اعمال می‌شوند و این یعنی پایان برجام. اما چون قطعنامه شورای امنیت درباره استمرار یا تاووم لغو تحریم‌هاست، لذا آمریکا به دلیل داشتن حق وتو می‌تواند قطعنامه را وتو کرده و به توقف لغو تحریم‌ها یا بازگشت تحریم‌های هسته‌ای رای دهد. در این حالت ایران هم تعهدی حقوقی برای اجرای برجام و اعمال محدودیت بر برنامه هسته‌ای خود نخواهد داشت. دکتر علومی یزدی استاد حقوق بر این باور است که برجام درباره مرجع تشخیص نقض آشکار یا عدم اجرای عمده و اساسی برجام ابهام دارد و این امر کارآمدی سازوکار حل اختلافات در برجام را تضعیف می‌کند.

واضح است که دانشت حق وتوی پنج عضو دائمی شورای امنیت از جمله آمریکا باعث می‌شود روند حل و فصل اختلافات در برجام ناعادلانه باشد. یعنی در حالی که در سطح کمیسیون و وزرای خارجه نظر ایران مهم است در سطح سوم یعنی در شورای امنیت ایران عملا نقشی ندارد. پس باز هم نقش اراده سیاسی در اینجا مهم‌تر از چارچوب حقوقی است.

البته طی این سه مرحله حل و فصل دعوا آنگونه که ممکن است در ابتدا به نظر برسد ساده و آسان نیست. مخصوصا اگر آمریکا قطعنامه استمرار لغو تحریم‌ها را در شورای امنیت وتو کند، از نظر افکار عمومی بین‌المللی ناقص اصلی برجام شناخته خواهد شد و دست ایران باز تر خواهد بود. از این رو به نظر می‌رسد که ایران برای جلوگیری از ورود دولت ترامپ به فزاینده خروج برجام (یا وادار کردن ایران به خروج از برجام پیش از خروج

سیاستمداران ایران نیز نظام بین‌الملل را کم و بیش در همین راستا فهم و تحلیل می‌کند. فهمی که در آن سطح منطقه‌ای اهمیت چندانی ندارد. بر هر اهل فنی واضح است که عرصه کنترل تسلیحاتی جولانگه قدرت‌های ضعیف و حتی متوسط نیست. اما همانطوری که گفته شد در برجام اراده سیاسی و به تبع آن راهکارهای سیاسی بر اراده و راهکار حقوقی اولویت دارد (البته همانطور که اشاره کردم به نظر می‌رسد این فرض محل اختلاف است).

با پذیرش چنین فرضی، ایران می‌تواند در اتخاذ راهکارهای سیاسی موثر در سطح منطقه‌ای و نفوذ خود در منطقه تکیه کند. آمریکا نمی‌تواند نقش ایران را در سوریه و عراق و لبنان و برخی جاهای دیگر نادیده بگیرد و لذا ایران می‌تواند از این امر استفاده کند. واضح است این کار هم سختی‌های خود را دارد و بدون خطر و هزینه نیست. اما واقعیت این است که امکانات و ابزارهای ما محدود است و باید به بهترین نحو از آنها استفاده کنیم و یکی از مقدمات و الزامات این کار اجماع نظر داخلی درباره موقعیت و میزان نفوذ ایران در منطقه و فراتر از آن باور داشتن به اهمیت منطقه است. ما خودمان را در منطقه استثنا و به تبع آن غریبه می‌دانیم و این نگرش درست و پای ما را برای بهره‌برداری از فرصت‌های منطقه‌ای با اتکا به اجماع داخلی تا حد قابل توجهی می‌بندد. از طرف دیگر قدرت‌های بزرگ هم حاضر نبودند و نیستند که ما را در حدی که خودمان می‌خواهیم به رسمیت بشناسند و این مسئله البته منحصر به ما نیست. هند، آفریقای جنوبی، مالزی، ترکیه و خیلی از کشورهای دیگر در طول زمان توانستند موقعیت خود در نظام بین‌الملل را ارتقا دهند. چه بسا حضور و نفوذ ایران در خاورمیانه و مناطق پیرامون خود بتواند درجه‌ای برای تثبیت قدرت ایران بگشاید. حتی اگر این کار دشوار باشد که در سختی و دشواری آن تردیدی نیست، فعلا چشم‌انداز و راهکار موثر دیگری پیش روی ما وجود ندارد که بتوانیم با اتکا به آن حداقل بخشی از خواسته‌های خودمان را در نظام بین‌الملل بر بازگیران دیگر تحمیل کنیم.



Liberal

لیبرالیسم پلورالیستی

حزب لیبرال با جامعه چندفرهنگی کانادا سازگاری پیدا کرده است

احسان پناه بر
روزنامه‌نگار

است؛ به گونه‌ای که این حزب همیشه به سمت چپ حزب محافظه‌کار کانادا و راست حزب دموکرات جدید گرایش داشته است. این حزب به دنبال پیاده‌سازی اصول لیبرالیسم شامل آزادی فردی برای نسل‌های کنونی و آینده، مسئولیت‌پذیری، کرامت انسانی، رفاه، عدالت اجتماعی، آزادی بیان، آزادی مذهبی، اتحاد ملی، دوزبانگی، کثرت‌گرایی و غیره است. اکنون حزب لیبرال کانادا از برخی سیاست‌ها و خط‌مشی‌های دو طیف راست و چپ در کانادا حمایت می‌کند. در زمینه اقتصاد کلان، این حزب به طور کلی از بودجه متوازن که براساس آن درآمد دولت برابر با هزینه‌های آن باشد، نه کسری بودجه داشته باشد نه زیادی بودجه، حمایت می‌کند. در زمینه‌های اجتماعی، زمانی که این حزب بین سال‌های ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۶ در قدرت بود، استفاده از ماری‌جوآنا را برای مصرف پزشکی مجاز اعلام کرد و از نگهداری و کاشت میزان کم این مواد جرم‌زدایی کرد. این حزب بر بالا بردن تحمل برابر مهاجرت، بخصوص در مناطق انگلیسی‌زبان نیز تأکید داشته است.

حزب لیبرال کانادا در برهه‌های زمانی‌ای که احزاب لیبرال در اروپا و ایالات متحده شکست خورده‌اند، توانسته با انعطاف‌پذیری در برنامه‌ها و خط‌مشی‌هایش جان سالم به‌در برد. در دهه ۲۰ که حزب لیبرال بریتانیا در حال افول بود، حزب لیبرال کانادا توانست ضمن حفظ سیاست‌های میانه‌روی خود، از نظر ایدئولوژیکی انعطاف به خرج داده و خود را از افول نجات دهد. برخی اوقات این انعطاف‌پذیری حتی شامل لغو تجارت آزاد شده که یکی از اصول سفت و سخت لیبرالیسم اقتصادی است. همچنین مسائل فدرالی باعث شده است که این حزب در سیاست‌های داخلی کشور نیز انعطاف‌هایی را به خرج دهد.

فعالیت‌های مهم حزب

حزب لیبرال کانادا در کشوری تازه‌تاسیس متولد شده بود که به شکل فدرالی اداره می‌شد و بنابراین باید سیاست‌های لیبرالی‌اش را در راستای اندیشه‌های فدرالی تنظیم و عملی می‌کرد. در سال ۱۹۷۰ و در پی بالاگرفتن جدایی‌طلبی در استان فرانسه‌زبان کبک در شرق کانادا، جبهه آزادی‌بخش کبک (FLQ) جنگی را علیه دولت مرکزی برای جدایی

آغاز کرد. در پی این اقدام، پیر ترودو، نخست‌وزیر وقت کانادا، اعلام کرد که اگر جدایی‌طلبان سلاح بر زمین نگذارند و تسلیم نشوند، دولت منشور حقوق و آزادی‌های مدنی را به‌طور موقت لغو می‌کند و هر کسی را که با این بحران مرتبط است، دستگیر خواهد کرد؛ اقدامی که در نوع خود در کشور کانادا بی سابقه عنوان شده است. این اولتیماتوم با حضور ارتش کانادا در استان کبک و محبوبیت شخص ترودو توانست به آرام شدن اوضاع بینجامد. در سال ۱۹۸۰ نیز اندیشه‌های فدرالی ترودو توانست بر جدایی‌طلبان پیروز شود. رنه لوک، رهبر حزب کبکوا آهنگ جدایی استان کبک را دوباره به شیوه‌ای دیگر کوک کرد. در پی این اقدام، ترودو با برگزاری فرزندومی در این استان سر جدایی آن به رقابت با رنه لوک پرداخت. در نهایت فدرالیست‌ها به رهبری ترودو موفق شدند با کسب ۶۰ درصد آرا به جدایی کبک «نه» بگویند.

از دیگر اقدامات فدرالی حزب در حوزه اجتماعی و زبانی، گذراندن قانون «دوزبانگی و دوفرهنگی» و اجرای «قانون زبان رسمی» بود که زبان انگلیسی و فرانسه را به شکل مساوی زبان‌های رسمی کشور فدرال در رسمیت می‌شناسد. این اقدام حزب در پی آن صورت گرفت که در سال‌های ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۶، سهم فرانسه‌زبانان در ارائه خدمات مدنی و نظامی دو برابر شد و این مسئله منجر به اعتراضاتی در سطح کشور شد.

برخی از سیاست‌ها و اقدامات این حزب در گذشته و حال به شرح ذیل هستند: کاهش براکت مالیاتی طبقه متوسط (با ۴۵۰۰۰-۹۰۰۰۰ دلار درآمد سالیانه) از ۲۲ به ۲۰/۵ درصد و ایجاد براکت مالیاتی جدید برای گروهی با درآمد بالای ۲۰۰۰۰۰ دلار در ماه.

ایجاد اهداف ملی برای کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای از طریق همکاری با استان‌ها. بازسازی زیرساخت‌های کشور با اختصاص ۶۰ میلیارد دلار بودجه. صلح‌بانی در مناطقی از جهان. منشور حقوق و آزادی کانادا که مقابل سیاست‌ها و اقدامات همه سطوح دولت، حقوق سیاسی خاصی را برای شهروندان کانادایی تضمین می‌کند و علاوه بر آن حقوق مدنی همه افراد حاضر در کانادا را تضمین می‌کند.

نظام مراقبت سلامت همگانی که به صورت بسته مشخصی از مزایای بهداشتی و درمانی برای همه اعضای جامعه با هدف محافظت برابر ریسک مالی، بهبود دسترسی به خدمات سلامتی، و بهبود نتایج سلامتی ارائه می‌شود. تصویب و اجرای برنامه حقوق بازنشستگی کانادا (CPP) یا برنامه بیمه اجتماعی وابسته به درآمد از طریق کمک قلمی متقاضی. حمایت از تلاش‌های آموزشی در اوکراین و اعمال تحریم‌هایی علیه روسیه. پایان مبارزان موضوع داعش به‌رغم افزایش کمک‌های بشردوستانه به مردم منطقه و آموزش نیروهای محلی. تصویب قانون پرداخت وام به دانش‌آموزان در نظام آموزشی کانادا. پذیرش ۲۵ هزار پناهنده سوری. قانونی کردن استفاده، نگهداری و کاشت ماری‌جوآنا به طور کامل.

رهبران حزب

این حزب از تاریخ تاسیس خود رهبرانی از هر دو گروه انگلیسی‌زبانها و فرانسه‌زبانها را به خود دیده است. اولین رهبر این حزب که در واقع رهبر گروه «شن‌های شفاف» بود، جورج براون است که به مدت چند ماهی در سال ۱۸۶۷ رهبری این حزب را بر عهده داشت. بعد از وی ادوارد بلیک رهبری را بر عهده گرفت که به مدت دو دوره و بین سال‌های ۱۸۶۹ تا ۱۸۷۰ و ۱۸۷۰ تا ۱۸۷۷ این سمت را عهده‌دار بود. سپس ویلفرید لوریه توانست به مدت ۳۲ سال رهبری حزب را در اختیار داشته باشد و به عنوان نخستین رهبر حزب به مقام نخست‌وزیری کانادا برسد. دیگر رهبران حزب به شرح ذیل هستند: دانیل دانکن مکینزی (۱۹۱۹)، ویلیام لاین مکینزی (۱۹۱۹-۱۹۴۸)، امین نخست‌وزیر کانادا، لویی سنت لورن (۱۹۴۸-۱۹۵۸)، امین نخست‌وزیر کانادا، لستر بی. پیروسون (۱۹۵۸-۱۹۶۸)، امین نخست‌وزیر کانادا، جان ترنر (۱۹۸۴-۱۹۹۰)، امین نخست‌وزیر کانادا، ژان کرتین (۱۹۹۰-۲۰۰۳)، بیستمین نخست‌وزیر کانادا، پاول مارتین (۲۰۰۳-۲۰۰۶)، بیست‌ویکمین نخست‌وزیر کانادا، بیل گراهام (۲۰۰۶)، استفان دیون (۲۰۰۶-۲۰۰۸)، مایکل ایگناتیف (۲۰۰۸-۲۰۱۱)، باب ری

(۲۰۱۱-۲۰۱۳)، و جاستین ترودو (۲۰۱۳ تا کنون؛ بیست‌وسومین نخست‌وزیر کانادا).

ساختار سازمانی حزب

حزب لیبرال کانادا در سال ۱۸۶۷ و در پی ادغام دو گروه سیاسی «شن‌های شفاف» و «حزب سرخ» کانادا تاسیس شد. از همان ابتدای تاسیس این حزب، اتحاد فرانسه‌زبانان و انگلیسی‌زبانان موجب تقویت آن شد؛ به نحوی که توانست حمایت بخش عظیمی از جامعه فرانسه‌تباران کانادا را به خود جلب کند. بنابراین می‌توان سازمان‌زادی و زبانی حزب را دو گانه دانست. این حزب یکی از شاخه‌های بین‌المللی لیبرال است و وابستگی خود را به اصول لیبرالی آن نشان داده است. حزب همچنین دارای شاخه جوانان به نام «لیبرال‌های جوان کانادا» است که از جوانان زیر ۲۵ سال تشکیل شده است. این شاخه بزرگترین شاخه سیاسی جوانان در کانادا است که در دوره‌های متفاوت بین ۶۰ تا ۸۰ هزار عضو داشته است. ریاست کنونی شاخه جوانان را میرا احمد بر عهده دارد. این حزب رنگ قرمز را به عنوان رنگ رسمی خود انتخاب کرده است. نماد این حزب هم ملهم است از پرچم کشور کانادا که با برگ سیب‌داری قرمز رنگی مشخص است. در حال حاضر حزب لیبرال کانادا حائز اکثریت مجلس عوام کانادا با ۱۸۳ کرسی از مجموع ۳۳۸ کرسی است، اما در مجلس سنا تنها ۱۸ کرسی از ۱۰۵ کرسی را در اختیار دارد. این حزب همچنین یک برادر کوچکتر به نام «حزب لیبرال انتاریو» دارد که اگرچه در اصول به حزب لیبرال کانادا بسیار نزدیک است، اما به شکل مستقل عمل می‌کند. حزب لیبرال کانادا همچنین بزرگترین جامعه ایرانی‌تباران کانادا را در عضویت خود دارد. مجید جوهری، ایرانی‌مقیم کانادا و عضو حزب لیبرال نامزد این حزب از منطقه ریچموندیل بود که توانست در انتخابات ۲۰۱۵ به پیروزی برسد. همچنین علی احساسی، دیگر ایرانی‌مقیم کانادا نیز در انتخابات سال ۲۰۱۵ توانست از حوزه ویلدول در ایالت تورنتو به نمایندگی مجلس عوام انتخاب شود. مریم منصف که تابعیت افغانی-کانادایی دارد نیز اولین زن افغان است که به مقام وزارت در کشور کانادا می‌رسد. وی که ۳۱ سال سن

دارد اکنون وزیر امور زنان در کابینه جاستین ترودو است. از وی به عنوان جوان‌ترین عضو کابینه یاد می‌شود.

رهبری کنونی این حزب را جاستین پیر جیمز ترودو ۴۳ ساله بر عهده دارد که بیست‌وسومین نخست‌وزیر کانادا است. پدر وی، پیر ترودو نیز پانزدهمین نخست‌وزیر کانادا بود. ریاست شش‌ورای سیاست‌گذاری حزب نیز بر عهده آنا گیتنی است. مقرر این حزب نیز در شهر اوتاوا در استان انتاریو است.

حامیان مالی و رسانه‌های حزب

روزنامه گلوب اند میل با خط‌مشی سوسیال لیبرال و میانه یکی از ارگان‌هایی است که از سیاست‌های حزب لیبرال دفاع می‌کند. این روزنامه در تورنتو منتشر می‌شود. این حزب دارای وبسایتی به نشانی liberal.ca است که سیاست‌های کلی حزب، اخبار مربوط به حزب، بیانیه‌ها، و غیره را در بر می‌گیرد.

حزب لیبرال کانادا عمدتاً از طریق تجارت و کسب و کار و بعضاً از طریق کارآفرینان و تجار درآمدهای خود را به‌دست می‌آورد. همچنین اعضای حزب نیز به شکل حمایت مالی و از طریق واریز وجوه به حساب حزب از آن حمایت می‌کنند.

حزب دموکرات کانادا، که در کنار حزب محافظه‌کار یکی از دو حزب مطرح در این کشور است، تا کنون توانسته است بیشترین سال‌ها را از آغاز تاسیس این کشور در راس حاکمیت این کشور باشد. در واقع این امر نشان می‌دهد که لیبرالیسم از همان ابتدا توانسته خود را با جامعه فدرالی و چندفرهنگی کانادا مطابقت دهد. یکی دیگر از دلایل توفیق این حزب در کانادا انعطاف‌پذیری این حزب در اتخاذ سیاست‌هایی است که گاه این حزب میانه‌رو را به جناح راست و حزب محافظه‌کار می‌کشاند، و گاه به جناح چپ و احزاب سوسیالیستی مانند حزب دموکرات جدید. شاید نام غیررسمی اعضای این حزب-«شن‌های شفاف»-بی تناسب نباشد؛ زمانی دیوید کریستی، سیاست‌مدار لیبرال کانادایی گفته بود که اعضای واقعی حزب لیبرال دانه‌های شن پاک و شفافی هستند؛ شن‌هایی که در کف رودخانه پر تلاطم سیاست فقط تکان‌های آرامی می‌خورند و باز سر جای خود محکم می‌ایستند!



ارگان چپ آمریکا

محافظه کاران و لیبرال‌ها واشنگتن‌پست را «پراودا»ی آمریکا می‌خوانند

The Washington Post

احسان پناهر
روزنامه‌نگار

روزنامه واشنگتن‌پست پرشمارگان‌ترین روزنامه شهر واشنگتن است. این روزنامه پایتخت‌نشین از ۶ دسامبر ۱۸۷۷ در واشنگتن منتشر می‌شود و قدیمی‌ترین روزنامه این شهر به حساب می‌آید. واشنگتن‌پست در سال ۲۰۱۷ و در پی تهدید روزنامه‌نگاران از سوی رئیس‌جمهور دونالد ترامپ و انتقاد شدید وی به نحوه پوشش اخبار کارزار انتخاباتی و اوایل دوران ریاست‌جمهوری‌اش از سوی روزنامه‌ها، شعار «موکراسی در تاریکی می‌میرد» را به عنوان شعار اصلی خود انتخاب کرد.

تاریخچه

روزنامه واشنگتن‌پست از سوی استیلسون هاچینسز، مطبوعه‌دار آمریکایی در تاریخ ۶ دسامبر ۱۸۷۷ در شهر واشنگتن بنیان گذاشته شد و اولین نشریه در شهر واشنگتن بود که هر روز هفته منتشر می‌شد. در سال ۱۸۸۹، هاچینسز روزنامه را به فرانک هاژن، سیاستمدار و روزنامه‌نگار آمریکایی، و ویلیام ویلکینز، نماینده دموکرات کنگره از حوزه اوهایو فروخت. در پی مرگ هاژن در سال ۱۸۹۴، ویلیکینز سهام وی را خریداری کرد، ولی پس از مرگ او در سال ۱۹۰۳، ورثه‌اش بعد از دو سال این روزنامه را به جان رول مک‌لین، دیگر مطبوعه‌دار آمریکایی فروختند. بعد از مرگ مک‌لین در سال ۱۹۱۶، پسر عیاش وی نتوانست روزنامه را مدیریت کند و این روزنامه را تا مرز نابودی پیش برد. در سال ۱۹۳۳ و در پی اعلام ورشکستگی این روزنامه، یوجین میر، سرمایه‌دار آمریکایی روزنامه را خرید و آن را از نابودی کامل نجات داد. در سال ۱۹۴۶، میر پسرخوانده خود، فیلیپ گراهام را به سمت رئیس هیئت‌مدیره و مدیرمسئول روزنامه واشنگتن‌پست منسوب کرد و وی با مدیریت خود توانست روزنامه را به شکل حرفه‌ای به گردش درآورد. در سال ۱۹۵۴، این روزنامه با ادغام در رقیب همشهری خود، واشنگتن تایمزهرالده، توانست موقعیت خود را تثبیت کند. پس از مرگ فیلیپ گراهام، همسر وی و دختر میر، کاترین گراهام مدیریت روزنامه واشنگتن‌پست را در دست گرفت. در آن زمان زنان کمی بودند که مدیریت روزنامه‌ای در سطح ملی را در دست داشته باشند، بنابراین کاترین از آن دوران با «تس و نگرانی به‌خاطر عدم اعتماد به جنسیت خود» یاد می‌کند. کاترین از سال ۱۹۶۹ تا سال ۱۹۷۹ به عنوان ناشر روزنامه را مدیریت می‌کرد. در سال ۱۹۷۹، وی مدیریت نشر را به فرزندش، دونالد گراهام تحویل داد و پس از آن زمان مرگش در سال ۲۰۰۱ به عنوان رئیس هیئت‌مدیره شرکت واشنگتن‌پست به کار خود ادامه داد. سال ۲۰۱۳، جف بیوزس-سرمایه‌دار آمریکایی-روزنامه را به قیمت ۲۵۰ میلیون دلار از خانواده گراهام خریداری کرد. در پی این معامله، روزنامه به عنوان بخشی از شرکت نش هولدینگ به مالکیت جف بیوزس درآمد.

رویکرد و خط‌مشی روزنامه

رویکرد کلی روزنامه واشنگتن‌پست را می‌توان به دو دوره زمانی تقسیم کرد: از ابتدا تا سال ۲۰۰۰، و از ۲۰۰۰ تا کنون. در دوره

ساختار سازمانی

مالک شرکت واشنگتن‌پست و روزنامه واشنگتن‌پست جف بیوزس، کارآفرین و

اول این روزنامه در ایدئولوژی خود چپ‌گرا بود، چنانچه برخی محافظه کاران محافل سیاسی در آمریکا این روزنامه را با روزنامه روسی «پراودا» وابسته به حزب کمونیست اتحادشوری-مقایسه می‌کردند. این روزنامه در گزارش‌ها و سرمقاله‌های خود بیشتر سعی می‌کرد تا رویکردهای جناح چپ را بازتاب دهد. از آن به بعد، هم محافظه کاران و هم لیبرال‌ها از لقب «پراودا» برای این روزنامه استفاده می‌کردند. در دوره دوم، این روزنامه بیشتر به سمت نومحافظه کاری روی آورد. ستون‌نویس‌های این روزنامه که از جناح‌های متفاوتی بودند، گاه از اندیشه‌های چپ‌گرا در ستون‌های خود دفاع می‌کردند، ولی به طور عمده واشنگتن‌پست در این دوره اغلب از نویسندگان متمایل به جناح راست و محافظه کاری همچون جورج ویل-برنده جایزه پولیتزر- مارک تیسن-نویسنده سخنرانی‌های جورج بوش- و چارلز کروتامر بهره می‌برد. در نظر مردم، روزنامه واشنگتن‌پست بیشتر به لیبرالیسم متمایل است و آنها در یک نظرسنجی نشان داده بودند که بیشتر اخبار و تحلیل‌های لیبرالی را از روزنامه واشنگتن‌پست، و در عوض تحلیل‌ها و خبرهای محافظه‌کاران را در روزنامه واشنگتن‌تایمز می‌خوانند. از سوی دیگر، این نظرسنجی نشان داد که خوانندگان این روزنامه بیشتر به حزب دموکرات متمایل هستند تا حزب جمهوری‌خواه. کاترین گراهام، در زندگینامه‌اش نوشت خود با عنوان «تاریخ شخصی» اذعان می‌دارد که روزنامه در خط‌مشی خود قرار بوده است تا به طرفداری از هیچ‌کاندیدایی از احزاب دموکرات و جمهوری‌خواه وارد عمل نشود، اما از سال ۲۰۰۰ به این سو، واشنگتن‌پست همیشه جانب سیاستمداران جمهوری‌خواه را گرفته است. با این وجود این روزنامه در سال ۲۰۰۸ و ۲۰۱۲ از باراک اوباما-نامزد حزب دموکرات- برای کاندیداتوری ریاست‌جمهوری ایالات متحده حمایت کرد. در کارزار انتخاباتی ریاست‌جمهوری سال ۲۰۱۶ نیز این روزنامه حمایت خود را از هیلاری کلینتون-نامزد حزب دموکرات- اعلام کرد.

سرمایه‌گذار آمریکایی در زمینه اینترنت و مدیرعامل و مؤسس شرکت اینترنتی آمازون است. در واقع روزنامه واشنگتن‌پست بخشی از شرکت نش هولدینگز است که تحت مالکیت جف بیوزس قرار دارد. ناشر ارشد و مدیرعامل واشنگتن‌پست نیز فرد ریان است که مدیریت کاخ سفید در دوران ریاست‌جمهوری رونالد ریگان را در کارنامه خود دارد. سردبیری واشنگتن‌پست نیز بر عهده مارتین بارون است که از سال ۲۰۱۲ این سمت را در اختیار دارد. روزنامه واشنگتن‌پست در دوره سردبیری وی توانسته است چندین بار جایزه پولیتزر را در سال‌های ۲۰۱۴، ۲۰۱۵، ۲۰۱۶ به‌دست آورد. دفتر مرکزی این روزنامه در شهر واشنگتن و در برج وان فرانکلین اسکوتر واقع است. شمارگان این روزنامه ۴۷۴۷۶۷ در روزهای عادی و ۸۳۰۱۴ در ویژه‌نامه روزهای یکشنبه است. این ویژه‌نامه از ماه مارس سال ۲۰۱۳ منتشر می‌شود. نام افراد مهم و مشهوری میان مدیران و سردبیران واشنگتن‌پست به چشم می‌خورد که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌شود: استیلسون هاچینسز- بنیانگذار روزنامه واشنگتن‌پست- را می‌توان اولین سردبیر روزنامه واشنگتن‌پست قلمداد کرد. از وی به عنوان سیاستمدار دموکراتی یاد می‌شود که این روزنامه واشنگتن‌پست را به منظور بازتاب ایده‌ها و خبرهای حزب دموکرات تأسیس کرد.

جوزف پولیتزر- روزنامه‌نگار یهودی آمریکایی- یکی از همکاران استیلسون هاچینسز و مشاور وی در روزنامه واشنگتن‌پست بود. پولیتزر یکی از نوایع روزنامه‌نگاری محسوب می‌شود. به پاس خدمات و نبوغ وی در صنعت روزنامه‌نگاری، دانشگاه کلمبیا جایزه پولیتزر را در سال ۱۹۱۷ بنیان گذاشت. این جایزه همه ساله در بخش‌های ادبیات، شعر، تاریخ، موسیقی، روزنامه‌نگاری و نمایش‌نامه‌نویسی به برندگان اعطا می‌شود. فیلیپ پست روزنامه‌نگار آمریکایی و استاد روزنامه‌نگاری در دانشگاه دوک است. وی از سال ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۹ سردبیری واشنگتن‌پست را در اختیار داشت. در دوره سردبیری وی، واشنگتن‌پست موفق شد تا بین سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۹ ده بار جایزه پولیتزر را از آن خود کند.

مارکوس براچلی یکی از سردبیران موفق در روزنامه واشنگتن‌پست بوده است. وی در دوره‌ای که سردبیر واشنگتن‌پست بود، توانست نوآوری‌هایی را در ساختار و محتوای آن ایجاد کند و بخش خبری دیجیتال را نیز به خانواده واشنگتن‌پست افزود. در طول دوران سردبیری براچلی در واشنگتن‌پست، این روزنامه توانست هفت جایزه پولیتزر را در بخش‌های متفاوت بریابد.

مارتین بارون سردبیر فعلی واشنگتن‌پست است. وی نیز از سردبیران موفق این روزنامه محسوب می‌شود چرا که مدیریت وی توانست است افتخاراتی را همچون ۴ جایزه پولیتزر نصیب واشنگتن‌پست کند.

ساختار و محتوی

ایسن روزنامه کنار نیویورک تایمز، لس‌آنجلس تایمز، و والاستریت ژورنال به عنوان پیشروان روزنامه‌نگاری در آمریکا شناخته می‌شوند. واشنگتن‌پست اما در رابطه با اختصاص اخبار و گزارش‌هایش به سازوکار کاخ سفید، کنگره آمریکا، و دیگر جنبه‌های حکومت و ساختار سیاسی این کشور همچون دادگاه‌ها و فرمانداری‌ها از دیگر رقیب‌هایش متمایز است. این روزنامه در قطع بزرگ (برودشیت) منتشر می‌شود. اکثر خوانندگان این روزنامه ساکن شهر واشنگتن و مریلند در ویرجینیای شمالی هستند. هم شماره‌های روزهای عادی و هم ویژه‌نامه‌های آخر هفته (یکشنبه) واشنگتن‌پست شامل بخش‌های ذیل است: بخش اصلی شامل صفحه نخست، اخبار داخلی و بین‌المللی، اقتصاد، سیاست، سرمقاله، و نظرات و ایده‌های خوانندگان است؛ بخش مترو یا متروپولیتین (Metro Section) که اخبار مربوط به شهر واشنگتن در آن درج می‌شود؛ بخش مد و سرگرمی که اخبار و ویژه‌هایی مربوط به فرهنگ عمومی، سیاست، هنرهای تجسمی و اجرایی، فیلم، مد و فشن، شایعات مربوط به افراد مشهور، و فکاهی و کارتون در آن درج می‌شود؛ بخش ورزشی که به پوشش اخبار ورزشی در ایالات متحده و سراسر دنیا اختصاص دارد؛ بخش آگهی‌ها و نیازمندی‌ها؛ نسخه ویژه‌نامه روزهای یکشنبه

جنجال‌ها

جنجال همکاری اطلاعاتی جف بیوزس- مالک روزنامه واشنگتن‌پست- با آژانس اطلاعات مرکزی (سیا) جنجالی را

هر هفته در این صفحه به معرفی یکی از نشریات معتبر جهان می‌پردازیم

میان رسانه‌ها و محافل سیاسی و رسانه‌ای آمریکا به راه انداختن، کیت مارتین، مدیر مرکز ملی مطالعات امنیت ملی گفت که «این مسئله تضاد منافع بالقوه‌ای برای روزنامه‌های مهم همچون واشنگتن‌پست است که با دولت و سری‌ترین بخش آن معامله کند.» نورمن سلومون، روزنامه‌نگار آمریکایی نیز با انتقاد از این اقدام اذعان داشت که «رسانه‌ها باید به تشریح و توضیح تضاد منافع پردازنده نه اینکه آن را تحقق بخشند. مالک روزنامه واشنگتن‌پست مشغول کاری بزرگ با سیا است، این در حالیکه خوانندگان واشنگتن‌پست در تاریکی باقی مانده‌اند.» در سال ۲۰۱۳ در برخی رسانه‌ها فاش شد که جف بیوزس، مالک روزنامه واشنگتن‌پست و شرکت تجارت الکترونیک آمریکایی قراردادی را به ارزش ۶۰۰ میلیون دلار با سیا امضا کرده است؛ این قرارداد ۴ ماه پس از خریداری روزنامه واشنگتن‌پست از سوی بیوزس امضا شده است. قرارداد مذکور جهت «رایانش ابری» بود که بر اساس آن سایت آمازون به تمامی ۱۷ آژانس وابسته به سازمان سیا خدمات اینترنتی ارائه می‌دهد. در پی پخش برنامه «خرید جنگ» در شبکه PBS، بیل میوز مدعی شد که برخی روزنامه‌ها از جورج بوش برای حمله به عراق حمایت کرده‌اند. کریگ میچل نیز مدعی شد که «خود روزنامه واشنگتن‌پست اقرار کرده است که در ماه‌های منتهی به جنگ، این روزنامه بیش از ۱۴۰ مقاله و گزارش را در صفحه اول خود جهت تبلیغ برای جنگ عراق منتشر کرده است.»

در سال ۲۰۱۶ و در پی انتشار گزارشی از یک گروه اینترنتی گمنام به نام «PropOrNo»، انتقادات بسیاری متوجه واشنگتن‌پست شد. این گزارش درباره فهرستی از وبسایت‌هایی بود که طرفدار دولت روسیه بوده‌اند. بی‌اهمیتی گزارش و همچنین گمنامی منتشرکننده آن باعث شد که بازپخش آن در روزنامه مهمی چون واشنگتن‌پست انتقاداتی را از سوی رسانه‌ها متوجه این روزنامه کند. این منتقدین روزنامه واشنگتن‌پست روزنامه را به چاپ گزارشی متهم کردند که از صحت و سقم آن مطمئن نبوده است.

افتخارات و جوایز

کلسیون افتخارات روزنامه واشنگتن‌پست یکی از کم‌نظیرترین‌ها در نوع خود است. این روزنامه از سال ۱۹۳۶ به این سو بسیاری از جوایز را در بخش‌های مختلف روزنامه‌نگاری از آن خود کرده است: هشت بار برنده جایزه معتبر ورد بینگهام، هشت بار برنده جایزه پولیتزر به خاطر گزارش‌های بین‌المللی، هشت بار برنده جایزه پولیتزر به خاطر انتشار نقد و بررسی، هفت بار برنده جایزه پولیتزر به خاطر ارائه نظرات اندیشمندانه درباره رویدادهای متفاوت، پنج بار جایزه پولیتزر به خاطر ارائه خدمات عمومی، و غیره.

این افتخارات و جوایز نشان می‌دهد که روزنامه واشنگتن‌پست همواره به آموزه‌های روزنامه‌نگاری به دقت توجه کرده است و خود می‌تواند دانشگاه روزنامه‌نگاری معتبری تلقی شود، چراکه بسیاری از سردبیران و روزنامه‌نگاران آن از تحصیل‌کردگان مدرسه روزنامه‌نگاری دانشگاه کلمبیا هستند که موسس آن جوزف پولیتزر بوده است.

هند به دلیل جمعیت بالای کشورش به انرژی بیشتری نیاز دارد و به همین دلیل از کشورهایی مانند ایران و قطر نفت و گاز می‌خرد؛ البته هندی‌ها سابقه‌ای طولانی و موفقیت‌آمیز در استفاده از انرژی‌های نو مانند بیوگاز (تولید گاز از زیاله) دارند.

درس-گفتارهای اقتصاد جهان

۶

رشد اقتصادی یک میلیارد نفری

چگونه هند به یکی از پنج اقتصاد بزرگ دنیا تبدیل شد؟

متین دخت والی‌نژاد
خبرنگار

۸ سال گذشته به یک قدرت اقتصادی تبدیل شده است. رشد اقتصادی هند از سال ۱۹۹۱ آغاز شد. هند پس از فروپاشی جمهوری شوروی و بحران‌هایی دیگر در منطقه مانند میلادی با بحران اقتصادی جدی مواجه شد. به همین ترتیب دولت هند در آن زمان یک تیم اقتصادی قوی تشکیل داد که بتواند از این بحران شدید، به سلامت بگذرد. شروع این توسعه و پیشرفت اقتصادی در هند با نخست وزیر راتو آغاز شد. در اوایل سال ۱۹۹۰ این نخست وزیر «هان موهان سینگ» را وزیر دارایی خود قرار داد. این فرد یک ویژگی که داشت این بود که در آن زمان در اختلافات سیاسی این کشور دخالت نداشت به همین ترتیب رابطه خوبی با احزاب این کشور برقرار کرده بود و می‌توانست با همه همکاری کند. از سوی دیگر نگاه بدبینانه مردم به سیاستمداران هند را نیز تغییر داد. یک ویژگی که در کشورهای نوظهور به چشم می‌خورد، استفاده از کمک‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی است. موهان سینگ نیز از این دو سازمان بین‌المللی کمک گرفت. در زمان وزارت خود از حمایت‌ها و کمک‌های کارشناسان صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی استفاده کرد. بر اساس گزارش ناظر اقتصاد، در سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۳، کسری فزاینده بودجه و اتلاف منابع ارزی تنش‌های مهمی را در نظام اقتصادی پدیدار ساخت و محدودیت زیاد در واردات سبب پیدایش تورم و رکود صنایع شد. رشد تولید ناخالص داخلی که در سال‌های ۱۹۸۹ و ۱۹۹۰ به ترتیب ۶.۱۰ درصد و ۹.۶ درصد بود، در سال‌های ۱۹۹۱ و ۱۹۹۲ به ترتیب به ۴.۵ درصد و ۸ درصد کاهش یافت و رشد صنعت از ۸ درصد بیشتر نشد. برای نخستین بار هند با چشم‌انداز عدم توانایی در پرداخت‌های

اقتصاد هند از دید بانک جهانی

بر اساس گزارش بانک جهانی، با ۱.۲ میلیارد جمعیت و سومین اقتصاد بزرگ جهان در ایجاد توازن، رشد اقتصادی هند اخیراً قابل توجه بوده است. پس از مستقل شدن این کشور در سال ۱۹۴۷ و بعد از انقلاب در هند، وابستگی مردم به کشاورزی و واردات گندم تغییر کرد و اکنون این کشور یک کشور قدرتمند کشاورزی است که صادرکننده خالص غذا شده است. امید به زندگی در هند بیش از دو برابر شده و میزان سود کشور چهار برابر شده است. شرایط بهداشتی این کشور بهبود پیدا کرده و طبقه متوسط بزرگی در این کشور ظهور کرده است. هند در حال حاضر به خانه شرکت‌های شناخته شده جهانی در صنایع داروسازی، فولاد، فناوری اطلاعات و فن‌آوری‌های جهان تبدیل شده است. از طرف دیگر دارای نفوذ در سطح بین‌المللی شده است. این در حالی است که

بر اساس گزارش بانک جهانی، با ۱.۲ میلیارد جمعیت و سومین اقتصاد بزرگ جهان در ایجاد توازن، رشد اقتصادی هند اخیراً قابل توجه بوده است. پس از مستقل شدن این کشور در سال ۱۹۴۷ و بعد از انقلاب در هند، وابستگی مردم به کشاورزی و واردات گندم تغییر کرد و اکنون این کشور یک کشور قدرتمند کشاورزی است که صادرکننده خالص غذا شده است. امید به زندگی در هند بیش از دو برابر شده و میزان سود کشور چهار برابر شده است. شرایط بهداشتی این کشور بهبود پیدا کرده و طبقه متوسط بزرگی در این کشور ظهور کرده است. هند در حال حاضر به خانه شرکت‌های شناخته شده جهانی در صنایع داروسازی، فولاد، فناوری اطلاعات و فن‌آوری‌های جهان تبدیل شده است. از طرف دیگر دارای نفوذ در سطح بین‌المللی شده است. این در حالی است که

و تعرفه‌ها در بخش کشاورزی، لغو قوانین محدودکننده سرمایه‌گذاری و کوچک کردن بخش دولتی در هند توانست کشورش را از رکود خارج کند. به نحوی که در سال‌های ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۰ این کشور رشد اقتصادی بالای ۴ درصد را تجربه کرد.

سیاست‌های اقتصادی هند

مانموهان‌سینگ وزیر دارایی هند، برنامه‌هایی را برای خروج کشور از اقتصاد برنامه‌ریزی شده به تصویب رساند و آن‌ها را به تدریج به اجرا درآورد. از آن زمان به بعد به تدریج قوانین مالیاتی دست‌وپاگیر لغو

شدند، قوانین صادرات و واردات کشور تعدیل شدند، امکان سرمایه‌گذاری خارجی فراهم آمد و امنیت سرمایه‌های داخلی تأمین شد. در اوایل دهه نود، هند با در پیش گرفتن رویکرد اصلاحات اقتصادی و کاهش کنترل دولت بر تجارت و سرمایه‌گذاری خارجی، به تدریج بازار خود را باز کرد.

هند از سال ۱۹۵۱ برنامه پنجساله‌ای را تهیه و اجرا کرد. در برنامه نهم بین سال‌های ۱۹۹۷ الی ۲۰۰۲ تأکید اصلی بر ارتباط میان رشد سریع اقتصادی و کیفیت زندگی توده‌های مردم و نیز بهبود وضع قشرهای فقیر و حذف نابرابری‌های تاریخی بود. به همین ترتیب شعار برنامه نهم، «رشد» همراه با عدالت اجتماعی انتخاب شد. در برنامه آمده است، از آنجایی که موفقیت هر استراتژی توسعه، به توانایی دولت برای حفظ ثبات محیط اقتصاد کلان بستگی دارد، لازم است از کسری بودجه دولت کاسته شود تا این امر به تورم دامن نزده و موجب افزایش نرخ بهره نشود.

به همین ترتیب کاهش کسری درآمدها با بهبود سیستم وصول مالیات‌ها و اجتناب از هزینه‌های غیرضروری مانند برخی از یارانه‌های غیرموجه، امکان‌پذیر تشخیص داده شد. در برنامه نهم بود که این کشور رشد اقتصادی بالایی داشت و توانست از رکود خارج شود. رشد اقتصادی هند بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۲ سالانه به ۵.۶ درصد رسید و بین سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۶ سالانه تا ۵.۷ درصد افزایش پیدا کرد.

از سوی دیگر هند به جای طرد کردن همسایگان و دشمنان قدیمی خود روابط خود را با این کشورها بهبود بخشید و به همین ترتیب اقتصاددان‌ها برآورد کردند که در اوایل دهه ۲۰ بهبود روابط خارجی ۵۰ درصد در افزایش تولید ناخالص ملی دخالت داشته است.

عنوان	رقم
نرخ رشد تولید ناخالص ملی	۱/۵ درصد
رشد اقتصادی	۷/۶ درصد
نرخ تورم	۲/۳۶ درصد
نرخ بیکاری	۴/۹ درصد
نرخ بهره	۶ درصد
صادرات	۲۳ میلیارد(دلار)
واردات	۳۴ میلیارد(دلار)

ویژگی هندی‌ها

در هند به دلیل جمعیت زیاد این کشور، اقتدار پایین و کم‌درآمد زیادی وجود دارند. به همین ترتیب، آموزش کارگری و مهارت کارگری در این کشور زیاد است. کارگران ماهر و مهندسان هندی که برخلاف بسیاری از کشورهای غربی و شرقی برخوردار هستند، از زبان انگلیسی برای برقراری ارتباط با کشورهای غربی و نفوذ در آنها بهره می‌گیرند. به گونه‌ای که کارگران متخصص هندی بخش عمده‌ای از نیروی کار خارجی در کشورهای اروپایی را تشکیل می‌دهد. هندی‌ها در کشورهای غربی نیز حضور قابل توجهی دارند. از طرفی طبق آمار رسمی دولت، در سرزمین هندوستان ۲۹ زبان، دارای گویشور بالای یک میلیون نفر است و ۱۲۲ زبان دیگر دارای گویشورانی بیش از ده هزار نفر هستند. به این دلیل است که هند با اقتصادی بزرگ و نیروی انسانی انبوه، یکی از مرچ‌ترین و مطلوبترین مقصدها برای سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی محسوب می‌شود. هند در فن‌آوری اطلاعات و دیگر حوزه‌ها از قبیل قطعات اتومات و خودکار، محصولات شیمیایی، پوشاک، داروسازی و جواهرات توان بالایی دارد.

از سوی دیگر هند پس از چین دومین کشور دنیا از نظر ارزش تولیدات کشاورزی است. به طوری که با تولید ۸۲۰ میلیون تن چای، بزرگ‌ترین تولیدکننده چای دنیا و چهارمین صادرکننده این محصول پس از کنیا، سریلانکا و چین است.

هند به دلیل جمعیت بالای کشورش به انرژی بیشتری نیاز دارد و به همین دلیل از کشورهایمانند ایران و قطر نفت و گاز می‌خرد؛ البته هندی‌ها سابقه‌ای طولانی و موفقیت‌آمیز در استفاده از انرژی‌های نو مانند بیوگاز (تولید گاز از زیاله) دارند.



دموکراسی اقتصادی، اپراتورهای هندی

توسعه یافته کارهایشان را به افراد هندی می‌سپارند. رهبران کشور هند که متوجه شده بودند اقتصاد بسته دولتی و کنترل قیمت چه آیینی به این کشور می‌زند با تغییر سیاست تکلیفشان را مشخص کردند و از دهه ۹۰ در مسیر جدید تقریباً ثابت قدم، حرکت کردند که کارنامه آن‌ها موفق بوده است.

به هر صورت هند از این مزیت‌هایی که داشت به خوبی استفاده کرد و با پیشرفت فناوری و اطلاعات توانست کارهای اطلاعاتی که کشورهای پیشرفته احتیاج داشتند را انجام دهد. از اپراتوری تلفن تا تایپ کردن و حتی انجام عمل‌های پزشکی در این کشور صورت گرفت. به دلیل زیاد بودن نیروی کار قیمت نیروی کار پایین است در نتیجه کشورهای

حرکت کردند. به عبارتی مجوزها را لغو کردند و ارتباطاتشان را با دنیا گسترش دادند. به سمت جلب سرمایه‌گذار خارجی رفتند تا بتوانند در بازارهای جهانی حضور پیدا کنند. این وضعیت توانست اقتصاد هند را به رشد و جهش برساند. هند توانست در کمتر از یک دهه خودش را به جایگاه سومین اقتصاد جهان برساند و حتی بتواند جلوتر برود.

سرمایه‌گذاران به راحتی وارد فعالیت‌های سرمایه‌گذاری و کارآفرینی شوند. در نتیجه در ابتدای دهه نود رهبران سیاسی هند متوجه شدند که مسیری که تا کنون رفتند اشتباه بوده است. آنان عمدتاً نگاهی به شوروی و اقتصاد دولتی داشتند اما در عوض متوجه شدند شرق آسیا در آن چند دهه پیشرفت کرده است. به این خاطر به سمت آزادسازی اقتصاد

مشکلات متعددی که در این کشور ایجاد شد که حتی دولت ذخیره ارزی نیز نداشت یعنی صادرات کشور به شدت پایین بود و وضعیت مردم خراب بود که همه این موارد بیشتر از دولتی بودن اقتصاد این کشور نشأت می‌گرفت. هر کارآفرینی اگر می‌خواست وارد تولید شود انواع مجوزها را باید از دولت می‌گرفت و دولت نمی‌گذاشت این

جعفر خیرخواهان
کارشناس اقتصادی و امور بین‌المللی

هند از نظر سیاسی کشوری بر پایه دموکراسی است و از نظر سیاسی بزرگ‌ترین دموکراسی دنیا به حساب می‌آید. تا دهه ۹۰ اقتصاد این کشور رشد پایینی داشت و

کارآفرین

علی رحیمیان بنیان‌گذار صنعت خوراک دام، طیور و آبریان ایران است اما کارهای خیر بزرگی مثل تأسیس دبیرستان و بیمارستان خیریه در الوند قزوین انجام داده است. او همچنین یکی از افراد مؤثر در شکل‌گیری آسایشگاه سالمندان کهریزک است. علاوه بر این، رحیمیان در تأسیس و شکل‌گیری دبستان علوی با مرحوم برادرش (حاج عباس رحیمیان‌اصفهانی) نیز همکاری نزدیک داشت و قبل از انقلاب از اعضای هیئت‌امای این مدرسه بود.

مرد اولین‌ها

علی رحیمیان اصفهانی که بود و چه کرد؟

فریده عنایتی
خبرنگار

شاید علی رحیمیان‌اصفهانی را بیشتر از فعالیت‌های اقتصادی‌اش با کارهای خیرش بشناسند. البته که او بنیان‌گذار صنعت خوراک دام، طیور و آبریان ایران است اما کارهای خیر بزرگی مثل تأسیس دبیرستان و بیمارستان خیریه در الوند قزوین انجام داده است. او همچنین یکی از افراد مؤثر در شکل‌گیری آسایشگاه سالمندان کهریزک است. علاوه بر این، رحیمیان در تأسیس و شکل‌گیری دبستان علوی با مرحوم برادرش (حاج عباس رحیمیان‌اصفهانی) نیز همکاری نزدیک داشت و قبل از انقلاب از اعضای هیئت‌امای این مدرسه بود.

علی رحیمیان، اول تیرماه سال ۱۳۰۰ در یکی از محله‌های قدیمی تهران متولد شد. پدرش رحیم در بازار خریدوفروش می‌کرد و مادرش هم از خاندانی تجارت‌پیشه بود. رحیمیان تمام زندگی خود را در کتابی با نام «نوآوری‌ها و کامیابی‌ها» تعریف کرده است. کتابی که در واقع خاطرات یک دامپزشک است. او سال ۸۱ در ابتدای کتاب این‌طور نوشته است: «در آستانه هشتادسالگی، به توصیه بعضی از دوستان، به فکر افتادم که خاطرات زندگی‌ام را بنویسم و هنوز هم در حافظه‌م خاطراتی موج می‌زند. در روزهای اول باور نمی‌کردم که حافظه‌م تا این اندازه یاری کند، زیرا در گذشته یادداشتی به این منظور از زندگی خود برداشته بودم و تنها باید با فشار به حافظه خود گذشته را به یاد می‌آوردم. به همین دلیل برخی از تاریخ‌ها را به‌طور دقیق نمی‌دانم و بعضی را فراموش کرده‌ام، ولی با خود عهد کردم آنچه را که به یاد می‌آورم عیناً به رشته تحریر درآورم و همان‌طور که خداوند تا این زمان در زندگی‌ام یاری کرده از او استعانت بطلبم که در این نوشته به‌هیچ‌وجه غیر از حقیقت چیزی ننویسم». به‌حق هم که رحیمیان در بیان خاطراتش سعی کرده است تا جزئی‌ترین مسائل را هم به یاد آورد و تعریف کند. مثل زمانی که شیفته‌های دوران کودکی‌اش را تعریف می‌کند: «به خاطر شیفته‌ی که داشتم و در منزل آرام نمی‌گرفتم، چندی پدرم مرا به بازار می‌برد. سپس، اسم مرا در مدرسه مقابل امامزاده زید نوشت. مدارس ابتدایی معمولاً کلاس بیشتر نداشتند؛ در این مدرسه یک کلاس قبل از کلاس اول داشتند که عملاً آمادگی بود. آن روزها به آن کلاس تهیه می‌گفتند. چند روز اول را با پدر به مدرسه رفتم. بعد از یک هفته پدرم قرار ملاقات در محل دیگری داشت. به همین خاطر از من پرسیدند: «آیا می‌توانی خود به مدرسه بروی؟ پاسخ دادم: بلی. تنها به راه افتادم؛ اما در بین راه کوچهای را عوضی پیچیدم و پس از مقداری راه رفتن دریافتم که گم‌شده‌ام. هرچه رفتم راهم را پیدا نمی‌کردم. از ساعت هشت صبح تا عصر کوچهای را گشتم و بالاخره عصر وحشت کردم و گریه‌ام گرفت.»

● در مسیر کشاورزی

رحیمیان را بنیان‌گذار صنعت خوراک دام در ایران می‌نامند. شاید اولین قدم او در راه کشاورزی همان مسیری بود که در دانشگاه ادامه داد. او این دوره را این‌طور تعریف می‌کند: «در سال ۱۳۲۰، دیپلم گرفته بودم و در تابستان مردود بودم که ادامه تحصیل بدهم و یا به کاری مشغول شوم. برای این کار باید در شهریورماه تصمیم قطعی می‌گرفتم و در دانشکده‌ای اسم‌نویسی می‌کردم. روز بیستم شهریور سال ۱۳۲۰ که هجوم بیگانه به ایران اتفاق افتاد بیشتر بلاکلیف شدم. دانشکده‌ها هم بلاکلیف بودند و کمتر ثبت‌نام می‌کردند. از طرفی پدرم مسن بود و بیکار و سریار پدر بودن برای من صحیح نبود. با مشورت زیاد تصمیم گرفتم که در مدرسه عالی بیطاری ثبت‌نام و ادامه تحصیل بدهم، زیرا این آموزشگاه تحت نظارت وزارت کشاورزی بود و چون کمتر کسی حاضر می‌شد در این رشته تحصیل کند، وزارت کشاورزی هرماه دوپست و چهل ریال به دانشجویان پرداخت می‌کرد و از دانشجویان تعهد می‌گرفت که بعد از گرفتن لیسانس در همان وزارتخانه استخدام شوند تا بدین وسیله افراد دیپلمه که در آن زمان کم بودند حاضر به تحصیل در این مدرسه عالی گردند.» البته او تنها به تحصیل در دانشگاه بیطاری راضی نبود. به همین دلیل به همراه همکلاسی‌هایش فعالیت زیادی کرد تا اینکه بالاخره دانشگاه بیطاری به دانشگاه دامپزشکی تبدیل و جزو دانشگاه تهران شد.

رحیمیان در طول دانشکده فعالیت‌های زیادی انجام می‌دهد. سال اول دانشکده دامپزشکی به دلیل علاقه‌مندی به کارهای آزمایشگاه به آزمایشگاه میکروبی‌شناسی دانشکده پزشکی می‌رود. فعالیت دیگر او در این دوره، در دانشکده مرغداری بود. این فعالیت او باعث می‌شود که اولین مرغدار خصوصی در ایران شود که تنها مرغداری نژاد خالص داشت. او سال ۱۳۲۰ به فکر استفاده از موقیعت و پرورش مرغ‌های نژاد خارجی وارد شده می‌افتد. برای پرورش این مرغ‌ها سختی‌هایی را تحمل

می‌کنند اما بعدها برای رفتن خدمت سربازی همه مرغ‌ها را می‌فروشد و مرغداری عملاً تعطیل می‌شود.

طی این سال‌ها رحیمیان ازدواج می‌کند و در کشتارگاه تهران مشغول به کار می‌شود. سال‌های بعد او کاندیدای گذرشد علمی به اروپا می‌شود و به سازمان جهانی خواربار و کشاورزی (فائو) می‌رود. فعالیت‌ها و پیشرفت علی باعث می‌شود که ریاست کشتارگاه تهران را به او سپارند. او در زمان فعالیتش در کشتارگاه، اقدامات زیادی انجام می‌دهد و این مجموعه را که شرایط بسیار بد داشت به‌خوبی و موفقیت سامان‌دهی می‌کند. او در کتاب خاطرات «نوآوری‌ها و کامیابی‌ها» کشتارگاه تهران را این‌طور توصیف می‌کند: «کشتارگاه تهران در زمینی حدوداً یک کیلومتری جنوب ایستگاه راه‌آهن قرار داشت. ساختمان آن‌هم عبارت بود از پارانه‌ای قدیمی دام‌ها، آب قناتی که از شهرنو می‌گذشت و به‌صورت جوی، وارد اتاقک‌های متعددی که قبلاً برای نگهداری اسب ساخته شده بود می‌شد و گوسفندان را لب همین جوی‌ها سمر می‌بردند. خون حاصل از کشتار و مقدار زیادی از محتویات شکم‌ها در جوی می‌ریخت و از آنجا به‌طرف جنوب می‌رفت و به نهر فیروزآباد می‌ریخت و هنوز آخور اسب‌ها در بعضی پاجوب‌ها دیده می‌شد. نهر فیروزآباد از داخل شهر، فاضلاب و آب باران را به‌طرف جنوب و شرق تهران، یعنی روستای فیروزآباد، برای سیراب کردن مزارع و اضافه آن به‌طرف ورامین سرازیر می‌گشت.» درنهایت و با تمام اقداماتی که رحیمیان برای به‌روز کردن کشتارگاه تهران انجام می‌دهد، سال ۱۳۳۹ کشتارگاه را ترک می‌کند.

● توسعه‌های آیند

پس از کار در کشتارگاه تهران، رحیمیان وارد صنعت دام و طیور شد و فعالیت‌های گسترده‌ای را در این حوزه انجام داد و شرکت‌های متعددی را در این حوزه با کمک دوستان و شرکای دیگر راه‌اندازی کرد که از آن جمله می‌توان به شرکت اصیل، شرکت



ریال افزایش یافت. شرکت در شهریور ۱۳۴۹ و تیرماه ۱۳۵۶ افزایش سهام داشت و سرمایه آن به صد و سی‌ویک میلیون ریال رسید. آنان در تولید خوراک مناسب برای مدتی دچار مشکل شدند ولی با دعوت از دکتر رن (کارشناس معروف خوراک دام و طیور) به اصلاح فرآیند تولید پرداختند.

در اوایل دهه پنجاه، مدیران شرکت پیش‌بینی کردند شرکت‌های تولید مرغ که در حال تأسیس بودند خود کارخانه خوراک دامی تأسیس کنند به همین دلیل آن‌ها با کاهش تقاضا در فروش محصول مواجه شوند این بود که برای جلوگیری از بروز مشکل تصمیم به سرمایه‌گذاری در شرکت‌های در حال تأسیس گرفتند؛ به همین دلیل خوراک دام پارس ۵۰ درصد سهام کشت و صنعت اشراق را خرید.

شرکت خوراک دام با سرمایه ۲۰ درصد روشن ضمیر، ۲۰ درصد رحیمیان و ۶۰ درصد مالکان کارخانه روغن نباتی قو با تولید روزانه دو تن محصول آغاز به کار کرد و پس از ده سال (احتمالاً ۱۳۵۷) تولید آن به‌روزی ۳۰۰ تن خوراک رسید. این مجموعه همچنین ۳۰۰ تن خوراک از دیگر کارخانه‌ها خریداری و به مرغداری‌ها می‌فروخت. او در فیلم مستندی به نام «آیین تجلیل از استاد دکتر علی رحیمیان‌اصفهانی» که سال گذشته منتشر شد، در خاطراتش از دوره کار در شرکت خوراک دام پارس گفت: «ما برای اینکه بتوانیم خوراک دام تهیه کنیم، خیلی مطالعه کردیم. مثلاً اینکه مرغ کلسیم و فسفر می‌خواهد. رقیتم با طبایخی‌هایی که سسروکله می‌فروختند، قرار گذاشتیم تا استخوان‌ها را صبح به صبح تحویل کامیون بدهند که برایشان می‌فرستادیم. استخوان‌ها که جمع می‌شد، حدود سه، چهار تن استخوان می‌شد. در بیان مقداری نفت رویش می‌ریختیم و کبریت می‌زدیم و همه این‌ها می‌سوخت. بعد خاکستر که می‌شد، چون خاکستر استخوان بود، هم کلسیم داشت و هم فسفر. آن را به مرغ‌ها به‌جای کلسیم می‌دادیم.» البته بعد از انقلاب شرکت‌های زیرمجموعه پارس که به بیش از ۲۸ شرکت می‌رسید

و از سوی حسین قاسمیه، امیرصالح و دیگر شرکای آن‌ها تأسیس و اداره می‌شدند، صادره شدند. در این بین شورای اسلامی کارکنان روغن نباتی پارس (قسو) در ۱۰ مهر ۱۳۵۸ نامه‌ای به دادستان انقلاب نوشت که در طی آن خود را منتخب پرسنل کارخانه و مؤسسان شرکت را استعمارگر می‌دانست و خواستار تغییر هیئت‌مدیره و مدیریت کارخانه شد. آنان در همین روز، نامه دیگری نوشتند که در آن گفته بودند از آنجایی که خانه و ویلای صاحبان شرکت خالی از سکنه است، کارگران در منازل آن‌ها اقامت کنند. این نامه علاوه بر مهر شورای اسلامی، حاوی ۱۳ امضا بود.

طی این سال‌ها، رحیمیان اقدامات زیادی انجام داد. او در پایان کتابش خلاصه فعالیت‌هایش را این‌طور می‌نویسد: «اینکه یک کارمند ساده کشتارگاه بودم برای اعزام به خارج خودخود انتخاب گردیدم (که این را از برکات خداوند می‌دانم) و به دنبال آن موفقیت‌های دیگری برای ابتکارهای جدید به دست آوردم و اولین دکتر دامپزشک، رئیس کشتارگاه و اولین مدیرکل کشتارگاه شدم. در زمانی که رئیس اداره بهداشت و کنترل مواد غذایی شدم در کارهایم نوآوری‌های زیادی داشتم که سرانجام منجر به قانون جدیدی برای کنترل مواد غذایی و تأسیس دانشکده تغذیه گردید.»

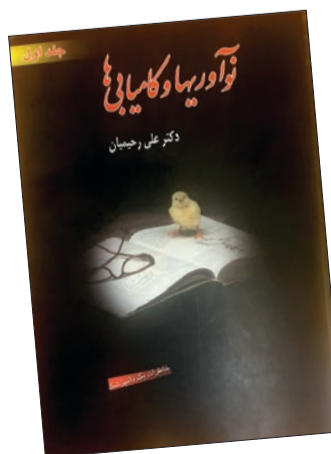
او همین‌طور ادامه داده است: «در تهیه خوراک طیور نیز به فکر کارهای تازه و جدید بودم، در اینجا به‌اختصار می‌آورم که اولین تهیه‌کننده خوراک فرموله، اولین تولیدکننده پودر گوشت، اولین تهیه‌کننده یونجه خشک، اولین مصرف‌کننده چربی معمولی به خوراک طیور، اولیه تهیه‌کننده اسید چرب، اولین تهیه‌کننده مکمل ویتامینه طیور در ایران، اولین سازنده کارخانه مکمل‌سازی (لابراتوار لیسانس)، اولین مصرف‌کننده پودر سنگ مرمر به‌عنوان کلسیم برای طیور و اولین مصرف‌کننده اسید فسفریک در خوراک حیوانات، اولین واردکننده کنجاله سویا، اولین واردکننده آرد و ماهی و... بودم.»

● نشان امین‌الضرب و پایان

سال گذشته، اتاق بازرگانی تهران تصمیم گرفت در اقدامی از کارآفرینان بزرگ کشور تجلیل و نشان امین‌الضرب به پاس خدمات چندین و چندساله آن‌ها در اقتصاد کشور به آنها اعطا کند. به این ترتیب او سال گذشته جزو ۲۰ نفری بود که نشان و لوح امین‌الضرب را از اسحاق جهانگیری، معاون اول رئیس‌جمهور دریافت کرد؛ اما ماه گذشته، رحیمیان، مرد اقتصادی ایران چشم از جهان فرو بست و در بیمارستان خیریه رحیمیان الوند و در کنار همسر مرحومش به خاک سپرده شد. کسی که سال‌ها به اقتصاد خدمت کرد، معتقد بود: «هرکس در زندگی با عشق زندگی کند، پیشرفتش خیلی زیاد است.»

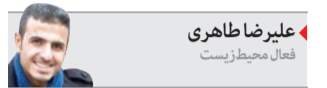


بازدید اسدالله علم وزیر کشور و منفرد، شهردار وقت به همراه علی رحیمیان از کشتارگاه تهران قبل از افتتاح رسمی، ۱۳۳۵



توسعه به مثابه استراتژی بهبود زندگی

مسیر طی شده؛ جاده بی پایان



علیرضا طاهری
فعال محیط زیست

پس از کش و قوس‌های فراوان سرانجام معصومه ابتکار برای دومین بار از سازمان حفاظت از محیط زیست خداحافظی کرد. این جدایی در حالی که رئیس دولت تغییر نکرده، سوالات زیادی را پیش روی ذهن می‌آورد؛ سولاتی از این دست که: آیا ابتکار در دوره مسئولیت خود موفق نبوده؟ آیا رئیس‌جمهور از اجرای سیاست‌های محیط‌زیستی در دولت یازدهم رضایت ندارد؟ آیا نقشه دولت در حوزه محیط‌زیست تغییر کرده است؟ یا هزار سوال و احتمال دیگر. راه طی شده را مرور می‌کنیم و به سوالات، راه طی شده را مرور می‌کنیم و به کارنامه «عیسی کلانتری»، رئیس جدید سازمان حفاظت از محیط‌زیست نگاهی می‌اندازیم.

دولت یازدهم

حسن روحانی در شعارهای انتخاباتی‌اش در سال ۹۲ از احیای دریاچه ارومیه گفت و از بی‌برنامگی برای مقابله با ریزگردهای خوزستان و استان‌های همجوار گله کرد. او از رودخانه‌ها و تالاب‌های در حال خشک شدن ابر ناراضی می‌گردد، از وضع نابسامان بنزین گفت و گفت: «... می‌توان ادعا کرد که وی از تمامی روسای‌جمهور تا این لحظه بیشتر از دغدغه‌های محیط‌زیستی‌اش با مردم سخن گفته است؛ تا جایی که در سال اول آغاز به کار دولت یازدهم، آن را دولت محیط‌زیست نامید. رئیس‌جمهور از روزهای ابتدایی، موضوعات محیط‌زیستی را منحصر به یک سازمان ندید و با دستورات و اقداماتش دستگاه‌های مختلفی را درگیر این موضوع کرد؛ از وزارت نفت گرفته که دستور تجدیدنظر روی بنزین پتروشیمی تولید داخل را داد تا وزارت امور خارجه که با کشورهای همسایه بخصوص عراق، مذاکراتی درباره شیوه‌های مهار گرد و خاک‌های وارداتی انجام داد یا به وزارت نیرو و کشاورزی درباره اصلاح الگوی مصرف آب دستورات عملی ارائه شد و...»

ابتکار

«معصومه ابتکار» به عنوان نخستین زنی که وارد کابینه همیشه مردانه دولت ایران شد، در دو مرحله، مجموعاً ۱۲ سال سکندار سازمان حفاظت از محیط‌زیست بوده است و اگر بخواهیم بین کارنامه او با کارنامه دیگر روسای این سازمان در ۴۰ سال اخیر مقایسه‌ای داشته باشیم، می‌توانیم



صاحب‌تجربه و تکنولوژی، توفان‌های برای همراهی در زمینه احیای دریاچه به امضا رساند و سازمان حفاظت از محیط‌زیست علاوه بر وظایف نظارتی، آموزش به کشاورزان و مجامع محلی را نیز در دستور کار خود قرار داد. همزمان تلاش‌هایی برای احیای تالاب‌های هورالعظیم، شادگان، گندمان، طشک، بختگان، گاوخونی، هامون، حوض سلطان، بزنگان انجام گرفت که با توجه به وضعیت وخیم این تالاب‌ها، عموماً تغییرات محسوس به وجود آمده است ولی تا رسیدن به وضعیت گذشته راه درازی وجود دارد. پتروشیمی را از عوامل اصلی سرطان می‌دانستند، تعدد از محیط‌بانان به خاطر تلاش برای حفاظت از جنگل‌ها و حیوانات در خطر اعدام بودند، هامون، زاینده‌رود، گاوخونی، شادگان و بسیاری از تالاب‌ها و رودخانه‌ها در حال نابودی بودند، ریزگرد در بسیاری از شهرهای کشور بخصوص در خوزستان بیدار می‌گردد، از وسعت جنگل‌ها هر روز به طرق مختلف کاسته می‌شد، شکار و آزار حیوانات روزانه گسترش پیدای می‌کرد و...؛ چشم امید به دستان ابتکار بود و رئیس‌جمهور روحانی.

سازمان حفاظت از محیط‌زیست در دولت یازدهم

روحانی ابتدا شورای عالی حفاظت از محیط‌زیست را احیا کرد تا بتواند حل موضوعات میان‌دستگاهی را تسهیل کند. دستور تشکیل ستاد احیای دریاچه ارومیه را صادر کرد و وزارت جهاد کشاورزی، وزارت نیرو و بسیاری از متخصصان داخلی و خارجی را به همراه سازمان حفاظت محیط‌زیست پای کار آورد که با وجود راه طولانی باقیمانده تا احیای کامل دریاچه، توفیقات غیر قابل انکاری در این زمینه به دست آمده است. ابتکار نیز با کشورهای



که البته به دلیل تنوع منابع ریزگردها تا رسیدن به نقطه مطلوب هنوز فاصله قابل توجهی وجود دارد. در دولت یازدهم تلاش زیادی برای جلب مشارکت مردم و جوامع محلی در پروژه‌های زیست‌محیطی صورت گرفت و توفیقاتی نیز با این همراهی حاصل شد که از آن جمله می‌توان به تلاش برای محافظت از گونه‌های در خطر انقراض، محافظت از جنگل‌ها از آسیب‌های گردشگران، اصلاح مصرف آب کشاورزی در بعضی مناطق، مقابله با آزار و اذیت حیوانات، برگزاری جشنواره فیلم، نقش بستن طرح یوزپلنگ آسیایی روی پیراهن بازیکنان ملی و... اشاره کرد. همین موضوعات کمک کرد فعالان محیط‌زیستی همدلی بیشتری با دولت و سازمان حفاظت از محیط‌زیست پیدا کنند. همچنین در این دوره تلاش‌هایی برای نجات محیط‌بانان گرفتار صورت گرفت و افسردگی که برای حفاظت از حیوانات یا درختان جان خود را به خطر می‌انداختند، از زیر تیغ رهایی پیدا کردند. در مجموع کارنامه معصومه ابتکار با وجود نواقص و انتظاراتی که در این حوزه وجود دارد، به عنوان رئیس سازمان حفاظت از محیط‌زیست در دولت یازدهم قابل دفاع است و او توانسته محبوبیت نسبی میان مردم و علاقه‌مندان به محیط‌زیست به دست بیاورد، همچنین کادر مدیریتی سازمان متبوع عموماً از افراد با سابقه و خوشنام این حوزه تشکیل شده است که توانسته‌اند اعتماد بخش قابل توجهی از صاحب‌نظران را جلب کنند.

عیسی کلانتری

عیسی کلانتری متولد ۱۳۳۱ در مرند آذربایجان شرقی است. وی در دولت یازدهم مشاور معاون اول رئیس‌جمهور در امور آب،

عیسی کلانتری با وجود اینکه تحصیلات و سابقه‌ی کاری‌اش عموماً در حوزه کشاورزی بوده است به نظر می‌رسد از دیرباز دغدغه محیط‌زیست داشته است. وی بیش از ۱۰ سال پیش خطر مرگ دریاچه ارومیه را هشدار داده بود.

■ محیط‌زیست از حالت شکاربانی بیرون بیاید. اگر محیط‌زیست موتور محرک باشد، توسعه نیز وجود خواهد داشت. فقر و بیکاری، دشمن اول محیط‌زیست است.

■ کشور ما دچار افراط و تفریط است. ۴ سال است که می‌خواهند نیروگاهی در دامغان احداث کنند؛ ولی هنوز محیط‌زیست ارزیابی زیست‌محیطی آن را انجام نداده، خودشان تحقیقات را انجام می‌دهند. سد شفاورد نیز به‌رغم نظر محیط‌زیست احداث شد. یک جا آنقدر سخت‌گیری می‌کنند که آدم بی‌خیال می‌شود.

■ توسعه به معنی بهبود زندگی مردم است. اگر به این پاسخ نرسد توسعه نیست. اگر محیط‌زیست را حفظ کنیم اما انسان فقیر بماند یا انسان زنده بماند و محیط‌زیست بمیرد، توسعه نخواهیم داشت.

■ قانون ششم متضاد با محیط‌زیست است. تبصره‌ها در مجلس به ۱۴۰ تبصره تبدیل شده تبصره‌هایی که تغییر اقلیم را تشدید می‌کنند. محیط‌زیست کنار گذاشته شد و تولید و رشد ارجحیت داده شد.

■ اگر به تغذیه مردم نگاه کنیم، می‌بینیم که ۴ دهک مردم سوءتغذیه دارند. یعنی بسیاری از مردم نمی‌توانند شکم خودشان را سیر کنند. امروزه می‌بینیم که کشاورهایی که در رتبه اول آلودگی می‌یونند، با وارد کردن تکنولوژی آلودگی را کم کرده‌اند اما ما خود کفایی حرف می‌زنیم. خود کفایی‌ای که به خاطر تولید چندین‌درغز تولید نفت و گوشت نسل بعد را ریشه کن می‌کند. بالاخره زمانی محیط‌زیست آرامش پیدای می‌کند که مردم آرامش پیدا کنند. ■ مهم اصلی تخریب محیط‌زیست و آن چیزی که به عنوان ریزگرد مردم ایران را درگیر خود کرده، تصمیم‌گیران این کشور هستند و مردم حداقل دخالت را در این زمینه داشته‌اند.

■ میان فعالان زیست‌محیطی در حال حاضر ابتکار محبوب‌تر از کلانتری است اما شاید چند سال دیگر همه چیز تغییر کند. اگر یکبار دیگر به سوالات ابتدایی نگاه کنیم، به نظر می‌رسد در مجموع حسن روحانی تصمیم گرفته است سازمان حفاظت از محیط‌زیست را بیشتر پروژه محور کند و احتمالاً این سازمان آزادی عمل بیشتری برای نظارت بر عملکرد دیگر دستگاه‌ها خواهد داشت. اگر چنین شود، این امید می‌رود که گام بزرگی در راه الزام و عملیاتی شدن پیوست‌های زیست‌محیطی برای کلیه پروژه‌های اجرایی برداشته شود.

مدیریت کلان زیست‌محیطی ایران

ملحوظ نشده؛ از جمله نیروگاه‌های اتمی و...؛ این ناهنجاری‌ها از یک طرف و رشد جمعیت بدون قواره دهه اول انقلاب، که گسترش شهرها و تصرفات اراضی ملی فاقد ارزش فعالیت و زیستن را در نقاط مختلف کشور داشت از سوی دیگر، بر بحران‌های محیط‌زیستی افزود.

در اواسط دهه ۷۰ بسا روی کار آمدن دولت اصلاحات و دیو شدن ناهنجاری‌های زیست‌محیطی کشور حاصل از دهه‌های قبل، هم در بخش آلودگی‌های صنعتی و نابسامانی‌های مدیریت شهری، و هم در تخریب منابع آب و خاک سرزمین، که ناشی از بهره‌کشی جنگل و مرتع و حتی بیابان بود، بنده دولت، به‌سمت دولت سبز و محیط‌زیستی چشمگیر هدایت شد؛ در این شرایط حضور خانم دکتر ابتکار که پرورش یافته نسل از متخصصین کشور بود، بر تحولات محیط‌زیست اثرگذار بود و اقدامات ایشان در راستای بهبود شرایط، موثر واقع شد. سازمان محیط‌زیست کشور، از نظر شرح

وظایف، علاوه بر نقش نظارتی جامع بر توسعه اقتصادی-اجتماعی و پروژه‌های کلان صنعتی و ملی، بابت جنبه‌های فرهنگی و آموزشی و فرهنگ‌سازی، نحوه زیستن جوامع و حفاظت از سرزمین مسئول است؛ لذا به نظر بنده، داشتن ششم سیاسی و اجتماعی، یکی از توان‌های مهم مدیریتی در حوزه محیط‌زیست است که مدیریت کلان سازمان حفاظت محیط‌زیست، در ۸ سال دولت اصلاحات، این توانایی را دارا بود. حرکت‌های خودجوش مردمی در اعلام نگرانی‌ها و دغدغه‌ها، و تجمعات زیست‌محیطی و همچنین به‌وجود آمدن صدها تشکل و سن مدیریت محیطی، که حضور مستقیم مردم را در نگرانی‌های زیست‌محیطی کشور در پی داشت، به همراه تشکیل دهه‌ها کمیته و کارگروه و معرفی نقش و جایگاه مهم محیط‌زیست در نظارت بر فعالیت‌های خرد و کلان، از دست‌آوردهای مهم خانم دکتر ابتکار است؛ اوج این اهتمام و جدیت و پشتکار، در تهیه و

تولید برنامه چهارم توسعه اقتصادی-اجتماعی کشور در سال ۸۲ حادث شد. حتی در برنامه ششم توسعه اقتصادی و اجتماعی هم، گرچه به لحاظ کیفیت برنامه چهارم، محیط‌زیست گنجانده نشده، گنجانیدن فصول آب و محیط‌زیست در ابتدای این برنامه از اهمیت و همچنین توجه به بحران‌های زیست‌محیطی کشور حکایت دارد.

با گسترش فضای مجازی کشور، امروز یکی از دل‌نگرانی‌های مهم فضای مجازی، بخش‌های مهم محیط‌زیست است که این مسئله بدون حضور مدیریتی‌های سیاسی و توانمندی همچون دکتر ابتکار میسر نبوده است. فرهنگ رسانه‌ای و مطبوعات و کنش‌های اجتماعی پیرامون مسائل محیط‌زیست، آنچنان در دولت یازدهم موفق بود که بحق یکی از رویکردهای مثبت مردم در انتخابات، رویکرد زیست‌محیطی و توجه به این مسئله از طرف دولت بود. بیشتر گفت‌وگوهای ریاست‌جمهوری در دوره

انتخابات، پیرامون فعالیت‌ها جهت کنترل بحران‌های محیط‌زیستی بود. جابه‌جایی و تغییرات مدیریتی، گرچه در بهبود زیرساختی مجموعه‌ها و وزارت‌خانه‌ها، گامی مهم و مثبت است، به‌دلیل ادامه روند بحران در کشور و عدم تحقق تمام برنامه‌های مترقیانه و مردم‌گرایانه و شهروندمدار، نباید برنامه‌ها، تغییر مسیر داده و منحرف شوند.

به عنوان ادامه‌دهنده مسیر تعالی محیط زیست کشور از مدیران دهه ۷۰ و دارای تجربه‌های خوب و بد از فرآیند مدیریتی کشور هستند و اتفاقاً در ایام فراغت از مسئولیت‌ها، با ایجاد کانون خانه کشاورز، در سطح کشور و هدایت جوامع کشاورزی سنتی ایران، و حتی ارتباط مستقیم با موثرین بخش کشاورزی در دورترین نقاط کشور، در تحقق و هدایت جامعه کشاورزی ایران به‌سوی کشاورزی پایدار و بهره‌بردارانه بهینه‌تر از سرزمین، تلاش‌های زیست‌محیطی غیرانتفاعی داشتند.

منطق فازی، یک جهان‌بینی جدید است که به رغم ریشه داشتن در فرهنگ مشرق‌زمین با نیازهای دنیای پیچیده امروز بسیار سازگارتر از منطق ارسطویی است. منطق فازی جهان را آن طور که هست به تصویر می‌کشد. بدیهی است چون ذهن ما با منطق ارسطویی پرورش یافته، برای درک مفاهیم فازی در ابتدا باید کمی تأمل کنیم، ولی وقتی آن را شناختیم، دیگر نمی‌توانیم به سادگی آن را فراموش کنیم.

استاد منطق فازی

با نظریه پروفیسور عسگرزاده جهان را آن طور که هست می‌بینیم

امیرحسین محمدباقری
دبیر بخش دانش



انجمن علوم مهندسی آمریکا، آکادمی علوم جمهوری چک و انجمن بین‌المللی سیستم‌های هوشیار به‌ویژه اهداشده است. همچنین پروفیسور لطفی‌زاده، ۱۴ جایزه علمی دریافت کرده که از آن جمله می‌توان به جایزه اهدایی بنیاد معروف هوندای ژاپن اشاره کرد.

دانشگاه‌های متعدد جهان؛ دانشگاه تولوز (فرانسه)، دانشگاه ایالتی نیویورک، دانشگاه دورتموند آلمان، دانشگاه اوویو اسپانیا، دانشگاه گرانا اسپانیا، دانشگاه لیک هد کانادا، دانشگاه لویزیول آمریکا، دانشگاه باکو (جمهوری آذربایجان)، دانشگاه گلوی لهستان، دانشگاه اوستراوا جمهوری چک، دانشگاه تورنتو (کانادا)، دانشگاه فلوریدای مرکزی (آمریکا)، دانشگاه هامبورگ (آلمان)، و دانشگاه پاریس فرانسه با اهدای درجه دکتری افتخاری به پروفیسور لطفی‌زاده از خدمات علمی وی و به‌ویژه به خاطر ابداع منطق فازی که علوم و مهندسی کامپیوتر و نظریه سیستم‌ها را دگرگون کرده است، اظهار قدردانی کرده‌اند.

در ایران نیز در اسفند سال ۱۳۹۴ به گزارش خبرگزاری مهر مراسم بزرگداشتی در دانشگاه تهران برگزار شد که در آن مراسم دکتری پروفیسور پدیدریز از طرف ایشان مدرک را تحویل گرفتند. همچنین در همین مراسم از سردبسی از استاد پروفیسور لطفی‌زاده با حضور وزیر وقت علوم و رئیس وقت کمیسیون آموزش و تحقیقات و رئیس وقت دانشگاه تهران رونمایی شد.

● دوران استراحت

پروفیسور لطفی‌زاده به‌طور رسمی از سال ۱۹۹۱ بازنشسته شده است، وی مقیم سانفرانسیسکو است و در آنجا به پروفیسور «زاده» مشهور است. البته او پس از بازنشستگی همچنان فعالیت‌های علمی خود را در دانشگاه کالیفرنیا ادامه می‌دهد و به صورت مستمر در کنفرانس‌ها و سمینارها در شهرهای مختلف جهان شرکت کرده و سخنرانی می‌کند. در حال حاضر پروفیسور لطفی‌زاده به عنوان استاد ممتاز مهندسی برق، مدیریت مرکز نرم‌افزار کامپیوتری دانشگاه برکلی را عهده‌دار است. پروفیسور لطفی‌زاده به هنگام فراغت به سرگرمی محبوبش عکاسی می‌پردازد. او عاشق عکاسی است و تاکنون شخصیت‌های معروفی همچون رؤسای جمهور آمریکا، ترومن و نیکسون، رو به دوربین وی لبخند زده‌اند. سرگرمی دیگر پروفیسور لطفی‌زاده موسیقی است. او در اتاق نشیمن‌خانه خود بیست و هشت بلندگوی حساس تعبیه کرده تا به موسیقی کلاسیک با کیفیت بالا گوش کند.

انجام چند سخنرانی به دعوت رئیس دانشگاه صنعتی دانشگاه برلین به آلمان سفر کرده بود در جواب خبرنگاری که از کاربرد منطق فازی در تکنیک امروزی پرسیده بود اینطور جواب داد: «اتفاقاً این حساسیتی که در میکروفرن شما به کار گرفته شده تا صدای موضعی را تشخیص دهد و صدای محیط پیرامون را منعکس نکند، نظام منطق فازی را در خود مستتر دارد.» مدت‌ها بود که پروفیسور لطفی‌زاده با نظریه سیستم‌ها سروکار داشت و ملاحظه می‌کرد که هر چه پیچیدگی یک سیستم بیشتر شود، حل و فصل آن به وسیله ریاضیات رایج مشکل‌تر است و لذا به ریاضیات دیگری برای حل این مشکل نیاز است. این ریاضیات باید بتواند ابهام موجود در پیچیدگی یک سیستم را مدل‌سازی کند و با محاسبات خود آن را تحت کنترل و نظارت درآورد و رفتار آن را پیش‌گویی کند و بالاخره در سال ۱۹۶۵ به این موفقیت دست یافت. امروزه هیچ دستگاه الکترونیکی، بدون کاربرد این منطق در ساختار فنی خود ساخته نمی‌شود. با منطق فازی پروفیسور لطفی‌زاده این دستگاه‌ها هوشمند می‌شوند. امروزه اروپایی‌ها، ژاپنی‌ها و آمریکایی‌ها و همه کشورهای پیشرو در علم و صنعت، پروفیسور لطفی‌زاده را می‌شناسند و از اهمیت کار او در دانش مدرن بشری آگاهند. ولی متأسفانه این دانشمند جهانی در نزد ایرانیان داخل و خارج کشور ناشناخته مانده است. کشور ژاپن با اتکا بر همین علم گوی سبقت را در تولید لوازم الکترونیک هوشمند از دیگر همتایانش ربوده است. با پیشرفت چشمگیر ژاپن در عرصه وسایل الکترونیکی، در سال ۱۹۹۰ کلمه «فازی» در آن کشور به عنوان «کلمه سال» شناخته شد. این منطق حدود چهل سال پیش در آمریکا توسط پروفیسور لطفی‌زاده پایه‌ریزی شد و برای اولین بار در سال ۱۹۷۴ در اروپا برای تنظیم دستگاه تولید بخار در یک نیروگاه، کاربرد عملی پیدا کرد. در سال مالی (۱۹۹۲ - ۱۹۹۱)، کمپانی «ماتسوشیتا»ی ژاپن به تنهایی توانست تجهیزات و سیستم‌های الکتریکی و الکترونیکی‌ای را به ارزش یک میلیارد دلار به فروش برساند که در آن‌ها از منطق فازی استفاده می‌شد. در حال حاضر ۱۲۲ ژورنال علمی در دنیا چاپ می‌شوند که در عناوین آن‌ها کلمه «فازی» دیده می‌شود. تنها در کشور ژاپن بیش از ۲۰۰۰ مهندس و دانشمند در رشته منطق فازی به تحقیقات علمی و صنعتی مشغول هستند.

● جوایز علمی

پروفیسور لطفی‌زاده موفق به دریافت ۹ مدال علمی شده است که از این تعداد پنج مدال به مناسبت‌های گوناگون توسط انستیتوی مهندسی برق و الکترونیک آمریکا و چهار مدال دیگر توسط انستیتوی مهندسی مکانیک آمریکا،

که مقدار سرد بودن برای افراد مختلف متفاوت است و این جمله اساساً همیشه درست یا همیشه نادرست نیست. در منطق فازی، جملاتی هستند که مقداری درست و مقداری نادرست هستند. برای مثال، جمله «هوا سرد است» یک گزاره منطقی فازی است که درستی آن گاهی کم و گاهی زیاد است. گاهی همیشه درست و گاهی همیشه نادرست و گاهی تا حدودی درست است. منطق فازی می‌تواند پایه‌گذار بنیانی برای فن آوری جدیدی باشد که تاکنون هم دست‌آوردهای فراوانی داشته است. اما بهترین تعریف از منطق فازی همان تعریفی است که بسیار ساده توسط خود پروفیسور مطرح شد:

● تعریف منطق فازی

منطق فازی، یک جهان‌بینی جدید است که به رغم ریشه داشتن در فرهنگ مشرق‌زمین با نیازهای دنیای پیچیده امروز بسیار سازگارتر از منطق ارسطویی است. منطق فازی جهان را آن طور که هست به تصویر می‌کشد. بدیهی است چون ذهن ما با منطق ارسطویی پرورش یافته، برای درک مفاهیم فازی در ابتدا باید کمی تأمل کنیم، ولی وقتی آن را شناختیم، دیگر نمی‌توانیم به سادگی آن را فراموش کنیم. دنیایی که ما در آن زندگی می‌کنیم، دنیای مهمات و عدم قطعیت است. مغز انسان عادت کرده است که در چنین محیطی فکر کند و تصمیم بگیرد و این قابلیت مغز که می‌تواند با استفاده از داده‌های نادقیق و کیفی به یادگیری و نتیجه‌گیری بپردازد، در مقابل منطق ارسطویی که لازم آن داده‌های دقیق و کمی است، قابل تامل است. منطق فازی معتقد است که ابهام در ماهیت علم است. بر خلاف دیگران که معتقدند باید تقریب‌ها را دقیق‌تر کرد تا بهره‌وری افزایش یابد، پروفیسور لطفی‌زاده معتقد است که باید به دنبال ساختن مدل‌هایی بود که ابهام را بخشی از سیستم مدل کنند. در منطق ارسطویی، یک دسته‌بندی درست و نادرست وجود دارد. تمام گزاره‌ها درست یا نادرست هستند. بنابراین جمله «هوا سرد است» در مدل ارسطویی اساساً یک گزاره نیست، چرا

● کاربردهای منطق فازی

از منطق فازی برای ساخت کنترل‌کننده‌های لوازم خانگی از قبیل ماشین‌ریخت‌شویی و یخچال و کلیه وسایلی که نیاز به استدلال متغیر دارند، استفاده می‌شود. کاربرد اساسی آن تشخیص حوزه متغیرهای پیوسته است. برای مثال یک وسیله اندازه‌گیری دما برای جلوگیری از قفل شدن یک عایق ممکن است چندین عضو مجزای تابع داشته باشد تا بتواند حوزه دماهایی را که نیاز به کنترل دارند به‌طور صحیح تعریف کند. هر تابع، یک ارزش دمای مشابه را اختیار می‌کند که حوزه آن بین ۰ و ۱ است. از این ارزش‌ها داده‌شده برای تعیین چگونگی کنترل یک عایق استفاده می‌شود. از کاربردهای دیگر منطق فازی می‌توان به کاربرد این علم در صنعت اتومبیل‌سازی (در طراحی سیستم ترمز ABS و کنترل موتور برای به‌دست آوردن بالاترین راندمان قدرت)، در طراحی بعضی از ریزپردازنده‌ها و طراحی دوربین‌های دیجیتال، موبایل و بسیاری موارد دیگر اشاره کرد. منطق فازی به ویژه در صنعت کاربردهای فراوان پیدا کرده است. در کنترل، شبکه‌های عصبی، کامپیوتر، منطق، تحقیق در عملیات، شبیه‌سازی، ریاضیات، آمار، شیمی، محاسبات نرم، هوش مصنوعی، تجزیه و تحلیل داده‌ها، کشاورزی، و بسیاری از زمینه‌های دیگر از منطق فازی بهره می‌برند. البته منطق فازی فراتر از این پیش‌رفت و در علوم انسانی و علوم اجتماعی و حتی در علوم مدیریتی نیز کاربردهایی را پیدا کرده است. پروفیسور لطفی‌زاده که برای

دانشکده فنی دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شد. او در سال ۱۹۴۴ وارد کشور آمریکا شد و به دانشگاه MIT رفت و در سال ۱۹۴۶ درجه کارشناسی‌ارشد را در مهندسی برق دریافت کرد. در سال ۱۹۵۱ درجه دکتری خود را در رشته مهندسی برق دریافت کرد و به سمت استادی در دانشگاه کلمبیا دست یافت. سپس به دانشگاه برکلی رفته و در سال ۱۹۶۳ ریاست دپارتمان مهندسی برق دانشگاه برکلی که بالاترین عنوان در رشته مهندسی برق است را کسب کرد.

● آشنایی با علوم جدید

در سال ۱۹۵۶ لطفی‌زاده بررسی منطق چندارزشی و ارائه مقالات تخصصی در مورد این منطق را آغاز کرد. پروفیسور لطفی‌زاده از طریق مؤسسه پرینستون با استفن کلین آشنا شد. استفن کلین کسی است که از طرف مؤسسه پرینستون، منطق چندارزشی را در ایالات متحده رهبری می‌کرد. کلین متفکر جوان ایرانی را تحت حمایت خود قرار داد. آن‌ها در طی این چند سال هیچ مقاله‌ی مشترکی ننوشتند، اما تحت تأثیر یکدیگر بودند. لطفی‌زاده اصول منطق و ریاضی منطق چندارزشی را فرا گرفت و همچنین به کلین اساس مهندسی برق و نظریه اطلاعات را آموخت. وی پس از آشنایی با پرینستون، شیفته منطق چندارزشی شد.

● شروع سختی‌ها

سال ۱۹۶۰، سال به چالش کشیدن و انکار نظریه فازی بود و هیچ‌یک از مراکز تحقیقاتی، نظریه فازی را به عنوان یک زمینه تحقیق جدی نگرفتند. نظریه فازی به وسیله پروفیسور لطفی‌زاده در سال ۱۹۶۵ در مقاله‌ای به نام «مجموعه‌های فازی معرفی شد». ایشان قبل از کار روی نظریه فازی، یک استاد برجسته در نظریه کنترل بود. او مفهوم «حالت» که اساس نظریه کنترل مدرن را شکل می‌دهد، توسعه داد.

● نظریه منطق فازی

پروفیسور لطفی‌زاده طی یک مقاله علمی کلاسیک که در سال ۱۹۶۵ به چاپ رسید مفهوم «مجموعه فازی» را که اساس نظریه تجزیه و تحلیل سیستم‌های پیچیده است، معرفی کرد که در آن «زبان طبیعی» به جای متغیرهای عددی برای تشریح رفتار و عملکرد سیستم‌ها به کار می‌رود. پس از معرفی مجموعه فازی، بیش از ۱۵۰۰۰ مقاله علمی توسط دانشمندان جهان درباره منطق فازی و کاربردهای گسترده آن در نشریات علمی منتشر شده و حدود ۳۰۰۰ درخواست ثبت اختراع در این زمینه در کشورهای مختلف جهان به عمل آمده است. وی فعالیت



در گفتار حاضر سه قانون طبیعی بنیادی را مرور کردیم. قانون دوام مالکیت، انتقال آن با رضایت یا توافق، و نیز قانون اجرای تعهدات. بنابراین، صلح و امنیت جامعه‌ی بشری کلاً به رعایت دقیق این سه قانون منوط است.

به گونه‌ای کاملاً صورت یافته از آن سر بر آورد، بلکه این کنش‌های هماهنگ‌نشده‌ی آزاد انسان‌ها است که خاستگاه قواعد عدالت است. این نوشته گزیده‌ای است برگرفته از فصل «در باب اخلاق» سومین و آخرین فصل کتاب هیوم با عنوان «رساله در طبیعت بشر: کوششی برای وارد کردن روش استدلال تجربی در موضوعات اخلاقی». هیوم سه قانون طبیعی بنیادی را محور می‌گیرد: قانون دوام مالکیت، انتقال آن با رضایت یا توافق، و نیز قانون اجرای تعهدات. او صلح و امنیت جامعه‌ی بشری را به رعایت دقیق این سه قانون منوط کرده و نادیده گرفته شدن آنها را مانع شکل‌گیری و استقرار ارتباط مطلوب میان انسان‌ها می‌داند. هیوم معتقد است که جامعه برای رفاه انسان‌ها واجب است و قوانین مورد اشاره برای حفظ جامعه واجب هستند.

این عرف یا توافق، به مخیله کسی هم خطور نمی‌کرد که اصولاً قضیتهی به اسم عدالت وجود داشته باشد، یا این که ترغیب شود کنش‌هایش را با آن همساز کند. هر کنش منفردی که فرض کنیم، عدالت من می‌تواند از هر جهت زیان‌آور باشد، و تنها با این فرض که دیگران قرار است از سمرقم من پیروی کنند، من می‌توانم ترغیب شوم که این فضیلت را بپذیرم. زیرا هیچ چیز جز این توافق چندجانبه نمی‌تواند عدالت را سودمند سازد، یا مرا قانع کند از قواعد آن پیروی کنم. هر قدر هم که ثبات مالکیت برای جامعه بشری مفید یا ضرور باشد، با دردسرهای چشمگیری همراه است. اصولاً نباید ارتباط سازواری یا سرازاری را در توزیع درایی‌های بشر مورد بحث قرار داد، لیکن ما باید با قواعدی خود را اداره کنیم که به لحاظ اطلاق بیشترین درجه‌ی شمول را دارا، و تا می‌شود از شک و عدم قطعیت بری باشند. یکی از این دست قواعد حق تأسیس جامعه در درجه‌ی نخست است و در مرحله‌ی بعد حق تصرف، حق مالکیت در نتیجه‌ی تصرف، و نیز حق شرکت در مالکیت و حق ارث بردن. از آن‌جا که این حقوق بسیار به تضاد و اقبال وابسته‌اند، همیشه با خواسته‌ها و امیال بشر در تضاد قرار می‌گیرند، و افراد و دارای‌هایشان لاجرم اغلب به شیوه‌ی بد و نامناسب تنظیم می‌شوند. این دردسر و آسیب بزرگی است، نیز مانند علاج. اگر از کسی مستقیماً بخواهیم یا به همه اجازه دهیم هر چیزی را که فکر می‌کند برای‌شان مناسب است با خشونت تصرف کنند، جامعه از هم خواهد پاشیده، و از این روی قواعد عدالت به دنبال یک راه حل میانه است، که بین ثبات یا دوام انتفاع‌ناپذیر و این تنظیم متغیر و غیرقطعی قرار می‌گیرد. اما هیچ حد وسطی بهتر از یک حد وسط ضابط و صریح نیست، یعنی این که مالکیت و دارایی باید ثبات داشته باشد، مگر این که مالک قبلی بخواهد با رضایت آنها را به شخصی دیگر ببخشد. این قاعده نمی‌تواند عواقب سوئی در پی داشته باشد، و موجب جنگ و اختلاف شود؛ زیرا مالک قبلی رضایت دارد، و انتقال مالکیت تنها به رضایت او بستگی دارد؛ و این قاعده می‌تواند در صلح کردن دارای‌ها به دیگران برای اهداف خیرخواهانه کمک کند. در مناطق مختلف جهان کالاهای گوناگونی تولید می‌شود، و تازه به این محدود نمی‌شود، بلکه افراد مختلف طبعاً برای کارها و مشاغل گوناگونی ساخته شده‌اند، و نیز زمانی در هر یک از این شغل‌ها به کمال دست می‌یابند که خود را تنها مصروف بدان شغل مناسب بکنند. کل این چیزها نیازمند معامله و تجارت دوجانبه است؛ به همین دلیل انتقال مالکیت با رضایت بر قانونی طبیعی استوار است، همانطور که ثبات یا دوام آن بدون هیچ رضایت یا توافقی بر قانونی طبیعی استوار است.

در گفتار حاضر سه قانون طبیعی بنیادی را مرور کردیم، قانون دوام مالکیت، انتقال آن با رضایت یا توافق، و نیز قانون اجرای تعهدات. بنابراین، صلح و امنیت جامعه‌ی بشری کلاً به رعایت دقیق این سه قانون منوط است؛ و نیز این که اگر این قوانین نادیده گرفته شوند، استقرار ارتباط خوب میان انسان‌ها هرگز امکان‌پذیر نخواهد بود. جامعه برای رفاه انسان‌ها مطلقاً واجب است؛ و این قوانین نیز به همان میزان برای حفظ جامعه واجب هستند.

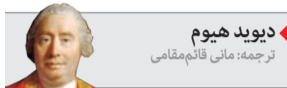
پس از یکسال باز کشورش را چند سال ترک کرد. در این مدت، چند اثر فلسفی منتشر کرد و نام و آوازه‌ی به هم زد. در سال ۱۷۵۲، هیوم کتابدار دانشگاه و کلاسی مدافع در ادینبورگ شد و با خواهرش در آن شهر سکونت گزید. هیوم به یاری استفاده از آن کتابخانه، به نوشتن تاریخ انگلستان روی آورد و تا ۱۷۶۱ چندین جلد از آن را منتشر ساخت که دست کم تا صدسال پس از انتشارش یکی از اصلی‌ترین مراجع تاریخ بریتانیا بود. هیوم از دوستان نزدیک آدام اسمیت و ژان ژاک روسو بود. وی به باور بسیاری، از جمله آریازا برلین، بزرگ‌ترین فیلسوف تاریخ ندای انگلیسی زبان است. هیوم را پدر تجربه‌گرایی می‌دانند و بزرگان زیادی از جمله کانت و شوپنهاور از او تأثیر فراوان گرفته‌اند. در آنچه خواهد آمد، هیوم استدلال می‌کند که عقل آن مبنایی نیست که قواعد عدالت

ویژگی‌های ذهنی یکی خودخواهی بشر است و دیگری احسان مضیق و محدود او؛ و وضع امور خارجی نیز تغییر آسان آنهاست که توأم شده است با محدودیت یا قلت این چیزها در مقایسه با خواسته‌ها و امیال انسان‌ها. بنابراین می‌توان گسزاره‌های مطرح کرد که به نظر من می‌شود آن را مسلم دانست، و آن این که عدالت پیش‌گفته فقط از خودخواهی و احسان مضیق و محدود، و نیز امکانات اندکی که بشر برای برآوردن نیازهای انسان فراهم کرده است، نشأت می‌گیرد. اگر به ملاحظاتی قبلی مان درباره‌ی این موضوع برگردیم، خواهیم دید که این گزاره قوتی اضافی به آنها می‌بخشد. اولاً از این گزاره می‌توانیم نتیجه بگیریم که توجه به منافع عمومی، یا یک‌جور احسان‌فراگیر نمی‌تواند در ما تأثیری بگذارد. بنابراین بنیان حسن عدالت در مفاهیم عقلی نیست، بلکه در ادراک‌های حسی ما ریشه دارد.

ثالثاً، همچنین می‌توانیم صحت این گزاره را نیز بپذیریم، که این ادراکات، که حتی چنین عدالت می‌زاینده ذاتی ذهن بشر نیستند، بلکه محصول تصنع، و عرف‌های بشری هستند. زیرا از آن‌جا که هرگونه تغییر قابل ملاحظه در سرشت و طبع و شرایط بشر، هم عدالت را منتفی می‌کند و هم پی عدالتی را؛ و از آن‌جا که هیچ تغییری صرفاً با تغییر منافع شخصی و منافع عمومی ما می‌تواند مؤثر باشد، نخستین تأسیس قواعد عدالت به این منافع متفاوت منوط است. اما اگر انسان‌ها بنا به طبیعت خود، و با علاقه و مهری از صمیم قلب، در پی منافع عمومی بودند، هرگز به مخیله‌شان خطور نمی‌کرد که بسا وضع این قواعد یکدیگر را محدود کنند؛ و اگر انسان‌ها بدون هیچ حزم و احتیاطی منافع شخصی خود را دنبال می‌کردند، خیلی زود دچار همه‌ی انواع بی‌عدالتی‌ها و



دیوید هیوم در سال ۱۷۱۱ در شهر ادینبورگ در اسکاتلند زاده شد. به رغم ترجیح خانواده به دنبال ادبیات رفت، چندی، در بریستول، به کسب و کار پرداخت اما به‌زودی از آن دست کشید و به فرانسه هجرت کرد و به پژوهش و غور در فلسفه پرداخت. در همان دوره زندگی در فرانسه اثر بزرگش رساله در طبیعت بشر را نوشت که در آن زمان چندان مورد استقبال قرار نگرفت اما بعدها به یکی از مهمترین آثار تاریخ فلسفه بدل شد. هیوم به سال ۱۷۳۷ به اسکاتلند بازگشت. چند سال بعد درخواست کرد تا در دانشگاه ادینبورگ کرسی تدریس اخلاق و فلسفه روح را بر عهده بگیرد اما درخواستش به سبب شهرتش به شکاکیت و الحاد رد شد.



دیوید هیوم
ترجمه: مانی قائم‌مقامی

از میان جمله‌ی حیواناتی که در کره‌ی ارض زندگی می‌کنند، هیچ کدام نیستند که در نظر اول، طبیعی، با نهادن خواسته‌ها و نیازمندی‌های بی‌شمار در او، و [هم‌زمان] بخشیدن امکانات قلیل برای برآوردن آن نیازها، بیش از انسان بدو بی‌رحمی روا داشته باشند. در مخلوقات دیگر، این دو ویژگی عموماً همدیگر را جبران می‌کنند. اگر ششیر را جانوری سیری‌ناپذیر و گوشت‌خوار بدانیم، درمی‌یابیم که باید موجودی بسیار نیازمند باشد؛ اما اگر بینه و طبع، چالاک، جرأت، پنج‌هانش، و نیرویش را ملاحظه کنیم، خواهیم دریافت که برتری‌هایش متناسب با نیازهای اوست. گوسفندان از جمله‌ی این مزایا محروم‌اند؛ اما اشتهاى آنها سیری‌ناپذیر نیست، و خوراک ایشان سهل‌الوصول است. فقط در انسان است، که این جمع غریب ناتوانی‌ها و نیازها را می‌توان در حد اعلاى آن مشاهده کرد. نه تنها خوراک که برای معیشت و گذران او ضروری است، از دسترس او بیرون است، یا حداقل تولید آن نیازمند دریافت کار است، بلکه باید صاحب پوشاک و مسکن نیز باشد تا از آسیب‌های جوی در امان بماند؛ هر چند اگر او را به‌تنهایی ملاحظه کنیم، نه پنجه‌های شکارجویی دارد، نه نیرویی او را است، و نه واجد قابلیت‌های طبیعی است که بتواند اصلاً نیازهای بی‌شمار او را برآورد کند.

تنها به مدد جامعه است که انسان می‌تواند کاستی‌های خود را برطرف کند، و خودش را تا مرتبه‌ی دیگر مخلوقات بالا بکشد و حتی بر آنها برتری یابد. به یاری جمعی زیستن است که تمام ضعف‌هایش را جبران می‌کند؛ و با این که جمعی زیستن خود باعث آن است که نیازهای او بدیده‌مند چندبرابر شوند، با این همه، توانایی‌هایش افزون‌تر تقویت می‌شود، آن‌گونه که او را از هر جهت در مقایسه با منتهای ممکن مطلوب شرایطش در وضعیت توحش و تنهایی، خرسندتر و کامروا تر می‌کند. زمانی که تک‌تک افراد به تنهایی و تنها برای خودشان کار می‌کنند، نیروی‌شان کمتر از آن است که توان انجام هیچ اقدام بزرگی را داشته باشند؛ نیروی کار هر یک برای برآوردن تمام نیازهای گونه‌گوش به کار گرفته می‌شود، و فرد در هیچ فن خاصی به کمال نمی‌رسد و نیرو و موفقیتش همیشه با هم منطبق نمی‌شود یعنی همه‌ی کوشش‌ها به موفقیت ختم نمی‌شود. کوچک‌ترین شکست در هر یک از این اقدامات منفرد لاجرم باید با تباهی و بدبختی محتوم قرین شود. جامعه برای این سه آسیب‌علاجی فراهم می‌آورد. با اجتماع نیروها قدرت ما تقویت می‌شود؛ با تقسیم کار توانایی ما می‌افزاید؛ و با یاری‌رسانی متقابل است که هرچه بیشتر از زبان حاصل از بخت و تضاد در امان می‌مانیم. لذا با این نیرو، قابلیت و امنیت اضافه‌شده، جامعه مایه‌ی امتیاز انسان می‌شود.

گرچه باید اذعان کرد که هر قدر شرایط طبیعی بشر اتحاد جستن را برای او لازم کند، و هر قدر هم شهوت و عواطف بشری به‌ظاهر آن را محتمل کند؛ نکات دیگری در خلق و خوی طبیعی ما و در شرایط بیرونی ما هست که بسیار ناراحت‌کننده هستند، و حتی با این هم گریایی بایسته در تخالف‌اند. در میان ویژگی‌های درونی ما احتمالاً به‌حق، خودخواهی قابل‌توجه‌ترین است. به بیان کلی، من آگاهم که نموده‌ای این ویژگی بسی مورد مذاقه قرار گرفته؛ و این که توصیف‌هایی که برخی فلاسفه بسیار خوش

دارند در این مورد خاص درباریه بشر ارائه دهند، همان‌قدر از طبیعی بودن فاصله دارند که توصیفات هیولاهای کسه در حکایات جانوران و داستان‌های عاشقانه می‌خوانیم. من کاملاً بر خلاف این اندیشه که انسان را فاقد هر گونه عواطفی فراتر از عواطف خودخواهانه می‌داند، بر این نظرم که هر چند بس نامحتمل است کسی را بیابیم که شخصی دیگر را بیش از خود دوست بدارد، با این وجود، همین‌قدر هم نامحتمل است که کسی را بیابیم که، در او جمله‌ی عواطف‌اش، روی‌هم‌رفته، بر جمع خودخواهی‌های او تخریبیده باشد. مثلاً با رجوع به تجربه‌ی جمعی، آیا نمی‌بینید که علی‌رغم این که همه‌ی هزینه‌های خوارک تحت نظارت مرد سرپرست خانوار است، قلیل‌اند کسانی که بخش اعظم فرصت‌های خود را به خوشی‌های همسر داشتن، و تربیت فرزندانش می‌بخشند و کمترین بخش را برای استفاده و سرگرمی‌های شخصی اختصاص ندهند. این همان نکته‌ای است که در مورد مثلاً آن حلقه‌های پیوند محبت می‌توان دریافت؛ و می‌توان فرض کرد که این نکته در مورد حلقه‌های اتصال دیگر [برای جمعی زیستن]؛ اگر در شرایطی مشابه در نظر گرفته شوند، نیز صادق است.

اما هر چند وجود این احسان را باید به طبیعت بشر نسبت داد، در عین حال می‌توان دریافت، در برابر زیستن در جوامع بزرگ آماده‌کننده، تقریباً همان‌قدر با منفعت آنها در تضاد است که تنگ‌نظرانه‌ترین خودخواهی‌ها برای‌شان مضر است. زیرا تا زمانی که هر فرد خود را بیش از افراد دیگر دوست داشته باشد، و در دوستداری خود نسبت به دیگران، والاترین احساسات را نثار خویشان و آشنایان خود کند، این امر لاجرم به بروز احساسات مخالف، و تبع آن کنش‌های مخالفی می‌انجامد؛ که برای اتحاد تازه استقرار یافته جز خطر در بر ندارد. با این حال شاید ذکر است که این تضاد احساسات لزوماً با خطری اندک قرین خواهد شد. این تضاد در شرایط بیرونی ما موقوف و همراهی به‌دست نمی‌آورد. موافقتی که برای آن تضاد فرصت بروز فراهم آرد. ما صاحب انواع مختلف داشته‌ها هستیم؛ یعنی رضایت درونی ذهنی ما، مزیت‌های بیرونی بدنمان، و برخورداری و انتفاع از داشته‌های خارجی [اموال] که بسا مجاهدت و اقبال نیک به‌دست آورده‌ایم. ما در برخورداری از داشته‌های دسته‌ی اول هیچ مشکلی نداریم. داشته‌های دسته‌ی دوم می‌تواند از ما سلب شود، اما کسی که ما را از آنها محروم می‌کند ممکن است هیچ منفعتی کسب نکند. فقط دسته‌ی آخر هم در معرض خشونت دیگران است و هم ممکن است بدون این که آسیب و نقصان یا تغییر در آنها به وجود آید به دیگری منتقل شوند؛ حال آن که در عین حال هیچ مقداری از آن برای برآوردن خواسته‌ها و نیازهای فرد کفایت نمی‌کند. بنابراین از آن‌جا که بهبود این خیرات یا داشته‌ها بزرگ‌ترین مزیت [زیستن در] اجتماع است، لذا ناپایداری در مالکیت آنها، در کنار کمیابی آنها، بزرگ‌ترین اشکال آنهاست.

قبلاً متذکر شده‌ام که منشأ عدالت عرف بشری است؛ و این که هدف از عرف علاج برخی دردسرها و مرارت‌هاست، و این که عرف از تلاطم یا توافق برخی ویژگی‌های ذهنی بشر با وضع چیزهای بیرونی ناشی شده است. این

تقدیس سود

بازخوانی آثار و آراء پدران بنیانگذار لیبرالیسم: مورد جرمی بنتام

حامد زارع

روزنامه‌نگار فلسفه و الهیات

● لیبرال مثل لاک یا فردگرا مثل هابز؟

جرمی بنتام در دفاع از نظریه خود رادیکال و انقلابی بود و محافظه کاری معمول انگلیسی را نداشت. در عین حال او را از پایه‌های محکم لیبرالیسم غربی برمی‌شمرند و حتی از او به عنوان آغاز کننده سنت لیبرالی که با شاگردش جیمز میل و فرزند او جان استوارت ادامه می‌یابد نام می‌برند. هر چند برخی از مفسران تاریخ اندیشه سیاسی او را نه لیبرالی همانند جان لاک، بلکه شبه‌لیبرالی نظیر توماس هابز می‌نامند. به هر حال نمی‌توان این نکته را انکار کرد که بنتام ارزیابی اخلاقی فایده‌گرایانه را تبدیل به ایده‌ای نظام‌مند کرد و از این حیث به لیبرالیسم به عنوان مکتب فردمحور خدمت شایانی کرده است. با این همه مفسرانی نظیر جان‌گری معتقدند که بنتام در نظریه خود از مهماتی تغافل ورزید که راه نفوذ ایده‌های غیرلیبرالی را در نظام فکری او باز کرد. گری در کتابی که درباره لیبرالیسم نوشته درباره جرمی بنتام می‌نویسد: «ز بسیاری جهات بنتام همواره یک لیبرال کلاسیک باقی می‌ماند. او مدافع سرسخت اقتصاد آزاد در خط مشی اقتصادی و عدم دخالت در امور خارجی بود و در هواداری از اصلاحات قانونی همیشه جانب آزادی فردی را گرفت. در عین حال فلسفه اخلاقی و فلسفه سیاسی فایده‌گرای بنتام در تعهد به آنچه که هایک آن را مغالطه سازنده می‌نامید، عنبر موجهی را برای سیاست مداخله‌گرایانه غیر لیبرالی بعد از خود فراهم آورد.» (جان‌گری، ۱۳۸۱، صفحه ۴۷) احتمالاً منظور نویسنده از مغالطه سازنده هایک ناظر بر اذعان به بازسازی نهادهای اجتماعی توسط قانون‌های عقلانی است. گری در ادامه توضیح خود می‌افزاید: «در حالی که اصل فایده در مکتب اسکاتلندی، به طور عمده به عنوان اصلی تبیینی برای درک پیدایش خودجوش نهادهای اجتماعی به کار برده شده و از جهت ارزشیایی صرفاً برای ارزیابی کل نظام اجتماعی مورد استفاده قرار گرفته بود، بنتام آن را برای ارزشیایی معیارهای خاص سیاست‌گذاری به کار گرفت.» (همان) جان‌گری بر آن است که جرمی بنتام همانند توماس هابز مفهوم آزادی منفی را در کاربوردی غیرلیبرالی و کاملاً سازش‌ناپذیر به کار برده است و حتی نتیجه می‌گیرد که پیوندی ضروری میان پایبندی به آزادی منفی و اصول لیبرالیسم برقرار نیست، حتی اگر هواداری از آزادی مثبت مقارن با مخالفت با لیبرالیسم باشد.

● اصالت تجربی یا فلسفه سیاسی؟

جرمی بنتام به افتخار توماس هابز در طرحی که در اندیشه سیاسی خویش دنبال می‌کرد، رویکرد روشناختی به طبیعت بشر را کانون تاملات خود قرار داد. بنتام همانند هابز بر آن بود که نظریه سیاسی واقع‌بینانه آن است که به طبع و ذات انسان توجه کند. نتیجه تاملات بنتام در زمینه اندیشه سیاسی و یا به عبارت بهتر نظریه سیاسی برجسته کردن خوشی و ناخوشی به عنوان انگیزه‌های هدایتگر انسان بود. به عبارت دیگر او در طرح کلی‌ای که از نظریه سیاسی ارائه می‌دهد پیگیری خوشی و دوری جستن از ناخوشی را به عنوان بنیاد عمل مدنی انسان در نظر می‌گیرد. به عبارت دیگر «بنتام از این نقطه عزیمت می‌کند که نیروی برانگیزاننده فرد، جست‌وجوی لذت و خرسندی و دوری از درد و رنج است. بنتام جست‌وجوی خرسندی و دوری از درد را نه تنها محرک رفتار انسان، بلکه معیار اخلاق و ملاک درست و نادرست نیز به شمار می‌آورد. آنچه انسان را با جامعه و نظم سیاسی پیوند می‌زند، فایده و سودمندی جامعه در رابطه با انگیزه فوق است. در جامعه هر کس به جست‌وجوی نفع خود مشغول است و از جست‌وجوی نفع شخصی، نفع کل جامعه نیز به دست می‌آید. با این حال همانطور که فرد منافی‌داری دارد، کل نظام جامعه نیز منافی دارد. نفع کل نظام جامعه عبارت است از بیشترین نفع بیشترین تعداد افراد جامعه. هماهنگ کردن نفع فردی با بیشترین نفع بیشترین تعداد افراد جامعه باید شالوده سیاست عمومی باشد. ملاک ارزیابی دولت و شیوه ساماندهی امور و نهادها باید

بر همین اصل اتکا داشته باشد.» (کمال پولادی، ۱۳۸۶، صفحه ۸۳) بدین ترتیب به نظر می‌رسد بنتام بیش از آنکه دارای اندیشه سیاسی مبتنی بر خرد فلسفی باشد، ارائه‌دهنده نظریه سیاسی و اجتماعی مبتنی بر اصالت تجربه است. او خود را ملزم نمی‌بیند که در طرح سیاسی خود درباره مدنی‌الطبع بودن انسان بنویسد و یا اینکه درباره آزادی تبیینی فلسفی به دست دهد. اصولاً جرمی بنتام در تعریف هیچ مفهومی از جمله مفاهیم کانونی لذت و رنج نیازی به نازک‌اندیشی و متافیزیک نمی‌بیند. خود بنتام می‌گوید لازم نیست به آثار افلاطون یا ارسطو مراجعه و استناد کنیم. لذت و رنج همان چیزهایی هستند که هر کس احساسشان می‌کند. بنتام هفت ویژگی را برای لذت مطلوب مطرح می‌کند. این ویژگی‌ها عبارتند از: شدت، مدت، قطعیت یا عدم قطعیت، دوری و نزدیکی (نقد و نسنسیه)، باروری (به دنبال خود لذت‌های دیگر را نیز بیاورد)، خلوص (فراغت از احساس‌های مخالف لذت، یعنی بی‌الم یا کم‌الم بودن) و دامنه شمول یعنی بیشترین افراد جامعه را در حیطه خود قرار دهد. اساساً از نظر او فلسفه سیاسی می‌تواند و باید به یک نظریه سیاسی مبتنی بر عاملیت لذت فرو کاهیده شود. به همین خاطر برخی از پژوهشگران اندیشه سیاسی غرب معتقدند نظریه سیاسی بنتام بسیار موجزتر از بقیه نظریات است. «در مورد بنتام مسئله سیاسی از ریشه ساده شده است. به نظر او ما یک غایت روشن و تردین‌ناپذیر داریم و آن لذت است. هر چیز دیگری صرفاً محاسبه‌ای است از اینکه چگونه می‌توان به این غایت دست

● اخلاق فایده‌گرایانه یا مکتب سودمندگرایی؟

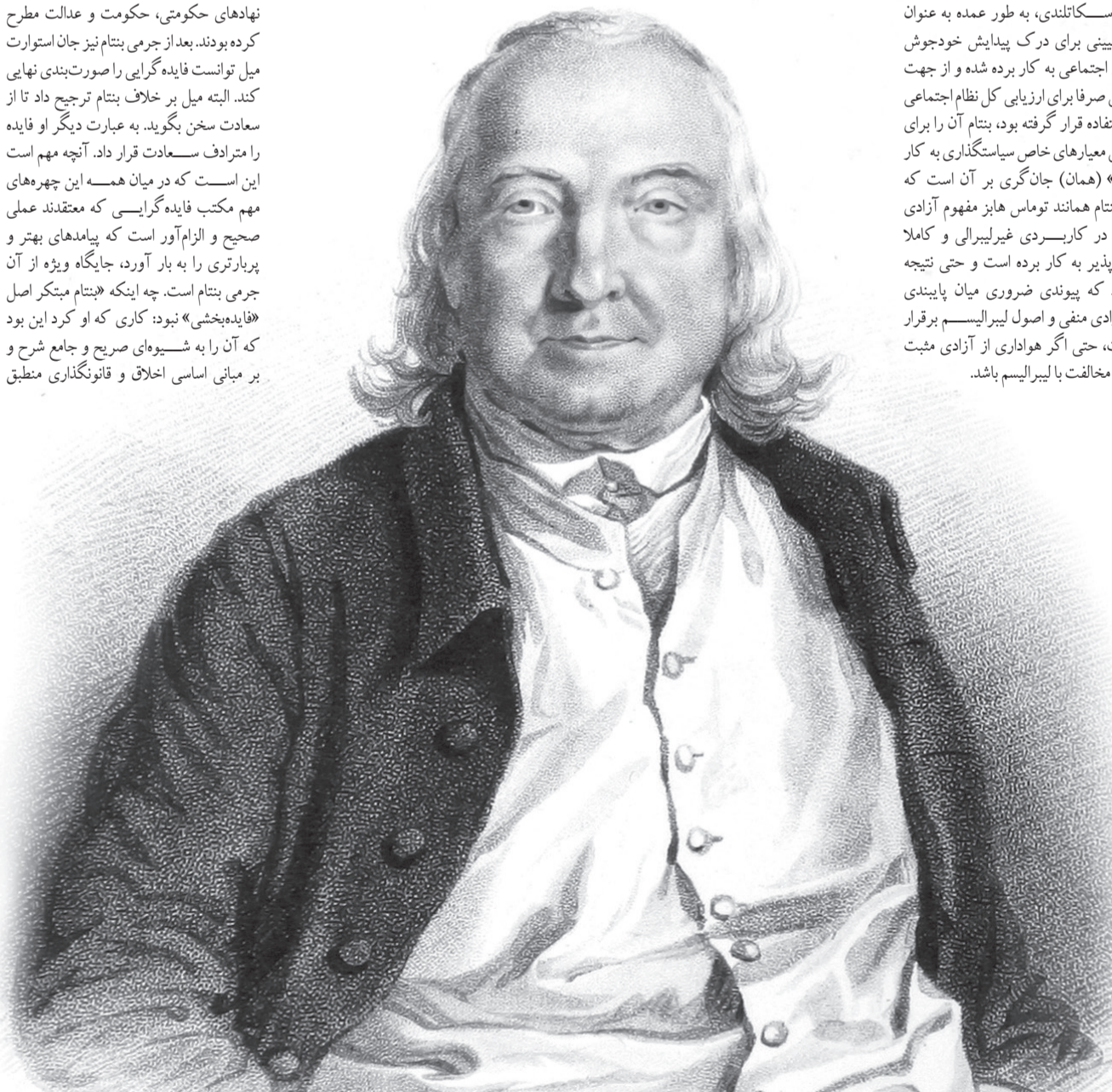
جرمی بنتام در میانه طیفی از متفکران در سیر تاریخ اندیشه غربی قرار دارد که هر یک به نحوی به اصالت فایده معتقد بوده‌اند. قبل از جرمی بنتام کسانی مثل جوزف پرستلی در رساله‌ای در باب حکومت، هاجسون در بحث از اخلاق، چزاره بکارا در پیشگفتار رساله خود به نام در باب جرائم و مجازات‌ها و دیوید هیوم در رساله در طبیعت آدمی بحث فایده‌گرایی را در بحث‌های خود درباره‌ی اخلاق، قانون، نهادهای حکومتی، حکومت و عدالت مطرح کرده بودند. بعد از جرمی بنتام نیز جان استوارت میل توانست فایده‌گرایی را صورت‌بندی نهایی کند. البته میل بر خلاف بنتام ترجیح داد تا از سعادت سخن بگوید. به عبارت دیگر او فایده را مترادف سعادت قرار داد. آنچه مهم است این است که در میان همه این چهره‌های مهم مکتب فایده‌گرایی که معتقدند عملی صحیح و الزام‌آور است که پیامدهای بهتر و پربارتری را به بار آورد، جایگاه ویژه از آن جرمی بنتام است. چه اینکه «بنتام مبتکر اصل «فایده‌بخشی» نبود: کاری که او کرد این بود که آن را به شیوه‌ای صریح و جامع شرح و بر مبانی اساسی اخلاق و قانونگذاری منطقی

جرمی بنتام در دفاع از نظریه خود رادیکال و انقلابی بود و محافظه کاری معمول انگلیسی را نداشت. در عین حال او را از پایه‌های محکم لیبرالیسم غربی برمی‌شمرند و حتی از او به عنوان آغاز کننده سنت لیبرالی که با شاگردش جیمز میل و فرزند او جان استوارت ادامه می‌یابد نام می‌برند. هر چند برخی از مفسران تاریخ اندیشه سیاسی او را نه لیبرالی همانند جان لاک، بلکه شبه‌لیبرالی نظیر توماس هابز می‌نامند.

کرد.» (فردریک کاپلستون، ۱۳۷۶، صفحه ۱۹) اما چرا جرمی بنتام توانست جایگاهی منحصر به فرد در تاریخ اندیشه فایده‌گرایی داشته باشد؟ باید اذعان کرد که «او فردگرا، عمل‌گرا، ماتریالیست و سکولاریست بود. به اعتقاد او اگر چه مردم تابع قواعد اخلاقی و اعتقادات دینی متداول هستند، اما این قواعد و اعتقادات از صافی نگرش منفعت‌جویانه آنان در قبال زندگی گذشته است... فایده‌باوری بنتام نه تنها زیرکانه در کار کرد اخلاقیات متداول تردید می‌کند، بلکه آن را در مقام موضوعی تجربی در نظر می‌آورد.» (وارن جی. سیمونلز و استیون جی. ملدا، ۱۳۹۱، صفحه ۳۳۲) بسیاری از جرمی بنتام به عنوان مدبغ سودمندگرایی و یا اصالت سود یاد می‌کنند. واقعیت این است که او هر چند نقش مهمی در تبیین علمی سودمندگرایی داشته است اما مایه‌های اولیه طرح این نظریه را از متفکران پیش از خودش نظیر دیوید هیوم اخذ کرده است. بنتام پس از مطالعه رساله‌ای درباره طبیعت بشر اثر مشهور دیوید هیوم متوجه می‌شود که فایده‌مندی آزمون و معیار سنجش هر فضاقتی است. البته او در تاسیس این اصل تنها از هیوم متأثر نبوده است بلکه به گفته خودش اندیشه‌های فیلسوفان دیگری مانند جان لاک، مونتسکیو، بارننگتون، بکارا و از همه بیشتر هلوئیوس او را به سوی اصل سودمندی راهنمایی کرده‌اند. به هر حال همانطور که ذکر شد وجوهی از فایده‌گرایی پیش از جرمی بنتام نیز در تفکر سیاسی مغرب‌زمین وجود داشت، هر چند شاخه‌های آن متفاوت بود. چه اینکه فایده‌گرایی‌ای که پیش از بنتام مطرح می‌شد، با سنجح مصلحت عمومی در نظر گرفته می‌شد. اما مقارن با مفهوم خیر همگانی معنا می‌شد. «بنتام فایده‌مندی را یکسره به جست‌وجوی خرسندی و دوری از درد تقلیل داد. بنتام فایده یا مصلحت را به مفهوم خوشایند و لذت‌آفرین معنا کرد. خیر از منظر بنتام آن چیزی است که شادی‌آفرین باشد.» (کمال پولادی، ۱۳۸۶، صفحه ۸۵) یکی از تمایزات سودمندگرایی مطرح‌شده توسط جرمی بنتام عطف به اقتصادی بودن نظریه اوست. به عبارت بهتر «سهام اصلی بنتام احیای نظریه سودمندگرایی در تجزیه و تحلیل علم اقتصاد است. این مفهوم، یک دیدگاه فلسفی از انسانیت است که انسان نیز همانند بسیاری از جانداران، به فکر سود و زیان است؛ به‌طوری که هر کس در پی افزونی لذت خویش است.» (رابرت هایل برنور، ۱۳۷۰، صفحه ۱۹۶) البته پدید آمدن سودمندگرایی بیشتر یک فیلسوف بود تا اقتصاددان. با این حال کاربرد ابعادی از عقاید فلسفی او در علم اقتصاد باعث شده است تا نام جرمی بنتام در جرگه اقتصاددانان نظیر آدام اسمیت نیز قرار داده شود.

منابع و مآخذ

خداوندان اندیشه سیاسی، وت. جونز. ترجمه علی رامین، چاپ سوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۰
بزرگان اقتصاد، رابرت هایل برنور، ترجمه احمد شهسا، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰
تاریخ فلسفه از بنتام تا راسل، جلد هشتم، فردریک کاپلستون، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، چاپ دوم، تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۶
لیبرالیسم، جان‌گری، محمد ساوچی، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۱
اسطوره دولت، ارنست کاسیرر، ترجمه یدالله موفن، چاپ دوم، تهران، انتشارات هرمس، ۱۳۸۲
تاریخ فلسفه سیاسی غرب (عصر جدید و سده نوزدهم)، عبدالرحمن عالم، چاپ هشتم، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۴
تاریخ اندیشه سیاسی در غرب (از مکیاوالی تا مارکس)، کمال پولادی، چاپ چهارم، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۶
تاریخ اندیشه اقتصادی، وارن جی. سیمونلز و استیون جی. ملدا، ترجمه محمد حسین وقار، نشر مرکز، ۱۳۹۱



تفاوت و تمایز شیخ فضل‌الله نوری با میرزای نائینی و مهمتر از آن آخوند خراسانی را می‌توان در امتناع گفت‌وگو با اندیشه‌های جدید و خطر کردن به اجتهاد در عرصه‌هایی که تا پیش از این موضوعیت نداشت، دانست. عرصه‌هایی که به خوبی توسط آخوند خراسانی به رسمیت شناخته شد و توسط شاگردش میرزای نائینی به خوبی کاویده شد. کاوشی که حاصل آن نگارش رساله «تنبيه‌الامة و تنزیه‌المله» به عنوان نخستین رساله منظم در اندیشه سیاسی شیعی بود.

درس گفتارهای فقیهان شیعه

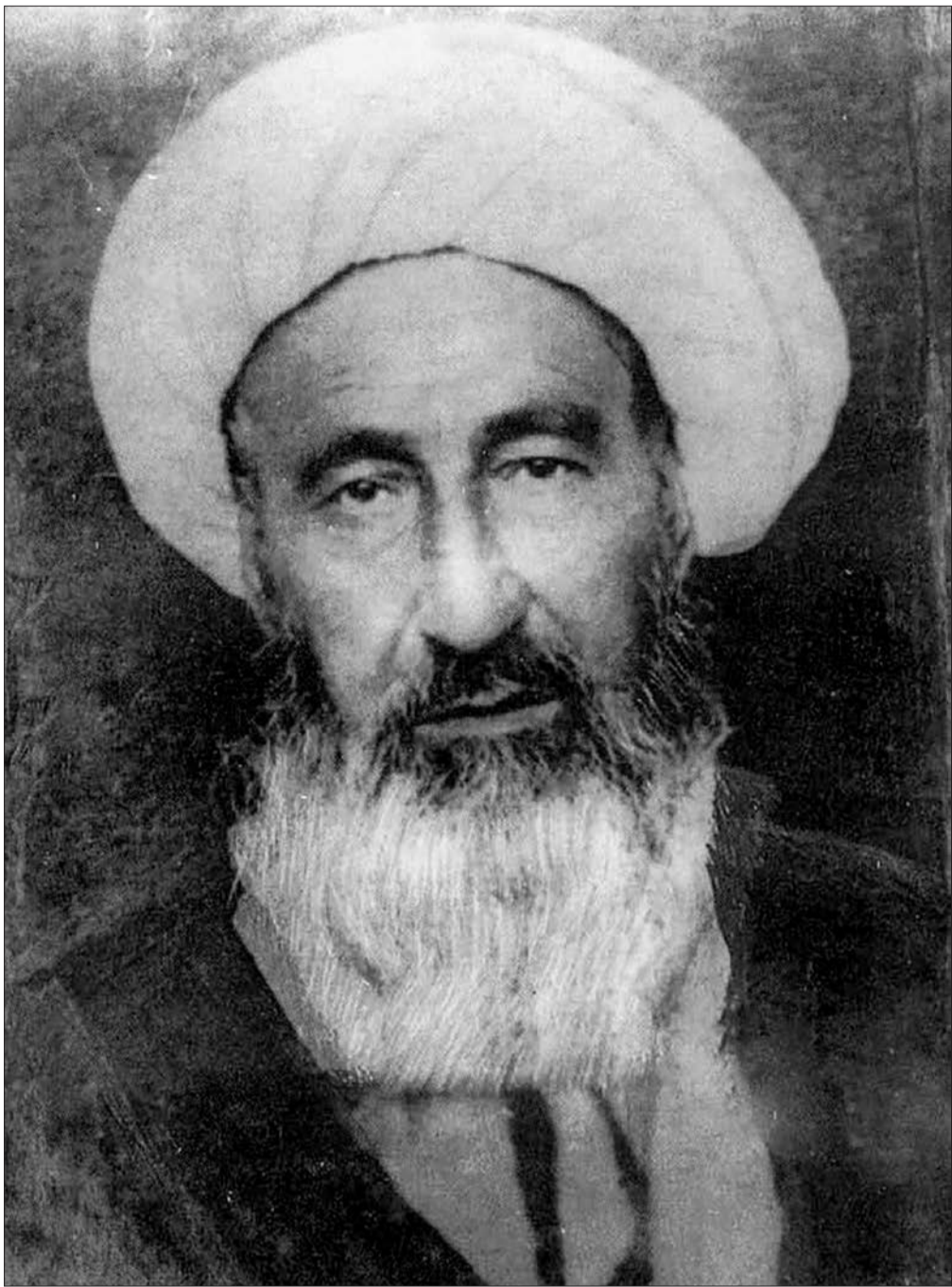
۲

رساله‌نویس نهضت

معرفی و بررسی مجتهدان بزرگ ایران: مورد میرزای نائینی

حامد زارع

روزنامه‌نگار فلسفه و الهیات



میرزای نائینی فراهم آمد. حال می‌توان این پرسش را مطرح نظر قرار داد که چرا بزرگترین رساله‌نویس نهضت مشروطه که در اهمیت افراد و فقرات رساله او هیچ کسی تردید نمی‌کند از میان مجتهدان و نه نورالفکران است؟ پاسخ این سؤال همان نکته‌ای است که مورد اشاره جواد طباطبایی نیز قرار گرفته است و آن اهمیت دانش اصول و نیز علم فقه به عنوان نظامات حقوقی است که سلاح مهمی در دست مجتهدان موافق مشروطه قرار داد تا به وسیله آن فهم صحیح‌تری از نظام مشروطه پیدا کنند. اما در این صورت تکلیف مجتهدان مخالف مشروطه نظیر شیخ فضل‌الله نوری چه می‌شود که به مدد همین نظامات حقوقی فقهی، سهمگین‌ترین حملات را علیه مشروطیت سامان دادند؟ به نظر می‌رسد تفاوت و تمایز شیخ فضل‌الله نوری با میرزای نائینی و مهمتر از آن آخوند خراسانی را می‌توان در امتناع گفت‌وگو با اندیشه‌های جدید و خطر کردن به اجتهاد در عرصه‌هایی که تا پیش از این موضوعیت نداشت دانست. عرصه‌هایی که به خوبی توسط آخوند خراسانی به رسمیت شناخته شد و توسط شاگردش میرزای نائینی به خوبی کاویده شد. کاوشی که حاصل آن نگارش رساله «تنبيه‌الامة و تنزیه‌المله» به عنوان نخستین رساله منظم در اندیشه سیاسی شیعی بود.

منابع و مآخذ

تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، عبدالهادی حائری، چاپ سوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۱
اصول فقه شیعه و مکتب‌های آن، سید مصطفی محقق داماد، نامه فرهنگ، شماره ۴۸، تابستان ۱۳۸۲
کلام نسخه پیچیدن نیست، سیدجواد طباطبایی، روزنامه همشهری، شماره ۵، ۳۰۸۸، تیر ۱۳۸۲
علما و نظریه مشروطه، سیدجواد طباطبایی، روزنامه شرق، شماره ۹۲۸، ۱۶ مرداد ۱۳۸۵
نظریه حکومت قانون در ایران، سیدجواد طباطبایی، تبریز، انتشارات ستوده، ۱۳۸۶
تجدد سیاسی یعنی حکومت قانون، سیدجواد طباطبایی، شهروند امروز، شماره ۴۵، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۷
رضا داوری اردکانی، سیاست، تاریخ، تفکر، تهران، نشر ساقی، ۱۳۸۷
مفاهیم قدیم و اندیشه جدید، در آمدی نظری بر مشروطه ایران، حسین آبادیان، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۸۸

جمع‌آوری شد. امری که موجب برداشت‌ها و تفاسیر متفاوتی شد. یک تفسیر محافظه کارانه بر آن است که «صرف نظر از اینکه مرحوم نائینی خود به جمع‌آوری نسخ چاپی کتاب خود اقدام کرد، این نکته نیز مهم است که تلقی علمای دین از آزادی و دموکراسی با آنچه از آثار و آرای غربی مستفاد می‌شد تفاوت داشت.» (رضا داوری اردکانی، ۱۳۸۷، صفحه ۱۷۲) فارغ از تفسیر محافظه کارانه‌ای که در برابر تفسیر جواد طباطبایی قرار دارد، نمی‌توان از وجوه تخالف و تناقض مدرنیته سیاسی و فقه سیاسی سخن به میان نیاورد. امری که پژوهشگران زیادی درباره آن سخن گفته‌اند. اگر رضا داوری اردکانی بر تفاوت تلقی علمای دین از آزادی و دموکراسی با تلقی علمای تفکر سیاسی مغرب زمین تأکید می‌کند، ماشاءالله آجودانی بر تناقض آنها انگشت می‌گذارد. البته برخی از پژوهشگران نیز حد وسط را می‌گیرند و از بومی‌سازی مفهوم آزادی توسط نائینی سخن به میان می‌آورند. «نائینی وقتی در برابر پرسش غیر قرار گرفت نه مثل دموکرات‌ها که زنجانی و اردبیلی هم در بین آنها بودند سپر انداخت و نه مثل شیخ فضل‌الله نوری با آن یکسره از در مخالفت در آمد. او وضعیتی را ایجاد کرد که ما آن را وضعیت هم این و هم آن می‌خوانیم. نائینی می‌خواست اثبات کند مضامینی که از طرف مشروطه‌خواهان تبلیغ می‌شود مغایرتی با شرع ندارد، سهل است آن مضامین عین شریعت است. اگر گفته می‌شد مشروطه با شرع مغایرتی ندارد، راه بر تدوین نظامی نوآیین از سنت فراهم می‌آمد که شرع و عرف را در جایگاه حقیقی خود قرار می‌داد. اما وقتی گفته می‌شد مشروطه عین شریعت است، در این وضعیت نه نقد مشروطه ممکن بود، زیرا نقد آن عین نقد دیانت به ششمار می‌آمد، و نه بحث جدی در باب سیاست جدید ممکن و میسر می‌شد» (حسین آبادیان، ۱۳۸۸، صفحه ۲۳۴) اگر چه در این دیدگاه نقد نائینی نیز مطرح شده است اما بر این نکته نیز تأکید گذاشته شده است که نخستین تلاش بزرگ برای گفت‌وگوی عقلی شرع با مشروطیت و دیانت با انتشار رساله

و نظریه مصالح عمومی را طرح می‌کنند. این بحث، نظریه دیگری را باز می‌کند که همان مشروطیت است.» (سیدجواد طباطبایی، ۱۳۸۵، صفحه ۲۲) طباطبایی ذیل عنوان «میرزای نائینی و نظریه مشروطیت ایران» در کتاب «نظریه حکومت قانون در ایران» به این جمع‌بندی می‌رسد: «به نظر می‌رسد که میرزای نائینی، که به عنوان فقیه و مرجع دینی به نیابت فقیهان اعتقاد داشت، بر این گمان بود که با پیروزی مشروطیت و تشکیل مجلس شورای ملی، و در شرایطی که اهل شریعت از بسط ید برخوردار نیستند، گامی بزرگ برای ایجاد دولت ملی در ایران برداشته شده و با تدوین تنبیه‌الامة کوشش کرد، در محدوده نظریه حکومت جور شیعی، طرحی از توجیه شرعی اندیشه مشروطه‌خواهی عرضه کند. از این دیدگاه، رساله میرزای نائینی نه تنها اثری مهم در اندیشه مشروطه‌خواهی و حکومت قانون به شمار می‌رود، بلکه نخستین گام در توجیه می‌باشد در اندیشه سیاسی نظریه جور نیز هست.» (سیدجواد طباطبایی، ۱۳۸۶، صفحه ۵۲۴) البته عبارت «اندیشه سیاسی نظریه جور» شاید مبهم باشد. نکته اینجا است که آیا یک نظریه می‌تواند اندیشه سیاسی مستقلی را تدوین کند یا خیر؛ اما به نظر می‌رسد که منظور سیدجواد طباطبایی از عبارت «اندیشه سیاسی نظریه جور»، آرا و افکاری است که ذیل این دیدگاه عمومی تشیع سامان می‌یابند که در عدم حضور معصوم، هر حکومتی که بر سر کار آید، جائز و همچنین غاصب حق ولایت معصوم است. میرزای نائینی با این استدلال که با روی کار آمدن مشروطه، اگر چه در حق «خواند» و «معصوم» ظلم روا داشته می‌شود اما حق «مردم» محفوظ می‌ماند، ذیل نظریه جور، اقدام به جواز مشروطه می‌کند و از باب «تراجیح» و همچنین قاعده فقهی «دفع افسد به فاسد»، برپای حکومت مشروطه را واجب می‌داند.

میرزای نائینی و عدم شناخت مشروطه غربی

سرنوشت رساله میرزای نائینی البته کمی غبار بود. چرا که بعدها ظاهراً توسط خودش

به قلم آیت‌الله سیدمحمود طالقانی در سال ۱۳۳۴ شمسی / ۱۳۷۴ قمری در تهران انتشار یافت. کتاب از زمان نشرش محل دعاوی فقهی و مباحث دینی و فکری بوده است و به همین دلیل چند بار اصلاح و چاپ شده است. در برخی منابع از جمله کتاب عبدالهادی حائری ذکر شده که نائینی پس از مشاهده گرفتاری‌هایی که پس از مشروطه بر مردم رفت، کتاب را جمع‌آوری کرده است. شیخ مهدی غروی نائینی، پسر دوم نائینی که در دادن شهریه، ثبت و ضبط وجوه شرعی و... و به طور کلی، مسئول ثبت هزینه‌های میرزای نائینی بوده است، جمع‌آوری کتاب را از داستان‌های شگفت تاریخ معاصر می‌داند و معتقد است که دستانی در کار بوده که چهره میرزای نائینی را مخدوش کنند اما امروزه خبر واحدی دربارۀ اینکه آیا کتاب توسط مرحوم نائینی جمع‌آوری شده یا خیر نداریم. تنبیه‌الامة و تنزیه‌المله در مرکز مناقشات معاصر ما درباره استبداد و مردم‌سالاری از یک سو و نوگرایی مذهبی و سکولار از سوی دیگر نشسته است. این رساله نوشته‌ای اساسی و پراهمیت در محدوده نظریه شیعی حکومت جور در دوره غیبت و در دفاع از حکومت انتخابی و مخالفت با سلطنت مطلقه و حکومت استبدادی است که پس از به توپ بستن مجلس شورای ملی و پیش از فتح تهران توسط مشروطه‌خواهان نوشته شده است. نائینی در این کتاب مساعی آن را دارد که با رویکردی مبتنی بر دانش اصول، توجیهی فقهی برای جواز مشروطه فراهم آورد. گفته می‌شود که نائینی، نوشته‌های شیخ فضل‌الله نوری را اینکه به نام او اشاره کند، مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و به آنها پاسخ داده است. نائینی در این کتاب آفت‌های استبداد و لزوم وجود حکومت مبتنی بر قانون و اصول مشروطه را بیان کرده است.

از سیدمحمود طالقانی تا سیدجواد طباطبایی

جالب اینکه رساله تنبیه‌الامة و تنزیه‌المله هم توسط اسلام‌گرایانی نظیر سیدمحمود طالقانی مورد توجه قرار گرفته و جهت آگاهی در مسیر مبارزه با رژیم محمدرضا شاه تجدیدچاپ شده است و هم مورد تمجید فیلسوف متجددی نظیر جواد طباطبایی قرار می‌گیرد. در واقع پنجاه سال بعد از انتشار رساله تنبیه‌الامة و تنزیه‌المله یعنی در سال ۱۳۳۴ خورشیدی آیت‌الله طالقانی تلخیص و تصحیحی از کتاب عرضه می‌کند. سال‌هایی که در ایران ایده‌هایی معطوف به تغییر حکومت و همچنین حکومت اسلامی مطرح شده بود. آیت‌الله طالقانی نیز بر اساس همین ایده‌ها و دیدگاه‌ها، اقدام به تلخیص و تشریح تنبیه‌الامة و تنزیه‌المله نائینی می‌کند. صد سال پس از انتشار رساله نیز سیدجواد طباطبایی آن را نمونه‌ای مبرهن و موفق از توفیق مجتهدان ایرانی در فهم مشروطیت به عنوان یک نظام حقوقی ارزیابی می‌کند. او در یک گفت‌وگوی مطبوعاتی در باب علت توجه به نائینی در تاریخ اندیشه سیاسی ایران می‌گوید: «من اگر به نائینی ارجاع می‌دهم و به او استناد می‌کنم، از آن بابت است که نائینی بیشتر از روشنفکران عرفی در جهت تدوین مشروطیت حکومت مشروطه و یک حکومت عرفی جدید قدم برداشت. این نائینی است که مخصوصاً از همه امکانات اصول فقه خود استفاده می‌کند، تا توضیح بدهد که چگونه قدم اول را باید برداشت.» (سیدجواد طباطبایی، ۱۳۸۲، صفحه ۲۴) از دیدگاه سیدجواد طباطبایی که با یک نگرش حقوقی معطوف به تاسیس حکومت قانون در عصر مشروطه به مثابه زایشگاه تجدید در تاریخ اندیشه سیاسی ایران زمین می‌نگرد، مستشارالدوله پیش از مشروطه و نائینی پس از وقوع مشروطه، از جمله کسانی بودند که با نگاه حقوقی به مشروطه می‌نگریستند. البته طباطبایی

تنبیه‌الامة و تنزیه‌المله

میرزای نائینی کتاب «تنبيه‌الامة و تنزیه‌المله» را در سال ۱۹۰۵ میلادی / ۱۲۸۵ خورشیدی / ۱۳۲۴ قمری نوشته است. کتاب، نخست به وسیله چاپخانه ولایت، در سال ۱۹۰۹ میلادی / ۱۳۲۷ قمری در بغداد و به صورت چاپ سری منتشر شد. برای بار دوم، چاپ سنگی آن، در سال ۱۹۱۰ میلادی / ۱۳۲۸ قمری در مشهد عرضه شد و برای بار سوم، همان نسخه چاپ سنگی مشهد، همراه با مقدمه و توضیحات گوناگون،

اما چرا باید رضا داوری اردکانی را فیلسوف نامید؟ می‌گوئیم فیلسوف، چون او برای مسائل معاصرش و تاریخ اندیشه پیش‌روی‌اش، پرسش دارد. برخی از افرادی که در دهه‌های گذشته رویه‌روی داوری ایستادند، در مقام متکلم، متاله، خطیب، عارف و شاعر بر پرسش‌های داوری که با مبنای فلسفی طرح می‌شدند، خدشه وارد می‌کردند.

متفکران امروز ایران

۲

فرهنگ به روایت فلسفه

بازخوانی آثار و آراء اندیشمندان تاریخ جدید ایران: مورد رضا داوری اردکانی

حامد زارع
روزنامه‌نگار فلسفه و الهیات

رضا داوری اردکانی یکی از بحث‌برانگیزترین متفکران ایران معاصر به شمار می‌رود. اگر چه او استاد فلسفه است و بیشترین کتبی که تالیف کرده در حوزه خرد فلسفی طبقه‌بندی می‌شوند، فلسفه و تاریخ فلسفه، تنها یکی از عرصه‌های ورود رضا داوری اردکانی به حافظه تاریخ معاصر ماست. چرا که او از کانون فلسفه به محیط علوم انسانی نیز نظر می‌کند. داوری مترصد اندیشیدن به امور مستحده در عالم نظر است و به همین مناسبت یک فیلسوف به معنای واقعی کلمه در دورانی از تاریخ ما است که آینده‌اش، گذشته غرب است. او همواره با اصالت‌دهی به فلسفه، از مقام آن در اندیشه انسانی سخن می‌گوید و البته با رویکردی انضمامی در پی این پرسش است که امروزه فلسفه چه کار کردی می‌تواند داشته باشد؟ داوری اردکانی به اعتباری نسبت‌اندیش «ها و غرب» و «تاریخ و تجدد» نیز هست و در پی تدوین مسئله و مشکل ما از مجرای فلسفه ما است. به زعم وی، اگر ندانیم چرا فلسفه می‌خوانیم و چرا باید بخوانیم، ممکن است سیاست ما را به سمت فلسفه ببرد و از فلسفه برای توجیه ایدئولوژی استفاده شود و البته این ظلم به فلسفه است.

● انقلاب اسلامی

در مورد نظریات رضا داوری اردکانی درباره انقلاب اسلامی باید گفت تصورات‌اش در صدر انقلاب بسا آنچه امروز بیان می‌دارد، دچار تحولاتی شده است. او در ابتدای انقلاب که به اذعان خودش فضای سیاسی روزگار بر نوشته‌هایش نیز اثر گذار بود، در کتاب «انقلاب اسلامی و وضع کنونی عالم» باورمند به تحول اسلامی در روزگار کنونی و بالتبع علوم انسانی بوده است؛ «ما نباید صرفاً در بند این باشیم که علوم اجتماعی و انسانی به چه درد ما می‌خورد، بلکه باید پرسیم که این علوم از کجا آمده و چه شسانی در عالم کنونی دارد ما با آنها چه نسبتی می‌توانیم داشته باشیم». ناگفته نماند که در آن دوران نیز پایگاه تحلیل داوری اردکانی «فلسفه» بوده و وی به نحوی فلسفی که بیشتر بر وجه آگزیستانسیالیستی قابل انطباق است، قائل به گسست از فلسفه غربی و رجوع به تفکر اصیلی است که دوران آن را بخداد انقلاب اسلامی می‌تواند شروع شده باشد. «علوم انسانی» نیز در این تحلیل باید از انگاره‌هایی که در خدمت تمدن غربی است، مورد پرسش واقع شود. داوری مساعی این را داشته که در همه ادوار فکری خویش این موضع «پرسش از غرب» را دنبال کند.

● علوم انسانی

اما امروز داوری به مقام خود به مثابه یک فیلسوف در جهان توسعه‌نیافته اذعان دارد. او می‌داند که «در جهان توسعه‌نیافته به بعضی رشته‌های علمی بیشتر وقع گذاشته می‌شود و کارهای سیاسی و فرهنگی را هم به صاحبان آن رشته‌ها می‌سپارند و چه بسا که رای غیر تحقیقی آنها، سیاست علم کشور شود». او در عین آگاهی به وضعیت موجود، پیگیر راه وصال به وضعیت مطلوب نیز هست و با چراغ فلسفه در مسیر تاریخ قدم می‌گذارد و اینجاست که به اهمیت علم انسانی تاکید می‌کند. «من نسبت به هیچ علمی و حتی نسبت به فلسفه تعصب ندارم، اما نظرم این است که بی‌فلسفه و علوم انسانی و اجتماعی در راه آینده نمی‌توان قدم گذاشت». اما این علوم انسانی از چه جنسی است؟ آیا همانی است که در غرب شروع شده و شیوع داشته است؟ آیا با معیارهای شرع



عکس: رضا سهرتپران

این نورسیدگان را به جان خریدند اما رضا داوری اردکانی آنسان را به چالش طلبید و پرسید: «مگر علم نیاز به تبلیغ دارد؟ مگر پژوهندگان و علما پژوهش خود را متوقف کرده و منتظر مانده‌اند که از امثال پوپر درس پژوهش بیاموزند؟» استاد فلسفه دانشگاه تهران به جوانانی که گمشده خویش را در پردازش انقلابی به فلسفه تحلیلی یافته بودند نهیب زد و گفت: «من می‌خواهم به جوانان مسلمانی که فکر می‌کنند اسلامشان به مدد بعضی مطالب غیردینی مستحکم می‌شود، عرض کنم که از این سودا در گذرند. در عالم دین می‌توان علوم بسیار را فرا گرفت اما دین را با عناصر خارجی و غیردینی و ضد دینی نباید آمیخت که خلط مبحث بدی است. مثلاً نمی‌توان در عین حال مسلمان انقلابی و پوپری بود.» رضا داوری اردکانی سی سال پیش و زمانی که کمتر گواهی حاضر به شنیدن صدای متفاوت بود اذعان کرد که «شخص پوپر از هیچ حیث اهمیتی که متناسب با شهرت او در ایران باشد ندارد» و اگر آن روزها فهم این مطلب دشوار بود، امروز به سادگی قابل فهم است و پوپر در کنار هایک و نوزیک و فریدمن یکی از اندیشمندان غربی قرن بیست است که آوازه بیشتر از نام او در ایران به سبب تلاش‌های سروسز بوده است. آنها عامدانه تغافل می‌ورزیدند که «آرای پوپر در متدولوژی و سیاست با بی‌اعتقادی او ملازمت دارد و اگر کسانی بخواهند این آراء را باین جمع کنند، دچار التقاط می‌شوند.» جدال داوری اردکانی با این مدعیان برای او کم‌هزینه نبود. اما مگر داوری چه گفته بود که شایسته توهین، تهمت و اتهام بود؟ او معتقد بود روشنفکران دینی «اگر بگویند اطلاع از آرای پوپر به دین زیان نمی‌رساند، بختی نیست. اما اگر می‌گویند که تعلیم این آراء شرط تحقق علم و آزادی است می‌پرسیم که آیا پژوهندگان همه صبر کرده‌اند که پوپر ظهور کند؟» رضا داوری اردکانی در سخنان خود همواره سعی داشت تجربه فلسفی خود را گواه گیرد و به مدد آن راه و بیراه را به علاقه‌مندان فلسفه نشان دهد. او خیرخواهی خود را اینگونه نشان می‌دهد و می‌گوید: «صیحت من به جوانانی که فلسفه می‌خوانند و به خصوص به آنها که از دانشکده‌های فنی و علوم بیرون آمده و مقدمات نخوانده، شروع به تحصیل در فلسفه علم می‌کنند این است که فلسفه را با مشهورات اشتباه نگیرند.» البته نباید بی‌انصاف بود و از تند تند کلام داوری چشم پوشید. قطعاً جملاتی نظیر «پوپر خدمت گزار بریتانیا و غرب است و سلطنت‌طلبان با او سختی دارند» و «پوپر ضدانقلاب و مدافع غرب و خادم امپراطوری بریتانیا است.» کارکردی سیاسی برای طرد رقیب فکری دارد. اما این راه هم نباید از یاد برد که استاد دانشگاه تهران به خاطر این لحن نگارش تلویحاً عذرخواهی کرده و از اینکه در فضای تند اوائل انقلاب، قلم در این فضا چرخانیده، اظهار تأسف کرده است. هر چند منتقدان داوری اردکانی بابت مشارکت در رادیکالیته کردن عرصه دانش و دانشگاه هیچگاه عذرخواهی نکرده‌اند و با کاربست هنر تخطئه، از عرصه پاسخگوئی گریخته‌اند.

منابع و مآخذ

فلسفه در دادگاه ایدئولوژی، انتشارات سخن، ۱۳۹۰
درباره غرب، ویراست دوم، انتشارات هرمس، ۱۳۹۰
ما و تاریخ فلسفه اسلامی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۹
فارابی، فیلسوف فرهنگ، انتشارات سخن، ۱۳۸۹
ما و راه دشوار تجدد، نشر رستا، ۱۳۸۹
علوم انسانی و برنامه‌ریزی توسعه، انتشارات فردای دیگر، ۱۳۸۹
انقلاب اسلامی و وضع کنونی عالم، انتشارات مهرنوشا، ۱۳۸۸

مجبور است گوش خود را به روی نصایح فیلسوفانه ببندد. هر چند که به قول رضا داوری اردکانی «اگر کسی دین را امر وجدانی و شخصی و اخلاقی بداند و در اعتقاد به اصول هم تعمق نکند، اعتقاد دینی‌اش با همه شئون تجدد جمع می‌شود. روشنفکری دینی به این امر نیندیشد و اگر می‌اندیشد می‌بایست پایان کار خود را اعلام کند. شاید هم اکنون به این درک رسیده است و دیگر کاری و طرحی و حرفی برای گفتن ندارد.» در این بی‌سخنی و در ماندگی تنها بازگشت دوباره به مسئله و تدوین آن راهگشا است. بازگشتی که بدون راهبری فیلسوفان دشوار است و به همین دلیل باید قدر تدوینگری و مسئله‌نگاری رضا داوری اردکانی را بیش از اینها دانست.

● فلسفه و آینده

از سوسی دیگر اگر بپذیریم شأن فلسفی پیوندی ناگزیر با آینده‌نگری دارد، رضا داوری اردکانی یک فیلسوف تمام‌عیار است. او سی سال پیش و در جدال با مدعیان روشنفکری دینی که آن روزها خود را تنها متفکران صالح انقلاب اسلامی می‌دانستند، مفردات تناقض‌آمیز آنها را برمی‌شمرد و خطر تخطئه از امور و انگاره‌ها را داشته است، استعداد شنیدن گوش‌زدهای فلسفی را دارند، بحث دیگری است. چه اینکه سخن فیلسوف اگر خلاف آمد عادت باشد و جان‌های وابسته به روزمرگی را تکان ندهد، از اعتبار و اصالت نمی‌افتد و حقانیت خود را هر چند سال‌ها بعد به منصف ظهور می‌رساند. ماجرای مواجهه طیفی از جوانان انقلابی پیرو عبدالکریم سروش که تفکر علمی را در گرو دانستن فلسفه تحلیلی و تبعیت از اندیشه کارل پوپر می‌دانستند با استاد فلسفه دانشگاه تهران از آن دست ماجراهایی است که هر چه بر قدمت آن افزوده شود، واجد توجه بیشتری می‌شود. چه اینکه سروش و هوادارانش با مشارکت فعال در انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاه‌ها در پی تاسیس دانشگاه و چه بسا دانشی بودند که در عزل نظر از سنت فکری و فلسفی تدوین می‌شد. در این مسیر منتقدان خویش را مخالفان علم و آزادی می‌نامیدند و خود را داعیه‌دار علم. در این میان کمتر کسانی از بزرگان خطر درآویختن با

تاریخ را سربلوه کار خود قرار داده است. اما آیا تأمل فلسفی و مدد گرفتن از فلاسفه‌های بزرگ همانند هایدر ناخوشایند است؟ رضا داوری اردکانی در چندین موضع توجه خود را به هایدر و نقدی که هایدر از عقلانیت ایزاری، علم جدید، تکنولوژی و تکیه او بر تفکر به جای فلسفه دارد نشان داده است. در واقع داوری متفکری است که با رجوع خود به هایدر و سنت فلسفه اسلامی، دست به نقد غرب و الزامات و اقتضات آن می‌زند. بعد آنتولوژیک مباحث او در ایران معاصر باعث آن شده از معرفت‌شناسی به هستی‌شناسی تمایل پیدا شود و این از اثرات فکر داوری در ایران امروز است. اگر همین یک اثر را مرتب بر اندیشه داوری بدانیم، به نظر می‌رسد در فیلسوف خواندن او نباید شک کنیم.

● روشنفکری و منور الفکری

از سوسی دیگر رضا داوری اردکانی امر «منورالفکری» و «روشنفکری» و «سیاستمداری» را از یکدیگر تفکیک می‌کند و این انفکاک را در بستر تاریخ معاصر ایران و تاریخ جدید جهان و با نگرشی انضمامی به تبیین می‌رساند. او که همواره دغدغه پرسش درازمدت و در بستری به دور از هیجان، همیشه فلسفه، پرسش و تفکر بر شائبه، سطحی‌نگاری و هیجان‌زدگی پیروز است، صدق سخن داوری در برابر مدعیان‌اش نیز اثبات شده است. نمونه این اثبات را می‌توان در نقادی او از مبنا و وضع روشنفکری دینی در دورانی که این سخن از لغت‌بازی مخالف و منتقدی نداشت، رصد کرد. هر چند اذهان تلمبار شده از تکرار کلیشه‌های روشنفکری، داوری را ذیل اردوگاه انحصار‌گرایی دسته‌بندی می‌کنند، برای ترک انداختن در این کلیشه کهنه، مراجعه دوباره به آثار و آراء رئیس فرهنگستان علوم، آسان‌ترین گزینه است. هر چند آنان که در پی هیجان‌فرازی از مسیر تثبیت به مولوی و سخن‌سرایی هستند، از این مراجعه گریزان‌اند. داستان حب و بغض نسبت به رضا داوری اردکانی در ایران نیز باید روی دیگر حب و بغض نسبت به فلسفه در ایران معاصر دیده شود. چه اینکه به نظر می‌رسد او هیچگاه فلسفه را به موضع سیاسی موکول نکرده است و همواره تأمل فلسفی درباره

دیگری برای پیشرفت علم نمی‌شناسیم، نباید از آن رو بگردانیم».

● ساحت تفکر

استاد دانشگاه تهران سنجه نهایی را تفکر می‌داند و علم را نیز در تفکر می‌جوید. تفکری که وی آن را سالیانی است تذکر می‌دهد. «ما باید به تفکر فراخوانده شویم و در این راه است که به علم و تحقیق نافع می‌رسیم و از آزادی و هم‌زمانی و هم‌دستی برخوردار می‌شویم.» از این رو است که اندیشه‌اش بهره کمی از تناقض دارد و منظومه فکری‌اش برخوردار از یکپارچگی است.

● فیلسوف و فلسفه

اما چرا باید رضا داوری اردکانی را فیلسوف نامید؟ می‌گوئیم فیلسوف، چون او برای مسائل معاصرش و تاریخ اندیشه پیش‌روی‌اش، پرسش دارد. برخی از افرادی که در دهه‌های گذشته رویه‌روی داوری ایستادند، در مقام متکلم، متاله، خطیب، عارف و شاعر بر پرسش‌های داوری که با مبنای فلسفی طرح می‌شدند، خدشه وارد می‌کردند. ناگفته پیدا است که به سبب اینکه در درازمدت و در بستری به دور از هیجان، همیشه فلسفه، پرسش و تفکر بر شائبه، سطحی‌نگاری و هیجان‌زدگی پیروز است، صدق سخن داوری در برابر مدعیان‌اش نیز اثبات شده است. نمونه این اثبات را می‌توان در نقادی او از مبنا و وضع روشنفکری دینی در دورانی که این سخن از لغت‌بازی مخالف و منتقدی نداشت، رصد کرد. هر چند اذهان تلمبار شده از تکرار کلیشه‌های روشنفکری، داوری را ذیل اردوگاه انحصار‌گرایی دسته‌بندی می‌کنند، برای ترک انداختن در این کلیشه کهنه، مراجعه دوباره به آثار و آراء رئیس فرهنگستان علوم، آسان‌ترین گزینه است. هر چند آنان که در پی هیجان‌فرازی از مسیر تثبیت به مولوی و سخن‌سرایی هستند، از این مراجعه گریزان‌اند. داستان حب و بغض نسبت به رضا داوری اردکانی در ایران نیز باید روی دیگر حب و بغض نسبت به فلسفه در ایران معاصر دیده شود. چه اینکه به نظر می‌رسد او هیچگاه فلسفه را به موضع سیاسی موکول نکرده است و همواره تأمل فلسفی درباره

روشنفکر معتدل

اول شهریور سال مرگ پرویز ناتل خانلری ست
ایران دوستی که یکی از نمادهای میانه‌روی بود



مهدی یزدانی خرم
نویسنده و روزنامه‌نگار ادبی

هر سال در اولین روز شهریور ترانه خانلری به ایران می‌آید. تنها بازمانده‌ی پرویز ناتل خانلری و همسر با دانش‌اش زهرا خانلری. در اولین روز شهریور پویا مراسمی به یاد پدر از جان‌شده‌اش برگزار می‌کند و می‌رود به فرنگ. امسال بیست و هفت‌امین سال درگذشت این مرد تأثیرگذار فرهنگ و ادبیات ایران است. و ما چه می‌دانیم از خانلری؟ شاید اغلب‌مان نامی غبار گرفته. آن‌هایی که در دانشکده‌های ادبیات فارسی درس می‌خوانند کمی بیشتر و آن‌هایی که در حوزه‌ی تاریخ معاصر کار و تحقیق می‌کنند نیز هم‌چنین. هرچند دو سال پیش بود که طی مقاله‌ای که محمدرضا شفیعی کدکنی نوشت در ستایش از شعر خانلری و حمل بر حمله شد به شعر نیما نام این مرد مدتی در صفحات روزنامه‌ها و فضای مجازی چرخید. مقاله‌ی شفیعی اشاره‌ای داشت به یک دعوی که کهن و قدیمی که از سال‌های دور بین این دو خاله‌زاده در جریان بود. بین دو مرد برآمده از مازندران. اما قصه‌ی خانلری مملو از فراز و نشیب است و هم‌چنین نامهری‌ای که بر او رفت در سال‌های اول انقلاب و اگر نبود واسطت مرتضامطهری شاید او نیز به تیر اعدام خلخال بی جان می‌شد. پرویز ناتل خانلری نمونه‌ای‌ست از روشنفکران سنتی ایرانی که برآمده از آکادمی و از قضا تکمیل‌کننده‌ی آکادمی بودند در حوزه‌ی زبان و فرهنگ. مردی خوش‌پوش که دوستان و دشمنان فراوانی داشت و دارد. قصه‌ی ناتل خانلری قصه‌ای‌ست مدام...

● مردی در راه

پرویز ناتل خانلری در سال ۱۲۹۲ به دنیا آمده است. او که نسبت نزدیک با پدر شعر نومی ایران؛ نیما یوشیج دارد، خود نیز سواد شاعری داشت و شعر نوشت تا ته عمر. اما اهمیت واقعی‌اش در حضور متراکم‌اش بود در ساختن فرهنگ ایران رو به مدرن‌رودنه. او که از محبوب‌ترین شاگردان بدیع‌الزمان فروزان‌فر بود، هم در لغت فارسی دانش و طبعی فراخ داشت، هم در زبان فرانسه. مانند نیما در سن‌لویی به دبیرستان رفته بود. در اول قدرت یافتن محمدرضا پهلوی او که تازه به کسوت دکتری ادبیات فارسی درآمده بود، سنگ بنای گسترش دانشکده‌ی ادبیات را گذاشت. مردی که پایانی‌نامه‌ی دکتری‌اش را با ملک‌الشعرای بهار گذرانده بود، هم در گروه سنت داشت هم رو به ادبیات نو. هم با صادق هدایت، به کافه می‌رفت و دم‌خور بود، هم با رشید یاسمی و نفیسی و بهار و... گروه «سبعه» را ساخته بود برای گپ و گفت پیرامون ادبیات کهن ایران. خانلری در اوان راه بیش از هر چیز به نوشتن تاریخ زبان علاقه‌مند بود. کاری که در نهایت نیز انجام‌اش داد. او که در فرانسه آواشناسی خوانده بود، به ساختار تاریخی و فنی فارسی توجه ویژه‌ای داشت و اصلن کرسی تاریخ زبان فارسی را او در دانشگاه تهران تأسیس کرد. در همین دوران او مجله‌ی مهم «سخن» را می‌سازد و تا سال ۱۳۵۷ منتشرش می‌کند. مجله‌ای با نام‌های بزرگ. نام‌هایی که میانه‌رو بودند و دور از رادیکالیسم ادبی و این خود جریان‌ی مهم بود که همواره در تاریخ ادبیات ما کمتر دیده شد. جریان‌ی که دور بود از مارکسیسم، شورانگیزی انقلابی نداشت و از سویی برای ورود به آن شناخت جدی

ادبیات نیاز بود. خانلری در تمام عمر تا حدودی بلندش بر اصول فکری و ادبی خود پایدار ماند. او در جریان برگزاری کنگره‌ی نویسنده‌گان ایران در سال ۱۳۲۵ شعر بلند عقاب را خواند. در جایی که به گمان‌ام نیما بعد قطع برق سالن «مرغ آمین» را خواند زیر نور شمع. خانلری خود را وابسته به سمبولیست‌های فرانسوی می‌پنداشت و نوآوری انقلابی در شعر را در راستای تحقیق بیشتر در ساختار عروضی شعر فارسی. چه او رسالات و کتاب‌های بسیار مهمی هم در این حوزه نوشت. مثل «تحقیق انتقادی در عروض و قافیه و چگونگی تحول اوزان غزل فارسی». او عکس نیما معتقد بود که هنوز می‌شود با دست‌یازیدن به قابلیت‌های مختلف عروض فارسی شعر موزون نوشت و کار نو انجام داد.

قصه‌های زیادی درباره‌ی اختلاف‌های او با نیما نوشته و گفته شده. هرچند خودنیما نیز بر این قضیه دامن می‌زد و در یادداشت‌های روزانه‌اش اشاراتی کرده به این اختلاف‌ها. این که خانلری دوست داشت نام «پدر شعر نو» فارسی به او داده شود امری‌ست که باید از زوایای مختلف آن را بررسی کرد. بی تردید خانلری به نظر من از منظر جهان‌شعری هوای تازه‌ی نیما را ندارد و محافظه‌کار است و البته نه چندان تأثیرگذار. او آن قدر جریان ساخته که می‌توان نسبت به این اختلاف درون‌خانواده‌گی‌اش بی توجه بود. چه او از سال‌های دهه‌ی سی شروع کرد به ترجمه و حمایت از مترجمان برای انتشار ادبیات جدید جهان. از سویی چشم به مدرنیست‌ها داشت و از سویی به اعماق دست‌نخورده‌ی تاریخ ادبیات ایران می‌نگریست و این میان ناگهان وارد کار سیاست شد...

● سناتور ادیب یا ادیبی که سناتور شد

پرویز ناتل خانلری دو سال بعد ماجرای سال ۱۳۳۲ به دولت نزدیک شد. او که در همین دوران سناتور انتصابی مازندران شد و معاون اسدالله علم در وزارت کشور. این جاست که باید به خانلری از نگاهی وسیع‌تر نگریست. او در حالی که در کار اجرایی سیاست ورود کرده به شدت در دانشگاه تهران مشغول است. کلاس‌های‌اش را دارد و حامی شاگردان خود است. در همین زمان او یکی از مهم‌ترین طرح‌های فرهنگی ایران را پیشنهاد می‌کند که به تصویب و اجرا می‌رسد؛ تأسیس «سپاه دانش»... تمام زنده‌گی نامنویسان خانلری بر این نکته اتفاق نظر دارند که یکی از اهداف او در زیستن نابودی بی‌سوادی در ایران بود. این بی‌سوادی در وهله‌ی نخست به خواندن و نوشتن بازمی‌گشت و در مراحل بعد بارور کردن شهرها و روستاها با کتاب‌خانه‌ها و انتشار آثاری برای شناساندن ایران و فرهنگ‌اش. وقتی طرح سپاه دانش اجرایی شد، کمی بعد سازمان «پیکار با بی‌سوادی» به دستور محمدرضا پهلوی تأسیس شد که از مجریان اصلی‌اش شخص خانلری بود. درواقع کاری که خانلری انجام داد و پی آن بود برای بسیاری روشنفکران آن زمانه چیزی به چشم آمدنی نبود. آن‌ها در دهه‌ی بعد اسطوره‌ای به نام صمد بهرنگی را ساختند که به عنوان معلمی شریف در روستاهای دورافتاده به کار مشغول بود و هیچ‌وقت به خود زحمت ندادند که دریابند مچ‌های طرحی که درش صمد بهرنگی به معلمی رسید چه کسی بوده است! خانلری در کنار کار سوادآموزی که بعد انقلاب نام‌اش تغییر کرد به «هفت سوادآموزی» بنیاد فرهنگ ایران

حوزه‌ی زبان فارسی و تاریخ آن مخاطبان انبوه ندارد و تا حدودی تخصصی‌ست. شعر او نیز در مواجهه با شاعران مهم سال‌های دهه‌ی چهل و پنجاه چیزی برای گفتن ندارد و همین خانلری را از فضای روز ادبیات ایران دور می‌کند. چیزی که خود او نیز چندان علاقه‌ای به آن نداشت. او دل‌بسته‌ی زیرساخت‌های فرهنگی و زبانی بود و شور ادبیات روز نمی‌توانست به او در این زمینه کمک خاصی کند. پس ناتل خانلری آکادمی را انتخاب کرد و فرهنگستان را...

● سال‌های سختی و تنهایی

پرویز ناتل خانلری کمی بعد پیروزی انقلاب دستگیر می‌شود. او که سال‌ها سناتور انتصابی استان مازندران بود و پست‌های مختلف سیاسی داشت چیزی نزدیک به صد روز را در زندان می‌گذراند. شواهد و قرائن نشان می‌دهند که دادگاه وقت نگاه تندی به او داشته است و بحث دادن حکم اعدام نیز برای‌اش دور از تصور نبوده است. اما این میان مرتضامطهری‌ست که پی‌گیر وضعیت او می‌شود و اشاره می‌کند که این مرد چه‌قدر برای فرهنگ ایران زحمت کشیده است. به گفته‌ی رضا سیدحسینی که چندین سال در نشریه‌ی سخن با خانلری همکاری داشت، دکتر خانلری بعد آزادی از زندان بسیار تکیده و غمگین شده بود. شاید بی‌شبهت نباشد ماجرای زندان او و امیر هوشنگ ابتهاج که در هر دو نوعی دل‌شکسته‌گی عمیق برای زندانسی باقی ماند. هرچند جایگاه این دو کاملن متفاوت و مجزاست. در دوازده ساله‌ی که خانلری بعد انقلاب زنده است عمدتاً در خانه به سر می‌برد و با بیماری دست و پنجه نرم می‌کند. هرچند دوستان و شاگردانش مدام به دیدن او می‌روند اما آن مرد پر کار جز دو سه کتاب که اکثرشان مجموعه‌مقالات‌اش است چیزی منتشر نمی‌کند. طی حادثه‌ای دچار شکسته‌گی لگن می‌شود و کاملن خانه‌نشین تا این که در روز اول شهریور سال ۱۳۶۹ از دنیا می‌رود. دکتر شفیعی کدکنی در جایی روایت می‌کند که

چگونه این مرگ آن‌ها را در غم و ماتم فرو برده بود که سه روز بعدش مهدی اخوان‌ثالث از دنیا می‌رود و این بُهت دوچندان می‌شود. در واقع دو مرگ که نماینده‌گان‌شان برآمده از دل سنت بودند و به سنت نیز خو داشتند... خانلری در تمام عمرش توجه عمیقی به آثار و جهان کلاسیک داشت. این امر هم در ادبیات ایران برای او تصور شده بود، هم در ادبیات غرب. چه مثلن در ترجمه‌های او می‌توان «ترستان و ایزولد» یا «دختر سروان» از پوشکین را دید که با همین نگاه به فارسی برگرداندشان. امر کلاسیک یعنی بازگشت به ریشه‌های فرهنگی و زبانی. با نگاهی روایی می‌توانیم دریابیم که کسانی که خانلری به آن‌ها استعانت فکری و نزدیکی کاری داشت نیز چنین دیدگاهی داشتند. این که برای تحول و تغییر باید زبان و تاریخ را به درستی «آموزش» داد و وجه مختلف آن را ضبط کرد. خانلری در راستای همین هدف مدیریت انتشارمجموعه کتاب‌هایی را بر عهده گرفت که می‌توانستند انبوهی از متون ادبیات ایران را به ساده‌گی و دور از قواعد مرسوم به دست مخاطبان جوان‌تر برسانند. از سویی بنیاد فرهنگ ایران به مدیریت او نه تنها در حوزه‌ی چاپ این آثار که فعالیت گسترده داشت در کل تاریخ و فرهنگ و هنر ایران. وظایف این بنیاد پر دامنه و گوناگون بود و به تدریج گسترش یافت و امروز در کسوت پژوهشگاه علوم انسانی مشغول به کار است. انبوه آثاری که در بنیاد تصحیح، ترجمه و منتشر شد چنان به غنای فرهنگی ایران افزودند و منابع دست‌اولی در اختیار ادبیات و هنر ایران گذاشتند که کم‌نظیر است. در عین حال این یکی از ابعاد کار بی‌وقفه‌ی خانلری بود و تلاش او برای ترویج رشته‌ی ادبیات فارسی و هم‌چنین جریان زبان‌شناسی فارسی کم‌نظیر است... تمام این فعالیت‌ها کنار هم از او تصویری متفاوت می‌سازد. مردی آرام که از سویی با بهار حشر و نشر داشت و از سویی دیگر در کافه‌ی «ژرژنوار» نش می‌مانده است. یک مرد آرام که می‌خواست عقاب باشد.



ناهار می‌خورد و گپ می‌زد. هم به شعر نو علاقه داشت اما در قوالب کهن می‌سرود و می‌نوشت. او در میانه آستانه بود و این میانه‌روی‌اش بود که در نهایت چهره‌ای چندسویه از او ساخت. هرچند کار سیاسی کرد در ساختار دولت اما جنس این کار برآمده بود از فرهنگ‌دوستی او و تلاش‌اش برای ترسیم تصویری عمیق‌تر و زبانی‌تر از ایران. او ناسیونالیست یا ملی‌گرایی دوآتشه نبود، بلکه بیش از هر چیز شفته‌ی باورهای زبانی مختلف، از فولکلورهای محلی تا دستور زبان مدرن شده بود. خانلری در نگاه دیگران شخصیتی‌ست که با بسیاری قواعد فکری زمانه‌اش نمی‌سازد. یعنی خط سیاسی روشنی نداشت هرچند با دولت پهلوی در کسوت وزیر هم کار کرد. او بیش از هر چیز متمایل بود به تکثیر وجود خودش به عنوان مردی که مدام کار می‌کند. این شاعری تا کار نشر و استادی. از وزارت تا کار مجله و تصحیح متن. منظره‌های هیولوار... مملو از آفریننده‌گی فرهنگی. و چنین است روایت قصه‌ی پرویز ناتل خانلری. قصه‌ای که هرچند در سال ۱۳۶۹ به پایان رسید اما آثارش مدام زنده‌تر می‌شوند و قابل بحث‌تر، چه دغدغه‌ی زبان و مساله‌ی نگاه «ایران‌شهری» امروز به شدت در بافت فضای فکری ایران دنبال می‌شود و موافقان و مخالفان خود را دارد. امری که خانلری به نحوی در روایت زبانی‌اش تأثیری مهم داشت. برای همین است که او را باید از جنس روشنفکران سنتی دانست که به ریشه‌های بازگشتند که به زعم‌شان باید بیش از پیش درک می‌شد. این بازگشت تفاوت داشت با آن‌چه مثلن سنت‌گرایی چون اخوان‌ثالث پی آن بود. این حرکت تاریخی بود بیشتر تا ادبی و خانلری تاریخ را نیاز داشت تا شکل دقیق‌تری از ایران بسازد در هیات و هویت زبان و هنرش... او این کار را انجام داد و بی تردید یکی از جدی‌ترین چهره‌هایی‌ست که زبان فارسی به او مدیون مانده است. یک مرد آرام که می‌خواست عقاب باشد.

فرم‌های موسیقی که انتخاب کردیم و فرم‌های نمایشی همه در این راستا بودند که افراد مختلف با سنین و علایق مختلف لذت ببرند و این لذت بردن و مجموعه اتفاقات باعث می‌شود به شاهنامه نگاهی متفاوت داشته باشند و با این گنجینه فارسی بیشتر آشنا شوند. شاید به این واسطه بتوانیم سلاطین امروز که شاهنامه برایشان ثقیل است را ترغیب کنیم تا این کتاب را دنبال کنند.

مرا پشت از آزادگان است...

همایون شجریان و سهراب پورناظری در جدیدترین همکاری خود «سی» را روی صحنه بردند



تصانیف مختلفی اجرا می‌کنیم، چون هدف اصلی من و سهراب پورناظری در این پروژه این بود که بتوانیم نسل‌های مختلف را در این کنسرت کنار هم بنشانیم و کاری را خلق کنیم که از چند نسل بتوانیم شنونده و بیننده داشته باشیم و پیام شاهنامه را به آنها برسانیم. فرم‌های موسیقی که انتخاب کردیم و فرم‌های نمایشی همه در این راستا بودند که افراد مختلف با سنین و علایق مختلف لذت ببرند و این لذت بردن و مجموعه اتفاقات باعث می‌شود به شاهنامه نگاهی متفاوت داشته باشند و با این گنجینه فارسی بیشتر آشنا شوند. شاید به این واسطه بتوانیم سلاطین امروز که شاهنامه برایشان ثقیل است را ترغیب کنیم تا این کتاب را دنبال کنند.

بعد از شکل‌گیری ایده صحبت‌های اولیه با «حمید نعمت‌الله» انجام می‌شود. ابتدا تصور می‌شود که از مدیوم سینما نیز بهره گرفته شود؛ اما در نهایت گروه به فکر اجرای نمایش می‌رسد و ویدیومیننگ. بعد از آن هم بخش نمایش شکل می‌گیرد و «نغمه ثمنی» به عنوان نویسنده‌ی نمایش تلاش می‌کند تا اقتباسی امروزی از داستان‌های شاهنامه را داشته باشد و در این میان یکی از عاشقانه‌ترین داستان‌های شاهنامه - زال و رودابه - را به همراه دو داستان دیگر انتخاب می‌کند.

«ثمنی» نمایش‌نامه‌نویس و فیلم‌نامه‌نویس فعالی است و همین روزها هم سریال شهرزاد با قلم او در شبکه‌ی نمایش خانگی در حال پخش است. «ثمنی» در این سال‌ها، آثاری برگرفته از «اسطوره‌ها» را خلق کرده است؛ او پیش از این نیز «اسب‌های آسمان خاکستری می‌بارند» را با برداشتی آزاد از داستان «سیاوش» نوشته بود که البته به قول خودش نتیجه‌ی کار، شایهت چندانی با داستان اصلی شاهنامه نداشت. او در این نمایش‌نامه اما عشق «زال» و رودابه را محوریت داستان خود قرار می‌دهد و دیگر داستان‌های شاهنامه را به عنوان مکملی برای آن در نظر می‌گیرد؛ او درباره‌ی این رویداد می‌گوید: «وقتی پروژه «سی» به من پیشنهاد شد، تصور این بود که از پس متن بر نمی‌آیم چون یک آدمی که عاشق شاهنامه است باید این متن را بنویسد. اما به مرور متوجه شدم که فکرم اشتباه است و در وضعیت فعلی من چالشی با خود ندارم و تمرکز من روی نوشتن متن».

او و دراماتورژ اثر، روزها با هم بحث می‌کنند تا سرانجام ایده‌هایی را از دل شاهنامه بیرون می‌آورند. برای همین است که آنچه در صحنه کنسرت - نمایش «سی» رخ می‌دهد روایت نعل به نعل شاهنامه نیست و برای مثال «پری‌ای» وجود دارد که نمونه‌اش را نمی‌توان در شاهنامه مشاهده کرد؛ اگرچه در اسطوره‌های ایرانی وجود دارد، آن‌طور که ما حوزی می‌گوید: «در قصه اسطوره‌ها، شخصیت گرشاسب با دختری به نام پری ازدواج می‌کند. احتمالاً گرشاسب همان سام است و مادر زال هم همان پری.» در بخش نمایشی این اثر بازیگرانی چون بهرام رادان، سحر دولتشاهی، صابر ابر، مهدی پاکدل، حسین صوفیان و بانپیل شومن حضور دارند.

کنسرت - نمایش «سی» حالا از شانزدهم مرداد ماه در فضای باز مجموعه‌ی فرهنگی - هنری سعدآباد روی صحنه است و همین استقبال مخاطبان نشان می‌دهد که هدف اولیه‌ی خالقان آن که همان آشنایی بیشتر مخاطب با شاهنامه است؛ محقق شده است.

فرهنگ، نگارش و زندگی مردمان این سرزمین را بشناسید، چاره‌ای جز شناخت شاهنامه ندارید.

«موسیقی» این اثر تنها محدود به بخش‌های با کلام نیست و در تمام مدت نمایش حضور دارد و مخاطب بخش‌هایی از موسیقی ایرانی، کلاسیک غربی و نواحی را می‌شنود؛ به نظر می‌رسد «پورناظری» به موسیقی در «سی» به عنوان یک موسیقی متن اثر تصویری نگاه کرده است و برای همین تصانیف و قطعاتی در اثر استفاده می‌شود که در خدمت متن نمایشی باشد بدون آنکه به ساحت موسیقی و به‌خصوص آواز خللی وارد شده باشد؛ او ایده‌ی خودش را هم در استفاده از اشعار داشته است و در عین آنکه از اشعار فردوسی بهره گرفته شده است؛ از اشعاری بهره برده که بر اساس فرهنگ شاهنامه خلق شده‌اند؛ او سناریویی از شاهنامه را در ذهن داشته و اساس آن را با شاعران مطرح کرده و اشعار بر این اساس خلق شده‌اند؛ «ما نگاهی امروزی به شاهنامه داشته‌ایم. این را هم در شعرها می‌توان مشاهده کرد و هم در نمایش‌نامه‌ای که خانم ثمنی آن را خلق کرده است. اما اصولاً استفاده از اشعار شاهنامه در موسیقی ایران کمتر از دیگر شاعران مورد توجه قرار گرفته است.

اشعار فردوسی با هدف دیگری خلق شده‌اند و به همین خاطر گذاشتن آواز یا تصویر روی آنان مشکل است. این اثر یک موسیقی حماسی است و چندان مطابقتی با موسیقی ردیف - دستگاهی ما ندارد. البته ما در این اثر هم قطعه‌ای بر اساس شعر فردوسی داریم که از الحان نواحی بهره برده‌ایم. با تمام این احوالات فراموش نکنید که هدف ما این بود که اثری خلق کنیم که یک جوان امروز ایران بتواند با آن ارتباط برقرار کند.»

پیش از این «همایون شجریان» نیز درباره‌ی این مساله چنین توضیح داده بود: «قطعه مرکز این پروژه شاهنامه فردوسی است. چه در اشعاری که برای موسیقی انتخاب می‌شود و چه در متنی که خانم ثمنی زحمت کشیدند؛ اما تمام اشعار ما از شاهنامه نیست. ما موسیقی‌های مختلف و

حرفه‌مان - موسیقی - از کودکی با شعر سر و کار داشته‌ایم، از حافظ و مولانا و سعدی گرفته تا بسیاری دیگر از شاعران؛ اما من خودم به شکل شخصی آشنایی چندانی با «فردوسی» نداشتم تا اینکه حدود دو سال قبل فرصتی دست داد تا با این شاعر بزرگ و همچنین اثر شگرفش در زندگی من بود. اینکه چرا شاعری که تا این اندازه در فرهنگ و هویت ما ایرانیان مهم است و چنین تأثیرات عظیمی در موسیقی و همچنین فرهنگ ما گذاشته تا این اندازه ناشناخته باقی مانده است؟ این دغدغه مدت‌ها فکر مرا به خود مشغول کرد تا روزی با «همایون» عزیز درباره‌ی این ماجرا صحبت کردم و دیدم که ایشان هم چنین دغدغه‌ای دارد و نطفه‌ی اولیه‌ی روی صحنه رفتن این اثر شکل گرفت. با خودمان فکر کردیم باید کاری انجام شود تا شاید تلنگری به جوانانی باشد که خوشبختانه در این سال‌ها توانسته‌اند با موسیقی ما ارتباط برقرار کنند و حالا از همین فرصت می‌توان بهره گرفت تا شاید آشنایی بیشتری با «فردوسی» و «شاهنامه» پیدا کنند. هیچ‌کس نمی‌تواند این مساله را نادیده بگیرد که مردمان ما در ایسن روزها به خصوص جوانان از ریشه‌هایشان فاصله‌ی بسیاری گرفته‌اند.

از گذشته و هویت خویش چیزی نمی‌دانند؛ جز چیزهایی ساده و ابتدایی که به همان هم افتخار می‌کنند؛ اما مگر می‌شود به امروز و آینده‌ی کشور فکر کرد بی‌آنکه از گذشته‌اش چیزی دانست؟ ضمن اینکه منظور من از شناخت، شناختی عمیق است نه اطلاعات نادرستی که آدم‌ها این روزها از شبکه‌های اجتماعی کسب می‌کنند. در حالی که دستگاه‌های دولتی - در تمام سال‌هایی که گذشته است - توجهی به این مساله نداشته‌اند و نمی‌توان امیدوار بود که به عنوان یک دغدغه‌ی جدی برایشان مطرح باشد؛ این وظیفه خواهان‌خواه بر دوش هنرمندان قرار می‌گیرد تا به سهم خود کاری انجام دهند که جوانان نگاهی به گذشته‌ی خود داشته باشند. «شاهنامه» شناسنامه‌ی راستین ما ایرانیان است. اگر بخواهید تاریخ،

استاد آواز ایرانی است و هم ما توانمان در خلق نواهای موسیقی ردیف کم نبوده؛ اما به گمانم این راه تنها راه ادامه حیات این درخت کهنسال در باغ ایرانی امروز است و اما «سی» این رویای دیروز و حقیقت امروز از دل صدها روز عشق‌بازی و پیوند با شاهکار فردوسی بزرگ شکل گرفت. آری شاهنامه را بخوانید تا بدانید چه بر ما گذشت که نتوانستیم تاب بیاریم و رستم و اسفندیار و زال و رودابه و سهراب را به روی صحنه کارمان بکشانیم. «شاهنامه» شناسنامه راستین ما ایرانی‌هاست. اگر با آن آشنا شوید، شما هم با ما هم‌رای می‌شوید. روزی با «همایون» جان بودیم که خیال، ما را به سفری برد؛ به خانه‌ای که «فردوسی طوسی» در حال سپری کردن سی سال رنجش بود. به هم گفتیم: «چه کسی جز یک عاشق نیروی آن را دارد که از تمام هستی‌اش در راه حفظ فرهنگ سرزمینش بگذرد؟ از فرزند و همسر و دستمایه و سرمایه؟ از دار و ندار بگذرد تا به عشق‌اش برسد؟ و چه عشقی پاک‌تر از عشق به فرهنگ و سرزمینی که مادر فرهنگ‌ها و تمدن و زادگاه اولین ملت روی کره خاک است؟ «سی» در روایت ما بود اما از آن روز «سی» برابرم حقیقتی شد که اگر از این پس با «تنبور» در گوشه یک خیابان بنشینم و عمرم را برای شناساندن دوباره فرهنگ ایران عزیزم صرف کنم زمان مرگ بدهکار قلب و احساس و روانم نیستم و از آن روی که خداوند در این سی و چهار سال، لحظه‌ای دست مرا رها نکرده، با یاری «همایون شجریان» - حنجره گویای ایران زمین - این رویا محقق شد تا راهمان را با زایش «سی» پی بگیریم که الحق کاری بود و هست بس دشوار.»

این‌ها «سهراب پورناظری» درباره‌ی انگیزه‌اش از اجرای «سی» نوشته است. داستان به مدتی قبل یاز می‌گردد. به آشنایی عمیق‌تر آهنگساز اثر - سهراب پورناظری - با شاهنامه و مطرح کردن این ایده با «همایون شجریان» خواننده. خودش درباره‌ی این اتفاق چنین توضیح داده است: «ما به واسطه‌ی

از خداینامه و آثاری چون اردشیر بابکان و یادگار زریران و یادگار بزرگمهر ارائه داده است. او همچنین توانست از عربی شدن زبان رایج فارسی جلوگیری کند. «شاهنامه» به خاطر گنجینه‌ی بزرگ و آوازه‌های فارسی آن، برای موجودیت زبان فارسی اهمیت بسیاری دارد؛ این اثر کهن‌ترین اثر شعر فارسی است که به طور کامل به دست ما رسیده است، می‌توان تأثیر بزرگ این کتاب را بر آثار هنرمندانی چون شیخ فریدالدین عطار، عمر خیام، شیخ اشراق سهروردی، مولانا، سعدی و حافظ مشاهده کرد. اما مهم‌ترین داستان‌های شاهنامه عبارتند از داستان زال و رودابه، داستان هفت‌خان رستم، داستان رستم و هفت گردان در شکارگاه افراسیاب، داستان رستم و سهراب، داستان سیاوش، داستان رفتن گیو به ترکستان، داستان فرود سیاوش، داستان اکوان دیو، داستان بیژن و منیژه، داستان رزم یازده رخ، داستان گشتاسب و کتیون، داستان هفت‌خان اسفندیار، داستان رستم و اسفندیار و داستان رستم و شغاد که هم‌اکنون سه داستان از آن - زال و رودابه، رستم و سهراب و رستم و اسفندیار - در فضای باز کاخ نیاوران هر شب میان جمعیتی حدود چهار هزار نفر روی صحنه می‌رود.

● روایت امروزی از شاهنامه

«مرا پشت از آزادگان است راست... روزگار بر این سان گذشت که تقد عمر، خرج تلاش برای آشتی دوباره‌ی مردمان با فرهنگشان شود، نه تنها از راه و رسم هنرمندی بلکه از راه مردم‌داری و درک روزگاری که در آنیم که اگر میزان، تنها خلق اثر هنری بود، راه، تفاوت دیگری داشت؛ اما من و همراه بزرگم «همایون» روزگار و توانمان را در مسیری هدایت کرده‌ایم که از دلش کودکان و بزرگانی در پیوند با نغمه‌های سرزمینشان عمر سپری کنند؛ از این روی بود که تهمورس و من، «چرا رفتی» - «ها» و «کولی» - «ها» و «آرایش غلیظ» - «ها» و «رگ خواب» - «ها» و... را با صدای آسمانی «همایون» به گوش بسیاری رساندیم. آری هم او

«مرقوم فرموده بودید که فردوسی «پاترون» ایران است. بنده هم وقتی با خود فکر می‌کردم، دیدم ایران در تاریخ پیش از اسلام خود یک رهبر سیاسی داشته و یک رهبر معنوی. رهبری سیاسی آن، کوروش و رهبر معنوی آن، زردشت بود. پس از اسلام اگر یعقوب لیث پیروز شده بود، احتمالاً به جای کوروش، رهبر سیاسی این دوره از تاریخ ایران می‌شد؛ ولی با شکست او، هر دو این وظایف به گردن فردوسی افتاد. فردوسی رهبر سیاسی و معنوی این دوره از تاریخ ایران است و به قول جنابعالی «پاترون» ایران است و دکتر صفا او را پدر ملت ایران نامیده است.»

این‌ها «جلال خالقی مطلق» در نامه‌ای در پاسخ به دعوت «محمدعلی اسلامی ندوشن» برای رماندازی بنیاد ایران سرای فردوسی نوشته و «فردوسی» را پاترون ایران خوانده است؛ اما آیا همان‌طور که دکتر صفا اشاره کرده است؛ باید فردوسی را پدر ملت ایران دانست؟ با وجود آنکه می‌گویید «شاهنامه» شناسنامه‌ی ما ایرانیان و یکی از مهم‌ترین آثاری است که در ادبیات ایران خلق شده است؛ اما اهمیت واقعی آن در چیست؟ ضرورت خلق آثار هنری به زبان امروز و با مقتضیات کنونی کدام است؟ اینها پرسش‌هایی است که نمی‌توان در یک گزارش ساده به آنها پاسخ داد و بدون شک نیاز به تالیف صدها کتاب، مستند و مقاله‌ی تحقیقی دارد که تاکنون نیز انجام شده است؛ اما «میرحسین ماحوزی» که به عنوان دراماتورژ کنسرت - نمایش «سی» فعالیت کرده و سال‌هاست مشغول تحقیق درباره این اثر است، درباره‌ی این موضوع می‌گوید: «شاهنامه فردوسی یک اثر حماسی است که بیشترین تأثیر را در دوره خودش و دوره‌های بعد از فردوسی داشت. این کتاب در دوره خودش روند گم‌شدن زبان فارسی را قطع کرد و نه تنها باعث شد زبان فارسی تثبیت شود و باقی بماند، یک فرهنگ افتخارآمیز را برای تاریخ این مرز و بوم به وجود آورد.

تقریباً تمامی آثار حماسی بعد از شاهنامه تحت تأثیر این کتاب قرار گرفتند و شعرا به تأثیر از فردوسی حماسه تاریخی و مذهبی سروروند. هیچ‌کدام از آن آثار هم در طول زمان به شکوه شاهنامه نرسیدند. هیچ ادیبی در ایران وجود ندارد که به هر نحوی یک تلمیحی به داستان‌های شاهنامه نداشته باشد. شعرايي چون سنایی، عطار و مولانا به شکلی نمادین، داستان‌های شاهنامه را بازتعریف کردند و شعراي دیگری چون حافظ و خاقانی هم بیشترین تلمیح را به شاهنامه دارند. شاهنامه در عهد معاصر هم در میان ادبا خیلی زنده است.

شاهنامه جایگاه مهمی در زبان و ادبیات فارسی دارد و لزوم معرفی آن به نسل‌های آتی کاملاً حس می‌شود. از آن طرف به نظر می‌رسد تاریخ‌نگاری شاهنامه اگرچه با فاصله‌سرای همراه است؛ همچنان مطالب موجود در آن اطلاعات دقیقی درباره‌ی این دوران می‌دهد. هیچ منبعی نمی‌تواند چون شاهنامه درباره‌ی رسوم کشورداری و آیین‌های اداری و درباری در ایران پیش از اسلام چون اخذ مالیات، سکه زدن، نوشتن نامه‌های دولتی، فرستادن و پذیرفتن سفیر، تشکیلات سپاه، سلاح‌های جنگی، رسم تاج‌گذاری، آیین باردادن و غیره و حتی زندگانی روزمره‌ی ایرانیان در آن مقطع چنان تصویر دقیقی را ارائه دهد. ضمن آنکه فردوسی با شاهنامه‌ی فردوسی، ترجمه‌ی شاعرانه‌ای

درست مثل «پیرمرد و دریا»ی ارنست همینگوی

«کوه نادری هم کوه یخی است با بخش پیدای اندک و بخش ناپیدای عظیم. گفتیم که، فیلم اگر چه رئالیستی جلوه می‌کند به مرور از واقعیت منتزع می‌شود.

سینمای رنج

چطور فیلم کوه می‌تواند یک فیلم انقلابی محسوب شود

کریم نیکونظر
منتقد

را قوی، مصمم و کوشا نشان دهد و مثل کوه، بالاراده به تصویر بکشد. این تغییر فقط محتوایی نبود و نادری مثل هر شاعری، به‌دنبال کشف واژه‌ها و عبارات (اینجا تصاویر) ویژه‌ای برای بیان کارش گشت. دستور زبان او به‌آرامی، از دل نقاشی‌های امپرسیونیستی و کولازها، بیرون زد. از گدار «جامپ کات» را یاد گرفت و از آنتونیونی «عمق بخشیدن به فضا» را. فیلم‌به‌فیلم دستور زبان خاص خودش را سر و شکل داد و چنان سخت‌گیرانه و با نوعی مازوخسیم پیگیر شکل‌دهی به سازو کار فیلمسازی‌اش شد که کم‌کم به ایجاز رسید. حالا او در محدوده‌ی معمول سینمای ایران نمی‌گنجد و می‌خواست در هم‌جای عالم، از غرب تا شرق، فیلم بسازد، فیلم‌هایی که «همه» بفهمند و مثل یک شعر، شیفته‌ی تک‌تک واژه‌ها، احساس و فضای آن بشوند. این امیر نادری اسطوره‌ای است، کسی که هر چند سال یک‌بار در گوشه‌ای از دنیا سر و کلاه پیدا می‌شود و به اسطوره‌اش پروبال می‌دهد؛ با فیلم‌هایی که می‌سازد، با حرف‌هایی که می‌زند و کارهایی که می‌کند. می‌گویند او در مصاحبه‌ای گفته که می‌تواند در یک لحظه از همه‌ی چیزهایی که دوست دارد دل بکند. نادری همان‌جا به قهوه‌اش اشاره می‌کند و می‌گوید که عاشق قهوه است اما از الان دیگر نمی‌خورد! او نوشیدن قهوه را ترک می‌کند تا نشان دهد که چقدر خودساخته است. می‌گویند زمان ساخت «آب، باد، خاک» گاو مرده‌ی ورم کرده‌ای را می‌خواست تا شکمش را بدرد. همه‌ی آدم‌های

سر صحنه حالشان از این حیوان گندیده به‌هم می‌خورد. ولی این نادری بود که انگار متوجه بو و کثافت نمی‌شد و حیوان را می‌درید. می‌گویند که او از ایران عازم انگلستان شد تا فیلم «۲۰۱۱: ادیسه فضایی» استلنی کوبریک را روی پرده ببیند و با کارگردان حرف بزند. خوب، چه کسی این جنون و عشق را ستایش نمی‌کند؟ چه کسی چنین آدم‌سی را ارج نمی‌دهد؟ این امیر نادری، اسطوره است و هر فیلمش، ناگزیر تکان‌دهنده، بزرگ و حیرت‌انگیز است.

اما فیلم‌ها حیات مستقلی دارند و بدون نام و عنوان کارگردان‌ها هم در تاریخ می‌مانند یا حذف می‌شوند. فیلم‌های امیر نادری هم مثل هر اثر هنری دیگری جدا از او بررسی می‌شود. هنوز نقدهای تندوتیز منتقدان روی فیلم «دوند» را می‌شود به‌یاد آورد که فیلم را سردرگم، بد، فاقد صمیمیت و صداقت می‌دانستند و فیلمساز را هم بی‌سواد و اُمی به حساب می‌آوردند که با نام ونگوگ و گوگن و آنتونیونی و هاکس تصویری جذاب از خودش می‌سازد. این نقدها می‌گفت که فیلم‌های او نه در دوره‌ی اول (خداحافظ رفیق، تنگنا، تنگسیر) و نه در دوره‌ی بعد (انتظار، مرثیه، جست‌وجو ۱ و ۲، دوند) ربطی به نقاشان و سینماگران بنام ندارد و بیشتر کولازی ناشی از بی‌سوادی است. فیلم‌ها را بی‌هویت می‌دانستند و می‌گفتند چنان در روایت قصه صاف و ساده‌اش عاجز است که به‌ناچار به ضدقصه پناه برسد. «دوند» و «آب، باد، خاک» فیلم‌های منحط و قلابی ارزیابی

شدند که نه چیزی از درام در آن‌ها هست نه نشانی از سینما. این امیر نادری، نه جذاب بود نه هیجان‌انگیز. محصول ذهن نقاد منتقدانی بود که از تماشای تجربه‌های او عصبانی بودند و گمان می‌کردند که به او بیش از حد بها داده شده. پس علم مبارزه با او را در دست گرفتند. مبارزه با چه کسی؟ آن‌ها خواهان شکست امیر نادری اسطوره‌ای بودند تا نادری ضعیف، بی‌سواد، اُمی و بازنده را جایگزین آن کنند. آیا این دومی حقیقت داشت؟ و آیا این بازی برنده‌ای داشت؟ راستش حتی اگر نادری بی‌سواد واقعیت ماجرا بود (که نبود و نیست) باز هم افسانه و اسطوره از هر واقعیت دیگری مؤثرتر بود. حقیقت این است که نادری همان یک‌مسواری بود که از اواخر دهه‌ی پنجاه شمسی تا همین الان یک‌تنه فیلم‌های محبوب خودش را می‌سازد و بی‌توجه به خواست باقی مردم راه خودش را می‌رود. چنین آدمی قطعاً افسانه‌ای است.

● فیلم کوه چه جور فیلمی است

ما در «کوه» با فضایی رئالیستی، آدمی تنها و تک‌افشاده در اوج فقر و فلاکت مواجهیم. در این فیلم هم مثل «آب، باد، خاک» مسئله‌ی اصلی ایستادگی طبیعت در برابر قهرمان مطرح است، قهرمانی که نمی‌خواهد به سرنوشت تن بدهد. زور آزمایی بین این دو مهم است: یکی تقدیر محتوم بشر و دیگری تلاش برای شکست آن. اگر در «دوند» و «آب، باد، خاک» سختی‌های سفر قهرمان‌ها را مقاوم

و سرسخت‌تر می‌کرد و ابزار فرهنگ (سواد)، وسایل کشاورزی) به آنها کمک می‌کرد تا این طبیعت بی‌تفاوت به سرنوشت بشر را تسلیم خود کنند در «کوه» ما با موقعیتی ایستا روبه‌رویم، با کوهی که نمی‌گذارد آفتاب دیده شود و هیچ آگاهی‌ای (فرهنگی) وجود ندارد جز این که این عنصر طبیعی خواهان شکست و فروپاشی آدم و تسلیم اوست. نقطه‌ی اصلی درام مواجهه‌ی آگوستینو با کوهی است که هیچ حرکتی نمی‌کند اما چنان سایه‌ی سنگینی دارد که اجازه‌ی زیست به کسی نمی‌دهد.

فیلم تازه‌ی نادری مثل «دوند»، «آب، باد، خاک»، «دیوار صوتی»، «کات» و حتی «وگاس»، یک داستان واقعی» تحت تأثیر هنر امپرسیونیست‌ها به نوعی برداشت ذهنی از واقعیت بدل می‌شود. همه‌ی این فیلم‌ها به آرامی از فضای واقعی و رئال فاصله می‌گیرند و توهمی می‌شوند. آنچه که در انتهای این فیلم‌ها می‌بینیم حرکت به سمت دنیای وهم‌آلود، ترسناک و آکنده از رنجی است که قهرمان فیلم لجویانه وارد آن می‌شود تا پیروز میدان شود. در «آب، باد، خاک» جوشش آب، بیسش از آن که معجزه‌ای باشد پاداش سرسختی قهرمان فیلم است که دیوانه‌وار زمین را خراش می‌دهد تا از دلش آب را، مایه‌ی حیات را بیرون بکشد. در «کوه» ضربات پیاپی آگوستینو و جیوانی به کوه سنگی و طنین ترسناک آن که با صدای زوزه‌ی گرگ‌ها آمیخته می‌شود در نگاه اول، تلاشی طنزآلود به‌منظر می‌رسد ولی کم‌کم

مکالمه‌ی فیلم با تماشاگر

تسلیم‌شدگان کلیسا و باورهای خرافی، در نهایت به نفع عقل عمل می‌کند و ابرمرد نیچه‌ای‌اش را در مواجهه با شیوه‌ی زندگی مؤمنانه‌ی آن‌ها نشان می‌دهد. این جاست که اومانیم لخت‌وعور او خودش را نشان می‌دهد: مثل «دوند» و «آب، باد، خاک» انسان عاملیت پیدا می‌کند و با یاری گرفتن از توانایی‌های انسانی می‌تواند بر آشوب جهان برتری یابد. فیلم‌های نادری همگی با صحنه‌های درخشان پیروزی شکوهمند انسان بر طبیعت به پایان می‌رسند و به قول دکتر امیرعلی نجومیان یادآور سمفونی نهم بتهوون، به‌خصوص چکامه‌ی شادی آن، هستند. ایمان به انسان و مقابله‌ی او با قدرت

پیدای اندک و بخش ناپیدای عظیم. گفتیم که، فیلم اگر چه رئالیستی جلوه می‌کند به مرور از واقعیت منتزع می‌شود. کافی است سکانس رویایی آگوستینو را به یاد بیاوریم که به آوازخوانی همسرش می‌رسد و انگار در دنیایی خارج از جهان مادی اتفاق می‌افتد یا صحنه‌ی پایانی را که آگوستینو جوان را کنار جیوانی نابالغ می‌بینیم. در این جهان است که ما شاهد تلاش گناه‌آلود و داستایوفسکی‌وار قهرمان برای رهایی از چنبره‌ی قدرت هستیم. آن‌هم نه به مدد نیروی ایمان کلیسایی که به کمک ایمان به انسان. نادری انگار با شرح داستان خود در پسای کوه لاتمار ایتالیا و مواجهه با

آیا «کوه» فیلمی استعاری است؟ این نکته به سادگی قابل فهم است: زندگی زیر سایه‌ی کوه، تأکیدهای بی‌حدوحصر روی صلیب‌ها، پیچ‌هایی که مدام درباری مرتد شدن آگوستینو شنیده می‌شود و حضور غیرمنتظره‌ی آگوستینو در سقاخانه و خاموش کردن شمع، همگی ما را به این نتیجه می‌رسانند که فیلم، از ایمان حرف می‌زند و هر آن چه که هست آن‌چیزی نیست که دیده می‌شود. این کوه، فقط یک کوه نیست. همان‌طور که سایه‌ی آن روی زمین هم سایه‌ای معمولی نیست. درست مثل «پیرمرد و دریا»ی ارنست همینگوی، «کوه» نادری هم کوه یخی است با بخش تنگسیتی با موقعیت‌های عاشقانه همراه کند، او

مقاومت مرد و خستگی‌ناپذیری‌اش در برابر رنج، تماشاگر را اسیر می‌کند. این رنج، رنجی که همه‌ی قهرمان‌های فیلم‌های نادری می‌برند (از پسرچی ناشنوی فیلم «دیوار صوتی» تا دختر «هارتن» که بی‌وقفه جدول حل می‌کند تا پسر ژاپنی فیلم «کات» که زیر مشت‌ولگد یا کوزاها خرد و خمیر می‌شود) تماشاگر را می‌آزارد، او را وسوسه می‌کند که فیلم را رها کند و به جنون شخصیت‌ها ایمان بیاورد. و نادری درست در همین جاست که سرسختی می‌خواهد. تماشاگر فیلم‌های او مثل عبور از مسیری برهوتی اما سنگلاخی است، تجربه‌ای که با رنج به دست می‌آید و همذات‌پنداری، انگار، درست در لحظه‌ی رسیدن به این کلافه‌گی ایجاد می‌شود، درست در جایی که تماشاگر باید تصمیم بگیرد در سالن بماند یا فیلم را رها کند. معجزه‌ی پایانی، پاداش این صبر و استقامت و تلاش، در انتها نصب قهرمان / تماشاگر می‌شود.

این دنیای وهم‌آلود تنها با تلاش یکسره‌ی قهرمان به آخر می‌رسد، سینمای جهان عبور از دالان توهم را بارها نشان داده؛ مثلاً هری کال در «کالمه» و تراویس بیکل در «راننده تاکسی» همین مسیر را می‌روند و به دو نتیجه‌ی مختلف می‌رسند. نادری توهم قهرمان‌تهایش را به مبارزه‌ی جان‌فرسا برای نجات بدل می‌کند. از نظر فرم، عبور از مرحله‌ی واقعیت و سیر در دنیایی غیرواقعی همان ایده‌ای است که نادری سال‌های سال به دنبال آن است: کوششی برای رها کردن روایت قصه و نزدیک شدن به شعر. کاری که شاعر با واژه‌ها و عبارات می‌کند تلاش برای آشنایی‌زدایی از مفهوم معمول آن‌ها و ساخت یک دنیای تازه است. نادری می‌کوشد که در سینما با فضاسازی، حذف عناصر دراماتیک و دوری از عادات مرسوم سینما به آن برسد. تلاش او دو جنبه‌ی کاملاً فیزیکی دارد: کار روی تصاویر به مثابه‌ی نزدیکی به بیان امپرسیونیستی واقعیت و پرداختن به جلوه‌های صوتی برای ساخت دنیای واقعی و بعد، عبور از آن. این که او تا چه موفق است به بررسی فیلم‌به‌فیلم بستگی دارد: در «دوند» موفق است اما در «آب، باد، خاک» افراطی عمل می‌کند. در «کوه» مؤثر است اما در «دیوار صوتی» و «هارتن» شکست‌خیز و سادیستی است. در «وگاس»، یک داستان واقعی» تکان‌دهنده و پرمعناست اما در «کات» تکراری است. با این همه او مدام در حال شرح و بسط دنیایی است که به آن ایمان دارد.



«خانه‌ی پوشالی» سریالی است درباره‌ی قدرت و ثروت؛ درباره‌ی فروختن روح آدمی به شیطان و رشد و پیشرفت مادی با رهاسازی جنبه‌های شروانی آدمی. موضوع اصلی شیوه‌های به قدرت رسیدن شخصیت‌هایی است که هدفشان هیچ چیز متعالی نیست، که بیش از هر هدف عالی و شگفت‌انگیزی، دستیابی به قدرت خواست اصلی‌شان است.



فرا سوی نیک و بد

فصل پنجم خانه‌ی پوشالی درباره‌ی استقرار و امتداد قدرت است

می‌شوم!

زوج فرانک و کلر آندروود چه چیزی دارند که تا این اندازه مخاطبان را سرگرم می‌کنند؟ چه نیروی شگفت‌انگیزی در وجودشان هست که هر تماشاگری را به دنبال خود می‌کشند؟ «خانه‌ی پوشالی» چرا تا این اندازه مهم است و چطور بعد ۵ فصل همچنان مهم‌ترین سریال سیاسی روز جهان به حساب می‌آید؟ جواب همه‌ی این سوالات در خود سریال هست!

«خانه‌ی پوشالی» سریالی است درباره‌ی قدرت و ثروت؛ درباره‌ی فروختن روح آدمی به شیطان و رشد و پیشرفت مادی با رهاسازی جنبه‌های شروانی آدمی. موضوع اصلی شیوه‌های به قدرت رسیدن شخصیت‌هایی است که هدفشان هیچ چیز متعالی نیست، که بیش از هر هدف عالی و شگفت‌انگیزی، دستیابی به قدرت خواست اصلی‌شان است. فرانک و کلر آندروود از هیچ کار خبیثانه‌ی پرهیز نمی‌کنند و هر جنبه‌های را که جلوی راهشان قرار بگیرد سربسته می‌کنند. آن‌ها از جلوه‌های شر نمی‌ترسند بنابراین یکسره در حال معامله، توطئه‌چینی و حذف رقیبانند. آن چیزی که تماشاگر را جلب می‌کند جنبه‌های شیطانی کار است، تلاشی که هیچ محدودیتی را نمی‌پذیرد و جز با رسیدن به هدف دست از کوشش بر نمی‌دارد. چرا این جنبه‌ی شروانی تماشاگر را جذب می‌کند؟ شاید چون مثل هر درام بزرگی، مسیر تسلط نیروی شیطانی بر قدرت سیاسی بخشی از نظریات درباره‌ی سیاست را تأیید می‌کند و در عین حال به اراده‌ی معطوف به قدرت آدمی هم تنه می‌زند. انکار که خواست قلبی مردم را در خود دارد و نیروی شر خفته‌ی تماشاگر را آزاد می‌کند.

اما «خانه‌ی پوشالی» یک درام درست و دقیق است. اعمال فرانک و کلر آندروود هوشمندانه، گاهی آمیخته به توطئه و گاهی با استفاده از خلل قانونی است. تماشاگر شاهد رفتار منطقی و عقلایی آن‌هاست و می‌بیند که توطئه‌چینی آن‌ها با چه چشم‌اندازی شکل می‌گیرد. پس طراحی قصبه به گونه‌ای است که هوش شخصیت‌ها را نمایان می‌کند و آدم‌های اصلی و قطب‌های مخالف آن‌ها همگی باهوش و تیزبین‌اند و در عین حال قادرند که بازی را به نفع خودشان تغییر دهند. مهم‌تر، نوع شخصیت‌پردازی است: ما در «خانه‌ی پوشالی» با جبهه‌ی مثبت روبه‌رو نیستیم، همه‌چیز در جبهه‌ی شر می‌گذرد و اتفاقاً برخی از افراد شرورتر از آندروودند. بنابراین در لحظاتی این زوج شیطانی برجسته‌تر از افراد دیگر به نظر می‌آیند و تماشاگر دوست‌ش‌شان می‌دارد. هوشمندی در طراحی شخصیت‌ها و قصبه، کار را به جایی می‌رساند که ما نگران این جنایت کاران دلشاین

فصل پنجم از چه حرف می‌زند

این ماجرا را پیش‌بینی می‌کند اما به طرز خلاقانه‌ای از آن می‌گذرد. جالب‌تر دعوی انتخاباتی و اعتراض‌های مردمی به نتایج است که در «خانه‌ی پوشالی» با قصبه‌پردازی نویسندگان خلاقش به نوعی درگیری قانونی بدل می‌شود. می‌بینید؟ سریال مدام به مسائل روز اشاره می‌کند و تماشاگرش، به‌خصوص تماشاگر آمریکایی مشتاق می‌شود تا سریال را دنبال کند.

یک سازمان تروریستی شبیه داعش که می‌تواند مردم آمریکا را نگران کند. فرانک آندروود با هوشمندی اقدامات آن‌ها را برجسته می‌کند و با این کار، بازی را عوض می‌کند. اما این تنها نکته‌ی مهم سریال نیست: اگر اجرای ترامپ و دست داشتن روس‌ها در انتخابات را پیگیری می‌کنید، می‌دانید که اگر اسنادی این دخالت را تأیید کنند ترامپ استیضاح می‌شود. «خانه‌ی پوشالی» به نوعی

ترور نخواهیم شد. ما خود ترور می‌کنیم»، وعده‌ی یک فصل پرتنش را می‌دادند. فصل پنجم هم پرمعنا شروع می‌شود. نمی‌خواهیم قصبه را لو بدهیم ولی بد نیست بدانید که آندروودها باز هم یک بزرگ برنده رو می‌کنند و مثل سیاستمداران دنیای واقعی ایالات متحده با استفاده از ترس مردم از ترور، بازی را به نفع خودشان تغییر می‌دهند. مسئله، در استفاده از سازمان «آیکو» است؛

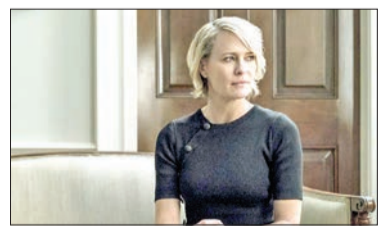
در فصل چهارم ماجرای رابطه‌ی کلر و فرانک به اوج خود رسید: وقتی کلر، فرانک را تهدید کرد که یا مقام معاون رئیس‌جمهوری را به او بدهد یا منتظر اعلام رسمی جدایی‌اش باشد همه‌چیز تغییر کرد. ترور فرانک و سکانس انتهایی فصل که نقطه‌ی عطف «خانه‌ی پوشالی» هم بود وعده‌ی اتفاقات هیجان‌انگیزی را می‌داد. وقتی کلر و فرانک رو به دوربین به تماشاگر می‌گفتند: «ها تسلیم



چه کسانی فصل تازه را ساخته‌اند

درست مثل رابین رایت که یک‌بار دیگر پشت دوربین رفته آن‌هم در حالی که نقشش از همیشه پررنگ‌تر شده. او باید جلوی دوربین کلر آندروود را امروزتر از همیشه نشان می‌داد و در عین حال پشت دوربین حواشش به طراحی فضا و وقایع می‌بود. اجرای او مثل کارگردانی‌اش

تا فصل چهارم جمعی از مشهورترین کارگردان‌ها در ساخت سریال مشارکت کردند: از دیوید فینچر تا جیمز فولی، جوشل سماخر و جودی فاستر. و جالب‌تر حضور رابین رایت بین سازندگان سریال بود. با این حال فصل پنجم از این نظر شگفتی‌ساز است: اولین نام مهم در فهرست کارگردان‌ها حضور آنتیو کاهولا، کارگردان بنام لهستانی است که شاگرد و دستیار آندری وایدا بوده و فیلم‌های ژانر می‌سازد. او دو اپیزود سریال را کارگردانی کرده و لحن و رنگ و طعم و بوی کارهای خودش را وارد آنها کرده است. اگر



در فصل‌های قبل قابل توجه است. نفر چهارم، مایکل موریس است، تهیه‌کننده و کارگردانی که همین روزها سریالی به نام «حیوانات سیاسی» را درباره‌ی کاخ سفید در حال پخش دارد. در کنار این جمع نباید نام راکسان دوسن را فراموش کرد که بازیگر است و به‌نسبت دیگر سازندگان سریال کم‌تجربه‌تر. این ترکیب، فصل پنجم را پرشتاب‌تر و خوش‌رتم‌تر از فصل‌های دیگر ساخته‌اند.

فصل پنجم سیاسی تر است

بینندگان پیش برویم و به پیشبرد سریال در مسیرهای مختلف و گشودن درهای متفاوت ادامه دهیم و اجازه ندهیم دستانمان به راحتی رو شود و قابل پیش‌بینی شویم. با این همه نمی‌شود انکار کرد که سیاست روز یکی از دستمایه‌های نویسندگان سریال است. نکته‌ی مهم این است که فصل تازه «خانه‌ی پوشالی» سیاسی‌تر از باقی فصل‌هاست:

این‌جا با خود سیاست و شگردهایی برای کنترل قدرت مواجهیم، با این موضوع که چطور می‌شود قدرت را حفظ کرد. «خانه‌ی پوشالی» از فصل چهارم تلاش می‌کند تا این قدرت را نزد خاندان آندروود حفظ کند و برای این کار انواع توطئه‌ها و معامله‌ها را مطرح می‌کند. اعمال خبیثانه‌ی فصل‌های قبل تلاشی برای به قدرت رسیدن بود ولی فصل پنجم، باید ردپای خیانت‌ها، دروغ‌ها، تبهکاری‌ها و... پاک شود. در ضمن دشمنان بیشتر شده‌اند و همه‌چیز شبیه یک بازی شطرنج به نظر می‌رسد. راه‌حل‌های آندروودها تکان‌دهنده و خلاقانه است، سیاست‌ورزی پیچیده و به‌موقعی که خطر نابودی قدرت را از میانه برمی‌دارد. فصل پنجم، پرشتاب، پر تعلیق و پرمعناست.

احتمالاً می‌دانید که شبکه‌ی «تلفیکس» زمان انتشار فصل جدید را کمی دیرتر از همیشه اعلام کرد. برخی از عوامل سازنده این سریال، علت تأخیر را انتخابات ریاست‌جمهوری ایالات متحده عنوان کردند.

یعنی چه؟ به‌نظر می‌رسد که نویسندگان «خانه‌ی پوشالی» منتظر نتیجه انتخابات



بوده‌اند تا با توجه به آن داستان سریال را ادامه دهند. اگرچه خیلی از عوامل سریال حاضر نیستند تا نسبت سریال با واقعیت را بنویزند اما واقعیت چیز دیگری را ثابت می‌کند. کوین اسپسی گفته: «ها هیچ وقت نگران این نبودیم که براساس اتفاق‌های روز جلو برویم. اصلاً دغدغه‌ی آن را هم نداریم. تنها سعی مان بر این است که به هدفمان وفادار بمانیم. یکی از مهم‌ترین وجوه قضیه برای من شخصاً این است که خلاف حدس چگونه در سریال منعکس می‌شود.

سه سال بعد از تولید «ارتش سری» در سال ۱۹۸۱ جرارد گلیستر به بی‌بی‌سی پیشنهاد کرد قصه‌ی کسلر را بسازد. ایده‌ی او براساس ماجرای جست‌وجوی گروه‌های مختلف سیاسی و قضایی در اروپا بود. آن‌هایی که برای کشف جنایتکاران جنگی تحقیق می‌کردند.

معمای جنگ

سریال کسلر که ادامه‌ی مجموعه‌ی به‌یادماندنی ارتش سری است در شبکه‌ی خانگی توزیع شده

آیا «ارتش سری» سریالی درجه‌یک، تأثیرگذار، جذاب و تکان‌دهنده بود؟ آیا این نوستالژی تماشاگر ایرانی نیست که به سریال انگلیسی ابهت بخشیده؟ راستش نه، «ارتش سری» هنوز هم دیدنی است و در تماشا و ارزیابی مجدد هنوز هم تأثیرگذار، پرتعلیق و احساسی است. تلاش گروهی از مردم عادی برای نجات سربازان ارتش متفقین تکان‌دهنده است، به خصوص که این گروه بدون شعار و گاه با در نظر گرفتن منفعت شخصی مشغول کمک به خارجی‌ان گرفتار هستند. گاه بی‌رحم می‌شوند و برای نجات عده‌ای از سربازها و مردم از جان یک نفر می‌گذرند و گاه چنان برای زنده ماندن و فرار یک خلبان تلاش می‌کنند که تماشاگر را متأثر می‌کنند. این نگاه چندبعدی، انسانی و نه‌چندان عاری از خطا کمک کرده تا تماشاگر با احساس اشخاص سریال همراه شود، آن‌ها را آدم‌هایی ساده اما شجاع در نظر بگیرد که وطن‌پرستی‌شان قابل ستایش است. بله، حتماً بخش سریال در دهه‌ی شصت، بعد تجربه‌ی جنگ تحمیلی و احساس عمومی نسبت به جنایت‌های حزب بعث در تأثیرگذاری «ارتش سری» نقش داشته، حتماً کمبود سریال‌های درخشان، تفریحات متنوع و محدودیت برنامه‌های تلویزیونی، رمان، فیلم و... در جذب مخاطب تأثیر به‌سزایی داشته ولی این‌ها از ارزش‌های «ارتش سری» کم نمی‌کنند. تماشاگرانی که بخش اول سریال را دیده‌اند هنوز موسیقی رعب‌آور تیتراژ آن را فراموش نکرده‌اند، همان‌طور شخصیت‌هایش از هانس دیتریخ راینهارت تا آلبرت فوآره را از یاد نمی‌برند.

نکته‌ی جالب در «ارتش سری» دو شخصیت مثبت و منفی سریال بودند



را دنبال می‌کرد. این قسمت که «پدرا شما در جنگ چه کار کردید؟» نام داشت، در مورد گروه سازنده‌ی برنامه‌ی تلویزیونی بود که مستندی در مورد خطوط نجات در دوران جنگ می‌سازند. آنها به سراغ شخصیت‌های داستان می‌روند. معلوم می‌شود که مونیخ به کاندید برگزیده و ناتالی در ویتنام با کمونیست‌ها مبارزه می‌کنند. این قسمت از سریال با طرح این سوال از بازماندگان خط نجات آغاز می‌شود. ولی مدیران تلویزیون بی‌بی‌سی آن را مناسب پخش نداشتند؛ اول از همه به دلیل فضای ضد کمونیستی آن و دوم، به دلیل خشونت‌های مناسب تماشاگر نبود. میزبی در هر دو طرف جهان منجر به عدم نمایش قسمتی مهم از سریال شد. با این همه در کتاب «ارتش سری» که بعدها منتشر شد، فصل مجزایی به داستان این قسمت اختصاص داده شده بود.

اما «ارتش سری» سریالی معمولی نبود، در سال ۱۹۸۱ کلی جایزه دریافت کرد و خیلی زود سازندگان را به فکر ساخت ادامه‌ی آن انداخت. در قسمت آخر سریال، به سرنوشت بازماندگان اشاره شده بود ولی یکی از مهم‌ترین‌ها در آن نبود؛ کسلر، غایب سریال بود. سازنده‌ها تصمیم گرفتند که در یک مینی‌سریال، به ماجرای او بپردازند. «کسلر» یک‌جور ادامه‌ی «ارتش سری» شد، داستان جست‌وجو و کشف افسر بی‌رحم گشتاپو که با هویتی جدید زندگی می‌کرد. جالب این‌جاست که دو سازنده‌ی اصلی «ارتش سری» طراحی و ساخت «کسلر» را برعهده گرفتند: جان بریستون و جرارد گلیستر. بازیگران «ارتش سری» کم‌وبیش در این سریال حاضر شدند و ماجرای پیدا شدن کسلر را دنبال کردند.

و هم در انگلستان، دست برده شده بود. در ایران طبعاً برای ایجاد امکان پخش تغییراتی در داستان و روابط آدم‌ها ایجاد شده بود. مثلاً آلبرت همسری معلول داشت که در سریال از او به عنوان خواهر آلبرت نام برده می‌شد، همان‌طور که مونیخ، هرگز همسر آلبرت نبود! اما جالب این‌جاست که قسمت آخر سریال، هرگز از تلویزیون بی‌بی‌سی پخش نشد؛ این قسمت، به ماجراهای بیست‌وپنج سال بعد از داستان «ارتش سری» می‌پرداخت و سرنوشت شخصیت‌ها

و خصلت‌های شرورانه تماشاگر را جذب می‌کند. جالب است که کنار او شخصیتی به نام راینهارت حضور دارد که در نهایت اعدام می‌شود اما او مردی است که نسبت به آرمان نازی‌ها شک کرده و با مردم، مهربان‌تر برخورد می‌کند. «ارتش سری» مجموعه‌ی رنگارنگی از شخصیت‌هاست که کنار هم گروهی متعادل از آدم‌های خوب و بد و خاکستری را می‌سازند.

از عجایب پخش این سریال این بود که هم در نسخه‌ی پخش‌شده در ایران

و نجسب است و تماشاگر همیشه نسبت به اعمالش بدبین است. اما بدنام‌ترین شخصیت «ارتش سری» مردی خونسرد، بی‌رحم، تلخ و البته باهوش بودند. هر چقدر بعد از بازپس‌گیری بلژیک به وسیله‌ی ارتش متفقین متواری می‌شود، یک افسر گشتاپو که در واقع افسر ارشد نازی‌ها در بروکسل تحت اشغال است و مدت زیادی است که به کافه‌ی کانیدا مشوکک شده. کسلر اگرچه از نظر تماشاگران منفی است اما به دلیل قدرت استنتاج، هوش بالا

که از قضا هر دو هم منفور به حساب می‌آمدند: آلبرت فوآره و سرگرد کسلر، در دو جبهه‌ی مقابل هم، خونسرد، بی‌رحم، بدبین، تلخ و البته باهوش بودند. هر چقدر بعد از بازپس‌گیری بلژیک به وسیله‌ی ارتش متفقین متواری می‌شود، یک افسر گشتاپو که در واقع افسر ارشد نازی‌ها در بروکسل تحت اشغال است و مدت زیادی است که به کافه‌ی کانیدا مشوکک شده. کسلر اگرچه از نظر تماشاگران منفی است اما به دلیل قدرت استنتاج، هوش بالا

کسلر در ایران

قرار گرفته و در شبکه‌ی مجاز خانگی عرضه شده. جالب است که کیفیت دوبله و تصویر تماشاگر را به این فکر می‌اندازد که احتمالاً سریال همان سال‌ها خریداری و دوبله شده اما به دلایلی که معلوم نیست روی آنتن نرفته است. با این همه این فرصت طلایی است که شبکه‌های مجاز برای داندو نسخه‌ی تروتیمز و دوبله‌ی سریال فراهم کرده‌اند، به‌خصوص که این یکی تعلق بیشتری دارد.

که سریال‌های تکراری خارجی را روی آنتن می‌برد تا الان «ارتش سری» را پخش نکرده. و درست به همین دلیل پخش نشدن سریال «کسلر» از تلویزیون هم قابل توجیه است. به‌حال این سریال مؤخره‌ای بر آن سریال مفضل است و تماشاگری که ۴۲ قسمت از آن مجموعه را دیده مشتاق تماشای شش قسمت باقیمانده هم می‌شود. ولی «کسلر» با دوبله‌ی همان دوبلورها فعلاً در دسترس

در حالی که «ارتش سری» از محبوب‌ترین سریال‌های خارجی در ایران است، طرفداران ویژه‌ای دارد و سایت‌های مختلف نسخه‌های دوبله یا زبان اصلی آن را به شکل قاچاق برای دوبله گذاشته‌اند، شبکه‌های متعدد صداوسیما از پخش آن سر باز می‌زنند. جالب این‌جاست که در سال‌های قبل، برخی شبکه‌های استانی سریال را پخش کرده‌اند اما شبکه‌های مثل «تماشا»

بازیگران سریال کسلر

می‌آورید؛ فیلمی درباره‌ی مارگارت تاجر، رُز در آن فیلم نقش جیمز آر را بازی می‌کرد. او که دو سریال موفق «ارتش سری» و «کسلر» را در کارنامه دارد یکی از ستارگان مجموعه‌ی «جنگ و یادبود» هم بود، سریالی با حضور رابرت میچام، اما هیچ‌کدام از این نقش‌ها شهرتی هم‌پای کسلر برای او به ارمغان نیاوردند. مردی تودار، سرد که خیلی کم ولی به شکل ناگهانی خشمگین می‌شود.

سریال «کسلر» یک مینی‌سریال شش قسمتی است که کلیفورد رُز نقش کسلر را در آن بازی می‌کند؛ همان نقشی که قبل‌تر در «ارتش سری» بازی کرده بود. او که از ۱۹۶۷ در سینما فعال است بیشتر به‌خاطر حضور در مجموعه‌های تلویزیونی است که مشهور شده. با این همه اگر تماشاگر فیلم‌های سینمایی، به‌خصوص فیلم‌های سیاسی و زندگینامه‌ای باشید حتماً فیلم «بانوی آهنین» را به یاد

شخصیت‌های سریال

مونیخ دوشام پیش خدمت

متأثر می‌کند. با مرگ لیزا و زندانی شدن آلبرت هم‌وطنانش پادش سختی‌هایی را که کشیده با بریدن موهایش می‌دهند. در قسمت آخر به سرباز کانادایی جواب مثبت می‌دهد. یادتان می‌آید در نسخه‌ی ایرانی در چه وضعی قرار می‌گرفت؟

آلبرت فوآره مدیر کافه کانیدا

ایرج رضایی با گرفتگی و لحن خاصش جای او حرف زده است. او مردی مرموز است. به‌ظاهر عضو قاطع نیروی مقاومت است اما وقتی قصه جلو می‌رود، جنبه‌های شخصی فعالیت او مشخص می‌شود و تماشاگر می‌فهمد که او در عین مبارزه در حال سودجویی هم هست. مردی است که بیشتر اوقات چندان دلچسب نیست و همدلی تماشاگر را برنمی‌انگیزد. ولی یک هدف مشخص دارد: به دست آوردن کافه‌ای که در آن کار می‌کند. او به همان اندازه که در زندگی شخصی‌اش پیچیده عمل می‌کند، در فعالیت سیاسی‌اش هم غافلگیرکننده و گاه غیرمنطقی است.



تصویری است که در نسخه‌ی ایرانی می‌بینیم. مونیخ به شکل پیچیده‌ای مجبور است که هویتش را مخفی نگه دارد و سرنوشت تراژیکش بیننده را

خسته که به‌جای آرمان‌گرایی کاذب، عاشق حقایق است. او دشمن و مخالف کسلر در ارتش آلمان است و می‌داند که ریشه‌ی رفتار تند و قهرآمیز کسلر در چیست. مثل کارآگاهی باهوش تلاش می‌کند «خط نجات» را کشف کند. اما بعد از شناسایی رهبر آن‌ها، آلبرت، از کشتش صرف‌نظر می‌کند. بعد از صدور

رأی دادگاه نظامی زندان، هیچ تلاشی برای نجات خودش نمی‌کند و در برابر پیشنهاد فرار نگاهانش می‌گوید که ترجیح می‌دهد مثل یک سرباز بمیرد.

لودویک کسلر رئیس واحد گشتاپو در بروکسل

او را بسا صدای ناصر ظهماسب به‌جا گرفت. ولی او می‌دانست که یکی از جذاب‌ترین شخصیت‌های سریال کسلر است. بنابراین سه سال بعد از تولید «ارتش سری» در سال ۱۹۸۱ به بی‌بی‌سی پیشنهاد کرد قصه‌ی کسلر را بسازد. ایده‌ی او براساس ماجرای جست‌وجوی گروه‌های مختلف سیاسی و قضایی در اروپا بود، آن‌هایی که برای کشف جنایتکاران جنگی تحقیق می‌کردند. داستان او درباره‌ی یک خبرنگار و یک کارآگاه بود که به دنبال جنایتکاران زمان جنگ دوم جهانی بودند. آن‌ها به مردی برمی‌خورند به نام مانفرد دورف که خصوصیات لودویک کسلر را داشت اما می‌گوید چنین کسی را نمی‌شناسد. خبرنگار از سه شخصیت آلبرت فوآره، مونیخ و ناتالی دعوت می‌کند تا با دورف ملاقات و تأیید کنند که او همان کسلر معروف است. ولی ماجرا به این سادگی جلو نمی‌رود!

هانس دیتریخ راینهارت جانشین برانت در پلیس نیروی هوایی عطاءالله کاملی جای او حرف زده است. مردی است واقع‌بین، مغرور، روراست و

کسلر چطور ساخته شد

این خلافتی جرارد گلیستر بود که سرگرد کسلر را به ماجرا بازگرداند. گلیستر که از چهره‌های مشهور تلویزیون انگلیس است سال‌های سال خلبان نیروی هوایی انگلستان بود. او ماجرای «خط نجات» را به چشم دیده بود و می‌دانست که در دوران جنگ جهانی دوم بخشی از نیروهای مقاومت در بلژیک به‌وسیله‌ی انگلیسی‌ها مسئولیت نجات خلبانان و فرار آنها را از بلژیک به بریتانیا عهده‌دار شدند. این نیروها خلبانان را قبل از دستگیری به‌وسیله‌ی نیروهای آلمانی شناسایی کرده و از مرز فراری می‌دادند. خلبانان نیز از راه فرانسه به اسپانیا رفته و از آنجا با هلیکوپتر به بریتانیا می‌رفتند تا مجدداً در پروازها شرکت کنند. گفته شده که خط نجات بلژیک در زمان جنگ امکان فرار ۳۰۰۰ نفر را فراهم کرد. گلیستر که قبل‌تر سریال محبوب «بازداشتگاه کلدیتز» را ساخته بود موفق شد بی‌بی‌سی را راضی به تولید سریال

